ستاره سینما

برندگان جوائز بزرگ
اولین فستیوال فیلمهای ایرانی

در چند شماره قبل طی رپرتاژ مفصلی جریان اولین فستیوال فیلمهای فارسی توسط کنگره سینمائی ایران بنظر خوانندگان رسید و تذکر داده شد که در این فستیوال چهار فیلم آخرین شب ، چهار راه حوادث ، مهتاب خونین و پایان رنجها بمعرض نمایش درآمد. هریك از این چهار فیلم محصول استودیوی جداگانه‌ای بودند به شرح زیر : آخرین شب (ع اب فیلم) - چهارراه حوادث (دیانا فیلم) - مهتاب خونین (کاراوان فیلم) پایان رنجها (ایران نو فیلم) .

هیئت ژوری نیز عبارت بودند از جناب آقایان : دکتر پرویز خانلری - دکتر نامدار دکتر تهاری - فریدون رهنما - ایرج ساویز - دکتر سیعون - دکتر رضوی - دکتر شفائیه دکتر میمندی نژاد - گرمسیری - هایك کاراکاش که آقای گرمسیری از دادن رأی خودداری کرده و آقای کاراکاش نیز در مسافرت بودند .

پس از مشاورات متعدد ، اعضای هیئت ژوری برندگان اولین فستیوال فیلمهای ایرانی را شرح زیر با کثریت نسبی آراء تعیین نمودند.

بهترین فیلم - پایان رنجها

بهترین کارگردان - ساموئل خاچیکیان برای فیلم «چهارراه حوادث»

بهترین هنرپیشه درجه اول زن - مهین دیهیم برای بازی در فیلم « پایان رنجها»

بهترین هنرپیشه درجه دوم زن - خانم تسلیمی برای بازی در فیلم مهتاب خونین

بهترین هنرپیشه درجه اول مرد - آرمان برای بازی در فیلم «چهار راه حوادث »

بهترین هنرپیشه درجه دوم مرد - بهشتی برای بازی در فیلم «مهتاب خونین »

بهترین سناریو - مهتاب خونین

« فیلمبرداری - آخرین شب

بدینطریق برای اولین بار در ایران هنرپیشگان و هنرمندان فیلمهای فارسی موفق به اخذ جوائز ممتاز این فستیوال گردیده‌اند. بهریك از برندگان یك مجسمه مخصوص برنزی که بشکل زیبائی طرح ریزی وساخته شده، اهدا خواهد گردید وجائزه بهترین فیلم به استودیوی تهیه کننده - بهترین سناریو به سناریست فیلم و بهترین فیلمبرداری به فیلمبردار برنده داده خواهد شد . قرار است در آتیه نزدیك برندگان جوائز توسط تیمسار سپهبد جهانبانی بحضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده و بحضور ملوکانه معرفی شوند و سپس بافتخار برندگان جشن شب نشینی مجللی در یکی از باشگاههای معروف برپا خواهد شد .

اینك برای مزید اطلاع خوانندگان و علاقمندان صورت ریز آراء اعضای هیئت ژوری که عینا در دفتر مجله موجود است در سطور زیرین منعکس می گردد.

فیلم (پایان رنجها) که بهترین فیلم شناخته شد جمعا ۷ رأی بدست آورد.

آقای ساموئل خاچیکیان نیز با ۷ رأی رتبه اول را احائز شد ویکی دو نفر از آقایان اعضاء هیئت ژوری بدون در نظر گرفتن اینکه آراء ایشان نسبی است وباید فیلم‌های فارسی را نسبت به مقیاس خود آنها بسجند، از دادن رأی خودداری نموده وحتی یکی از آنها در ورقه خود نوشته بود که هنوز در ایران عمل کارگردانی مفهومی پیدا نکرده است!

خانم دیهیم که بهترین هنرپیشه سال شناخته شدند، جمعاً ۷ رأی داشته ویکی از اعضای ژوری در اینمورد ، تسلیمی رأی داده بود ، در مورد آقای آرمان باید گفت که ایشان ٤ رأی داشتند و باز دو نفر از اعضای محترم هیئت ژوری بدون توجه باین نکته که جائزه فقط به هنرپیشگانی داده میشود که رلهای مهم را ایفامی کنند، بچه‌ای را که در فیلم (مهتاب خونین) بازی می کرد (بهترین هنرپیشه درجه اول مرد!) شناخته بودند و حتی یکنفر از آنها آقای مجید محسنی را بهترین هنرپیشه معرفی کرده بود در صورتی که در بالای ورقه رأی نوشته شده بود جائزه فقط به چهار فیلم مذکور در سطور بالا تعلق می گیرد . آقای ملك مطیعی نیز در این مورد یك رأی داشت هنرپیشه درجه دوم مرد آقای بهشتی شده بود که ٤ رأی آورد و پس از ایشان آقای زمانی (یك رأی) و آقای کیانی (یك رأی) داشتند فیلم (مهتاب - خونین) با رأی مشروط بهترین سناریوی سال شناخته شد و ٥ رأی آورد و پس از آن باید از آخرین شب نامبرد که یك رأی داشت. یکنفر از آقایان اعضاء هیئت ژوری نیز در این مورد از دادن رأی خودداری کرده و انتظار داشتند فستیوال (بدترین فیلمهای فارسی) تشکیل شود تا ایشان بتوانند قضاوت کرده و رأی خودرا بدهند !

در مورد فیلمبرداری ، آراء مثبت بود ٤ نفر فیلمبرداری آخرین شب را پسندیده بودند، دو نفر از فیلمبرداری پایان رنجها خوششان آمده بود و فیلمهای چهار راه حوادث و مهتاب خونین نیز هر کدام یك رأی داشتند.

مشکلترین مسئله در این فستیوال انتخاب هنرپیشه درجه دوم زن بود که عده‌ای مرحومه بانو تسلیمی را در فیلم مهتاب خونین پسندیده و بعضی نیز خانم (رؤیا) وهمچنین خانم آزاده را ترجیح داده بودند.

در این مورد ، طبق نظر هیئت

شرح عکس روی جلد
سوزان هیوارد

در این شماره داستان «ماجراجو» اقتباس از فیلم جدید سوزان هیوارد در صفحات آخر مجله بچاپ رسیده و بهمین مناسبت یك عکس زیبای اورا نیز روی جلد بخوانندگان عزیز هدیه داده‌ایم.

ستاره سینما
دارنده امتیاز ومدیر: پ - گلستان سردبیر: کاظم اسماعیلی
سال دوم - شماره ۳۳ چهارشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۳۴
محل اداره : خیابان منوچهری - پاساژ لعل - طبقه سوم - تکشماره ۱۰ ریال

ساموئل خاچیکیان

بهترین کارگردان سال

تحریریه مجله ستاره سینما و موافقت کنگره سینمائی ایران ، قرار شد جائزه بهترین هنرپیشه زن درجه دوم به خانم (رؤیا) داده شود زیرا مقصود از تشکیل این نوع مسابقات هنری ، تشویق و ترغیب هنر ـ پیشگان و سازندگان فیلم به کوشش بیشتر در راه هنر سینما توگرافی میباشد و چون برای مرحومه تسلیمی دیگر آینده‌ای وجود ندارد که امید ترقی ایشان برود و خانم (رؤیا) اینك در اولین مراحل هنرپیشگی خود هستند لذا ایشان بتصویب کنگره سینمائی ایران بهترین هنرپیشه درجه دوم زن بشمار میروند و از لحاظ اینکه حق آن مرحومه نیز تضییع نشود ، قرار بر این شده یك جائزه مخصوص بنام (یادبود) نیز بایشان اهدا گردد که البته تحویل بازماندگان آن مرحومه خواهد شد.

رویهمرفته با اینکه اشکالاتی در راه تشکیل این فستیوال و اهداء جوائز وجود داشت معهذا باید اذعان کرد که نفس عمل فی حد ذاته تأثیر عمیقی در میان استودیوهای ایرانی و هنرپیشگان گذارده است و آنها را وادار کرده که در آینده با دقت بیشتری در کار خود کوشا باشند و فیلمهائی که تهیه می کنند آنقدر قابل اهمیت تلقی گردد که بتوان در فستیوالهای سالهای آینده نمایش داد و سپس برای بازارهای خارجی ارسال داشت.

آندسته از هنرپیشگان ایرانی که در اولین فستیوال کنگره سینمائی ایران برنده جائزه‌ای نشده‌اند ، نبایدمأیوس گردند زیرا یأس و حرمان نتیجه‌ای جز شکست

مهین دیهیم

بهترین هنرپیشه زن سال

و ناکامی ندارد بلکه باید با عزم راسختر در فن خود مطالعه کرده و مسلح با معلومات سینمائی و هنری خود وارد عرصه مبارزه گردند و سعی کنند که هر رلی را قبول ننموده و قبلا از کم و کیف نقش خود باخبر شوند . در اینصورت است که می توانند امیدوار باشند در سالهای آینده شاهد موفقیت را در آغوش کشیده و با شادمانی و خرمی در راه هنری خود گام بردارند.

استودیوها و کارکنان فنی استودیوها چنانچه بخواهند در فستیوالهای آینده با موفقیت روبرو شده و فیلمهای آنها برنده جوائز ممتاز گردد ، نیز نباید ازاین نکته

بهشتی و تسلیمی در فیلم
« مهتاب خونین »
بهترین هنرپیشه درجه دوم مرد- بهترین هنرپیشه درجه دوم زن- بهترین سناریو

ه ـ آرمان

بهترین هنرپیشه مرد سال

غافل باشند که تشکیل فستیوال سینمائی فقط و فقط باین منظور مقدس صورت میگیرد که مشوقی برای آنها باشد نه اینکه کینه واغراض شخصی جلوی چشم آنها را گرفته و بخود اینطور تلقین کنند که هنر آنها از نظر منقدین و مردم دور مانده و جامعه حق ناشناس است . خیر اینطور نباید باشد استودیو های ایرانی ، مثل کمپانیهای خارجی که از شکست خود عبرت گرفته و سعی می نمایند در محصولات خود تجدید نظر کلی بعمل آورند ، باید پس از این با دقت و مهارت کامل سناریوی مورد نظر را انتخاب کرده و هنرپیشگان فیلم را نیز از بین کسانی جدا کنند که واجد شرایط اخلاقی و هنری و استعداد شخصی باشند.

درمورد کسانی که در فستیوال کنگره سینمائی ایرانی برنده جوائز شده‌اند ، مسئله بصورت تازه‌ای مطرح میشود بدین معنی که این خانمها و آقایان هرگز باید ازاین پیروزی بر خود غره شده و تصور کنند که در فن خود استاد مسلم عصر شده‌اند بلکه همیشه و در همه حال باید در نظر داشته باشند که هنر آغاز و انجامی برای خود نمی‌شناسد و هرچه بیشتر در رشته‌های هنری کار کرده شود ، باز آنقدر میدان وسیع است که سالهای متمادی میتوان بجلو تاخت و مسائل تازه‌ای کشف کرد. بخصوص فن هنرپیشگی که هنوز هنر ـ پیشه‌ای بمعنای کامل و حقیقی آن در دنیا دیده نشده و آنهائیکه بعنوان هنرمندان بزرگ این رشته معرفی گردیده‌اند کسانی

(بقیه درصفحه ۳۰)

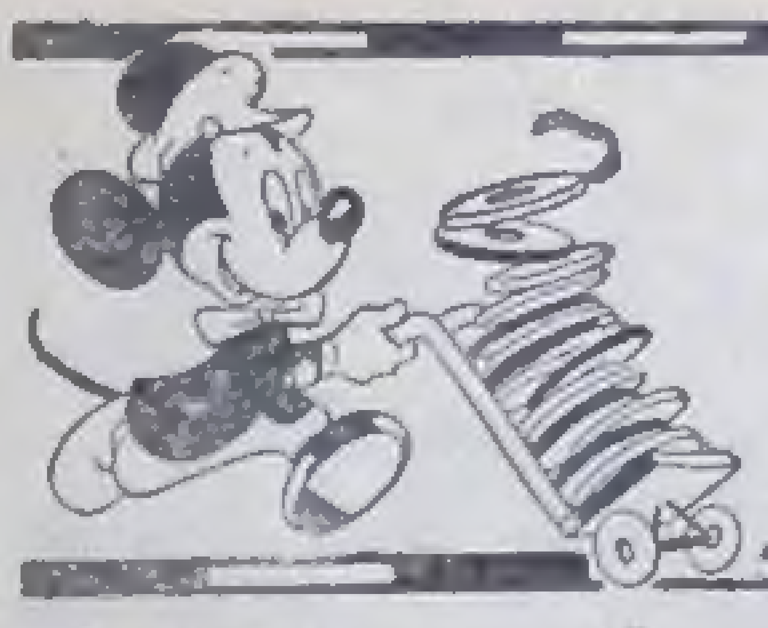

تازه‌ترین اخبار سینما

تله‌ویزیون پیروز میشود

دو کمپانی «وارنر» و «ریپابلیك» اعلام کردند که ازاین‌پس برای تله‌ویزیون فیلمهای مختلفی خواهندساخت‌وحتی کمپانی ریپابلیك تصمیم گرفته منبعد فقطفیلمهائی تهیه کند که در تله‌ویزیون نمایش داده شوداما کمپانی‌وارنر بعضی ازمحصولات درجه‌سوم خودرا به‌تله‌ویزیون اختصاص خواهد داد.

طوفان وحشتناك

(طوفان وحشتناك) نام یك فیلم تمام‌رنگی‌می باشد که اخیرا کمپانی(آلاید آرتیستس)از(کرنل‌وایلد)هنرپیشه‌معروف تهیه‌نموده است. کرنل وایلد که اخیراً فیلم (ستاره‌هند) اورا سینما رکس نمایش داد از هنرپیشگان معدودی می باشد که پس‌ازسالها شهرت‌سابق‌خودراحفظ‌نموده است (دان‌دوریا) نیز در این‌فیلم‌شرکت نموده است.

«مورین اوهارا» لخت‌مادرزاد میشود

«مورین اوهارا» ستاره‌مشهورو محبوب امریکائی اخیراً در فیلمی شرکت جسته بنام «لیدی گودیوا» و چون‌این فیلم درباره یکی از بزرگترین وقایع تاریخی انگلستان میباشد لذامجبورشده‌اند صحنه‌های آنرا بطور حقیقی تهیه نمایند. مهمترین و جالب‌ترین صحنه‌ای که‌دراین فیلم دیده میشود، موقعی است که لیدی گودیوا (مورین‌اوهارا) مجبورمیگردد لخت مادرزاد روی اسب دور کوچه‌های قصبه «کاونتری» گردش کند. برای تهیه‌این صحنه که درآمریکا بیسابقه‌بوده است، کمپانی یونیورسال اجازه دادفقط چهارده نفر کارکن فنی روی صحنه باشند که ازاین چهارده نفر یازده نفرشان زن بوده و بقیه از بین‌پیرمردان مسن و جا افتاده‌انتخاب گردیده‌اند وهنگام‌فیلمبرداری آن یك‌فوج پلیس از استودیو محافظت میکرد که مبادا کسی نزدیك شده و از سوراخ هابدرون استودیو نگاه کند اما مثل‌اینکه فقط یکنفر بااینکار موفق شده است واین‌یکنفر نیز برادرمورین‌اوهارا میباشد.

زندان مخوف

کمپانی «یونایتد آرتیستس» دست بتهیه یکسری‌فیلمهای جنائی و پلیسی‌زده است و مرتباهرماه‌حد اقل‌یك فیلم‌جنائی تهیه‌و بمعرض نمایش میگذارد. (زندان مخوف‌ممالك‌متحده‌امریکا) نیز جزوسری فوق‌میباشد که اخیراً باشرکت (برودریك کرافورد) و (رالف‌میکر) و(اون‌چانی) تهیه‌شده‌است. کارگردان‌این‌فیلم «هوارد کوخ» است که در تهیه این نوع‌فیلمها استعداد زیادی دارد و این فیلم بهترین فیلم او محسوب میشود.

آیا اینگرید برگمن به هالیوود مراجعت میکند؟

اینگرید برگمن و شوهرش‌روبرتو روسلینی دوهفته قبل‌ازمسافرت‌چندماهه خود به‌سوئدبازگشته ووارد پاریس‌شدند اینگرید برگمن برای این به سوئد رفته بود که درفیلم «ژاندارك هنگام مرگ» بازی کند و روسلینی نیز مطالعاتی‌درباب صنعت سینما توگرافی‌سوئدو پیشرفتهای جدیدآن بعمل آورد. ظاهراً«ژان‌رنوار» کارگردان عالیقدر فرانسوی باو پیشنهاد فیلمی کرده وازطرفی «داریل‌زانوك» مدیر عامل کمپانی فوکس هالیوود نیز مرتبا برای اوپیشنهاد شروع بکاردرآن کمپانی رامیفرستد ولی اینگرید برگمن هنوز به‌هیچیك ازاین دو پیشنهاد جواب قاطعی نداده است. نزدیکانش اظهار میدارند که وی‌دوست دارد به هالیوود برود ولی روبرتو روسلینی بااین عقیده مخالف است ومانع اومیشود.

سقوط خطرناك

(همفری بوگارت) هنرمندمعروف باوجوداینکه ۵۵ سال ازسنش میگذردو مدت ۲۸ سال میباشد که در فیلمهای آمریکائی شرکت مینماید باز هم شهرت ومحبوبیت سابق خود را حفظ نموده و میتوان گفت که ازسالهای پیش‌نیزمشهورتر گردیده و برعکس هنرپیشگان قدیمی دیگر توانسته‌است جای خود را در قلب ملت آمریکا ودنیا حفظ نماید و هرسال نیز حداقل در ۲ فیلم شرکت مینماید. (همفری بوگارت) بعد از اتمام فیلم «دست چپ‌خدا» که آنرا همراه با (جین‌تیرنی) در کمپانی فوکس‌قرن‌بیستم بازی میکند، ازطرف جری وایلد تهیه کننده معروف دعوت شده تا رل‌اول‌فیلم «سقوط خطرناك» را بعهده بگیرد جری‌وایلد این فیلم رادر کمپانی کلمبیا تهیه خواهد نمود.

یک شاهزاده ایرانی در هالیوود

در سه شماره پیش جریان پخش جوائز اسکار سال ۱۹۵٤ باعکسهای جالب بنظر خوانندگان عزیز رسید ولی نکته ای که لازم بود بآن مقاله اضافه شود، شرکت شاهدخت فاطمه پهلوی و شوهر ایشان آقای علی هیلیر در مراسم فوق الذکر بود شاهدخت فاطمه پهلوی از هواخواهان جدی سینما هستند و چند سال قبل هنگام فیلمبرداری فیلم «مارامارو» باشتراك ارول فلین و روت رومن (که اخیراً در سینما رکس نمایش داده شد) نیز سفری به هالیوود و کمپانی برادران وارنر نموده و بااستقبال بی نظیر کارکنان استودیو و هنرپیشگان معروف آن کمپانی روبرو شدند . در این عکس شاهدخت فاطمه و شوهرایشان درجلوی یکی ازعمارات هالیوود دیده میشوند .

«تدابارا» فوت کرد

«تدابارا» ستاره مشهور فیلمهای صامت که اورا «زن خونخوار» لقب داده بودند ، روز ۷ آوریل ۱۹۵۵ بدرود زندگانی گفت . این ستاره درزمان خود از بزرگترین هنرمندان بشمار میرفت . وی در ۱۸۹۰ متولدشده ودرقریب چهل فیلم شرکت کرده بود اما اختراع دستگاه ناطق او را از صحنه سینما خارج کرد وتا موقع مرگش درهالیوود میزیست وهفته ای هفت روز بهسینما میرفت . کمپانی کلمبیا تصمیم گرفته است که فیلمی درباره زندگی وی بنام «خونخوار بزرك» تهیه نماید .

ستاره ریو

بعد از اتمام جنك بین المللی دوم تهیه کنندگان کشور آلمان برای اینکه افکار خسته ملت آلمان راکه دراثر صدمه ناشیه ازجنك به آنها وارد شده بود تسلی بخشند برعکس سالهای قبل از جنك که بیشتر فیلمهای درام تهیه مینمودنـد دست بتهیه فیلمهای مفرح موزیکال کمدی زدند و اکنون اکثر محصولات آلمان فیلمهـای رنگی موزیکال میباشد . «ستاره ریو» که آنرا باهمکاری کشور ایتالیا درسال گذشته (کورت لیومن) تهیه نموده است جزو یکی از محصولات خوب کشورمزبور بشمار میرود . دراین فیلم «ماریافرالو» ستاره زیبای ایتالیائی که فیلم «سلطانا صفیه» اورا درتهران دیده ایم ، رل اول فیلم را ایفا مینماید . سایـر هنرپیشگان فیلـم عبارتند از «پـوهـانس هیسترس» و «فولکولولی» که ازهنرپیشگان مشهور ایتالیا و آلمان بشمار میروند .

شورش بی دلیل

بعداز نمایش فیلم «شرق بهشت» در آمریکا هنرپیشه جدیدی طلوع نمود که ازطرف تمام انجمن های سینمائی آینده درخشانی برای او پیش بینی شد . (الیا کازان) برنده اوسکار سال پیش که فیلم فوق رانیز تهیه و کارگردانی نموده است هرچند سال یکبار هنرپیشه جدیدی را بصنعت سینمای امریکاهدیه مینماید اینبار نیز با تهیه فیلم عالی «شرق بهشت» (جیمزدین) هنرپیشه جوان آمریکائی را بهدنیامعرفی کرده است . کمپانی برادران وارنر که استقبال مردم را ازهنرپیشه فوق هنگام نمایش فیلم «شرق بهشت» ملاحظه نمود فوراً او را برای ایفای رل اول فیلم «شورش بی دلیل» در نظر گرفت . بطوریکه کمپانی وارنراعلام نموده است فیلم فوق دراواخرماه آوریل سال جاری جلوی دوربین رفته است .

«دانی کی» وبنگاه نشر آهنك

«دانی کی» که اخیراً برای خدمات ذیقیمتی که جهت سازمان ملل متحد انجام داده ودور دنیا برای کودکان آواره و بی پناه نمایشاتی داده و بهمین جهت جائزه اسکار مخصوصی باواهداء شده بود، هفته پیش افتتاح بنگاه نشر آهنگهای موسیقی «دنا» را اعلام کرد . «دانی کی» اسم بنگاه خود را ازنام دخترش اقتباس کرده و کسیکه آهنگها رامیسازد همسر هنرمند او «سیلویافاین» است واین زن همان کسی است کـه آهنگها وآواز های تمام فیلمهای دانی کی را ساخته و او رامشهور خاص‌وعام کرده ودانی کی‌از روی حق‌شناسی باواازدواج نموده‌است .

دیان دوپواتیه

بطوریکه درشماره های پیش باطلاع خوانندگان گرامی رسیده است کمپانی مترو گلدوین مایر درنظر داشت فیلمی بنام (دیان دوپواتیه) باشرکت «ویویان لی» و «لورنس الیویر» تهیه نماید چون ویویان لی وشوهرش از بازی در آن فیلم منصرف شدند لذا کمپانی مترو رل دیان دوپواتیه را بعهده «لانا ترنر» واگذار نمود و برای ایفای رل فرانسوای اول پادشاه فرانسه نیز «راجرمور» هنرپیشه انگلیسی انتخاب وبآمریکادعوت شده‌است چون داستان فیلم در فرانسه اتفاق میافتد کمپانی مترو برای اصالت فیلم صحنه های خارجی آنرا در (ورسای) بطریقه سینما سکوپ وتمام رنگی تهیه خواهدنمود .

کارگردان ماهرو

«ماری بلانشار» ستاره جوان و زیبای کمپانی یونیورسال (که اخیراو را در فیلم «دهمردرشید» درتهران دیدیم) مصمم بکار عجیبی شده یعنی درفیلم «وحشت عظیم» رل اول را ایفاء خواهد کـرد و درضمن کارگردانی فیلم را نیز بعهده خواهد داشت ! این اولین باری است که یك ستاره زیبا ودلفریب هالیوود دست باین کار خطیر میزند و شاید بتواند از عهده برآید .

بقلم - لاول تامس

فیلم برجسته دنیا را بشما نشان میدهد

سیاحت دور دنیا بوسیله « سینه راما »

لاول تامس سیاح و مؤلف و روزنامه نگار شهیر امریکائی که در ضمن یکی از بزرگترین مفسرین رادیو-وئی آن کشور نیز میباشد در این مقاله راجع به اهمیت « سینه‌راما » یا سینمای برجسته جدید اطلاعات جالبی در اختیار خوانندگان میگذارد. وی شخصا در تکمیل این فن جدید سینمائی و تنظیم برنامه‌های « سینه‌راما » نقش مؤثری بازی کرده است.

تاکنون مردم وقتیکه میخواستند از شهرها و کشورهای مختلف دنیا اطلاعاتی کسب کنند و بطرز زندگی مردم در نقاط مختلف جهان پی ببرند و وسیله مسافرت نداشتند، مجبور بودند خودشانرا به خواندن کتب یا مقالات و با تماشای عکس و سینما قانع سازند ولی البته هیچکدام از این وسائل نمیتواند جای مسافرت را بگیرد و انسان هرقدر هم که کتاب بخواند و عکس محلی را مورد دقت قرار بدهد باز هم آنطوریکه باید و شاید نمیتواند کاملا بوضع و ماهیت اصلی آن محل پی ببرد.

اما اکنون با اختراع و تکمیل « سینه راما » یا سینمای برجسته انسان میتواند باقصی نقاط جهان مسافرت نماید و چنین حس کند که شخصا در آن نقاط بوده و همه چیز را بچشم خود دیده است.

یك روز پس از اینکه اولین برنامه « سینه‌راما » باتمام رسید خانمی بدفتر من آمد و گفت:

- نمیدانید من چقدر از نمایش شما لذت بردم. همیشه آرزوی من این بود که بمسافرت بروم و دنیا را ببینم ولی استطاعت این کار را نداشتم. اما امروز که این نمایش را دیدم حقیقتا مثل این بود که شخصا نقاط جالبی را که اینهمه آرزوی دیدن آنرا داشتم بچشم خود دیده‌ام.

این خانم بقدری خوشحال بود و آنقدر از زحمات ما قدردانی کرد که من متاثر شدم، من خودم عشق و علاقه شدیدی به سیاحت و مسافرت دارم و قسمت اعظم عمر خود را صرف مسافرت و سیاحت دور دنیا نموده‌ام و بهمین علت توصیه میکنم هر کس که فرصت و استطاعت مسافرت را داشته باشد آنی در خانه ننشیند و خود را از این لذت بزرگ محروم نسازد.

اما متاسفانه اشخاص بیشماری در دنیا هستند که تا آخر عمر از شهر یا قصبه‌ای که در آن متولد شده‌اند پا بیرون نمیگذارند و از دیدن شهرها و کشورهای زیبای جهان محرومند. این اشخاص بوسیله « سینه‌راما » میتوانند دور دنیا بسیاحت بپردازند زیرا در موقع تماشای فیلم « سینه‌راما » انسان خودش را در صحنه سینما تصور میکند و عینا مثل اینستکه شخص داخل اتوموبیل یا هواپیما یا قطار مشغول مسافرت است.

البته باور کردن این مطلب قدری مشکل است اما کسانیکه در نمایشهای « سینه‌راما » حضور داشته‌اند صحت این مدعا را تائید میکنند.

« سینه‌راما » بقدری طبیعی و حقیقی است که حتی خلبانان و افسران هوائی کهنه کار و باتجربه نیز در موقع تماشای پرواز هواپیما خود را در محل خلبان تصور میکنند. مثلا ژنرال « جیمس دولیتل » یکی از فرماندهان باتجربه و سرشناس نیروی هوائی امریکا میگوید:

« وقتیکه هواپیما بحرکت درآمد من بی‌اختیار دستم را برای گرفتن فرمان هواپیما دراز کردم و بعد متوجه اشتباه خود شده با شرمندگی باطراف خود نگاه کردم که مبادا مردم متوجه خطای من شده باشند ولی با تعجب مشاهده کردم که همه افسران هوائی نیز دست و پای خود را برای راندن هواپیما حرکت میدهند! »

« ایروینك جانسون » ناخدای مشهور کشتی « نیکی » که مرد بسیار باوقار و محترمی است و اخیراً دور دنیا مسافرت نموده است پس از تماشای « سینه‌راما » بمن گفت:

- من بقدری تحت تاثیر نمایش قرار گرفته بودم که مثل بچه‌ها ذوق میکردم فریاد میکشیدم، قهقهه میزدم و چندین بار زنم که کنارم نشسته بود بمن « سقلمه » میزد و میگفت مرد کنده خجالت بکش مردم دارند بریشت میخندند!

خانم « مارگارت هیگینز » روزنامه نگار مشهور امریکائی که عضو هیئت

(بقیه در صفحه ۲۷)

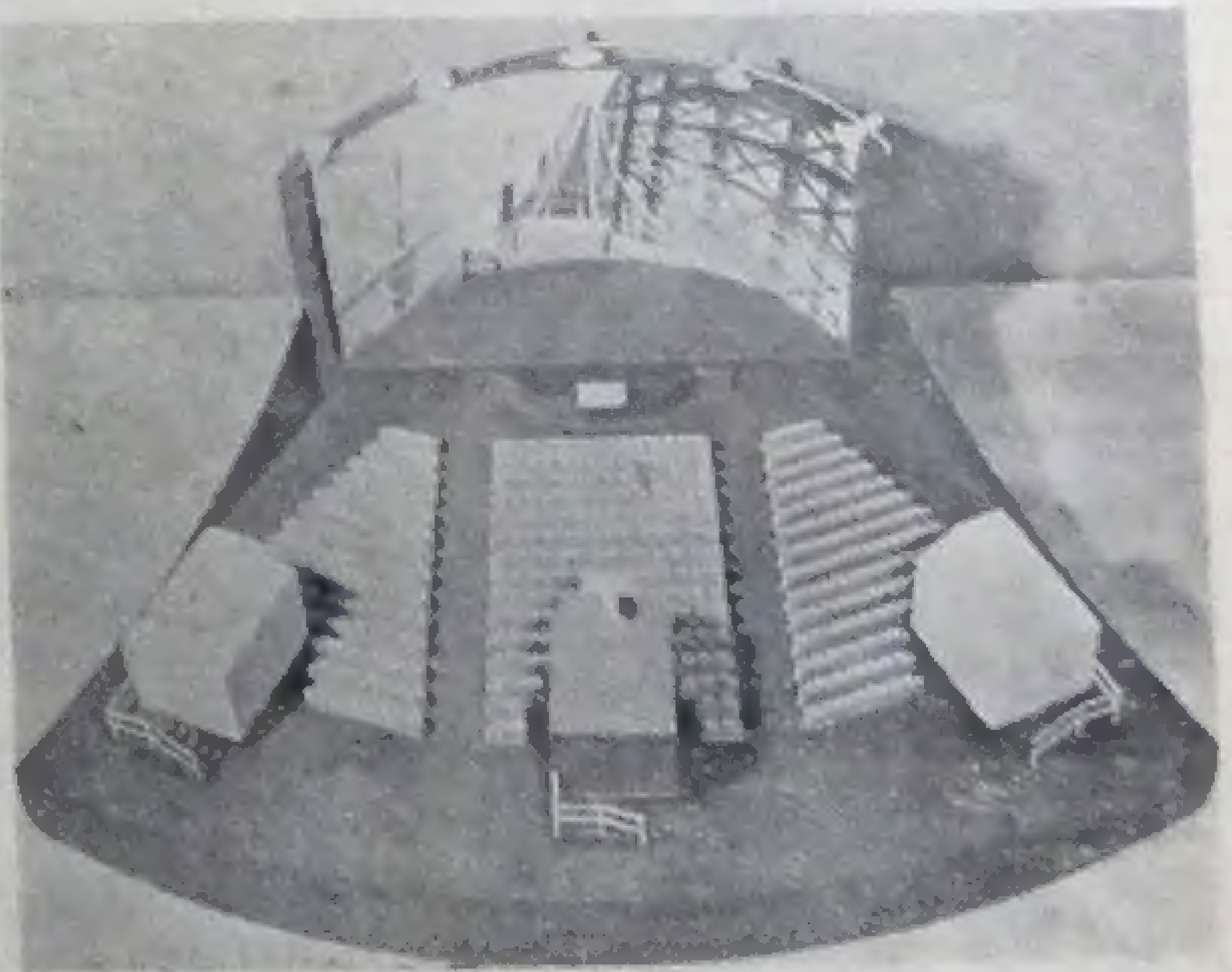

مدل سالن و پرده سینه راما - مساحت پرده سینه‌راما متجاوز از ۶ برابر مساحت پرده‌های سینمای معمولی است و ۳ دوربین سینما از سه زاویه مختلف در آن واحد کار میکند و عکس را روی پرده میافکند

«کارل لیدن فراست» نقاش معروف امریکائی یکی از صحنه های مهیج فیلم « سینه راما » را در این تابلو مجسم نموده است

«جان اگار» در صحنه‌ای از فیلم «انتقام مخلوق عجیب» با انسان ماهی صفت دست بگریبان شده است ـ انسان ماهی صفت درحال شنا

فیلم «علمی» چیست و بچه منظور ساخته میشود؟ مطالبی درباره یك نوع جدید فیلم که هنوز در ایران ناشناس است

درچندهفته اخیر سینما البرز یك فیلم عجیب وغیرعادی نمایش داد که به «پایان عمر جهان» موسوم بود. دراین فیلم علمی نشان داده‌میشد که چگونه یك سیاره از منظومه شمسی باسرعت شگفت آوری بکره زمین نزدیك شده ودر اثر تماس آن با هوای کره‌زمین، سیلهای عجیب وزمین لرزه های هولناك و طوفانهای مهیب برپا می‌سازد البته تماشای این فیلم برای مردم‌ایران تازگی‌دارد ولی ساختن این نوع فیلمها که دراصطلاح فرنگی به آن «Science Fiction» میگویند در امریکا واروپا چیز جدیدی نیست وهمین فیلم «پایان‌عمر جهان» شاید دهمین فیلم نوع خود باشد.

اصولا فکرساختن فیلمهای علمی خیالی ازموقعی شروع شد که بعضی ازعلمای نجوم در اثر اختراع فشفشه های تند رو وخودکار پیش‌بینی کردند که بزودی پای بشر خاکی بکرات دیگررسیده و اسرار خوفناك باستانی آنها برای بشر کشف خواهد شد. در سالهای قبل ازجنگ بین‌المللی دوم که این پیش‌بینی‌ها هنوز صورت خیالی‌داشت کمپانی یونیورسال چندفیلم سریال(علمی) ساخت که «بوستر کراب» قهرمان اول آنها بود. درسال ۱۹۳۶ اولین این سریال ها بنام «فلاش گوردون» یا «مسافرت به کره‌ارض» بروی پرده‌آمد و بقدری‌جلب توجه کرد که همان کمپانی باشرکت هنرپیشگان همان‌فیلم دومحصول‌دیگر ازاین

(بقیه درصفحه ۲۷)

دوصحنه ازفیلم«جزیره‌ای که زمین‌نام‌دارد»ـ انسان‌عجیب‌الخلقه‌ای که‌ازسیارات‌به کره زمین آمده است

در هشتمین فستیوال بین المللی کان از ۴۰ کشور ۱۰۰ فیلم نمایش داده شد وطول این فیلمها به ۶۰۰ کیلو متر میرسید!

۲۰۰ هنرپیشه نامی و ۳۰۰۰ مدعو مدت هفده روز دریکی از بزرگترین اجتماعات هنری جهان شرکت کردند و آمریکائیها بر خلاف انتظار جوائز متعددی دریافت نمودند

مفصل ترین رپورتاژ مربوط به فستیوال بین المللی اخیر شهر «کان»

هشتمین فستیوال بین المللی (کان) واقع در جنوب فرانسه، از روز ۲۵ آوریل تا ۱۱ ماه مه باشرکت قریب به سه هزار نفر هنرپیشه، کارگردان تهیه کننده خبرنگار، منقد سینمائی ودوستداران سینما افتتاح گردید . نمایش فیلمها در سالن مخصوصی که فقط ۱۵۰۰ صندلی داشت آغاز گردید ومدت هفده روز ۴۱ فیلم بزرك و ۶۰ فیلم کوتاه ازچهل کشورمختلف بمعرض نمایش گذارده شد . فیلمهائی که در فستیوال شرکت کرده بودند ، درانبار مخصوصی قرار داشتند که ضد حریق بوده وچنانچه اینکه درجه حرارت از مقدار معینی بالاتر میرفت فوراً سقف انبارخود بخود باز شده وچند صدتن آب روی فیلمها ریخته میشد اما خوشبختانه امسال چنین اتفاقی نیفتاد . در این فستیوال معروفترین ستارگان اروپائی وآمریکائی از جمله بریژیت باردو — ژان گابن — ویتوریو دسیکا — سیلوانا منگانو — سوفیالورن — میشلین پرل — ژان پیراومون — ماریافراکو — گاری کوپر — دوریس دی اولیویادوهاویلند — وان جانسون — رابرت تیلور — استر ویلیامز — گریس کلی — اسپنسر تریسی وعده‌ای ازشخصیت های بزرك سینمائی وسیاسی منجمله آقا خان محلاتی وهمسرش ومسیو آندره موریس یکی از وزرای کابینه فرانسه شرکت داشتند ودر جشن‌های مختلفی که شبها بین نمایش فیلمها بر پا میشد ، حضور بهم میرسانیدند .

هیئت ژوری عبارت بودنداز: مارسل پانیول (رئیس هیئت) — ایزامیراندا (ستاره ایتالیائی) موسلی (روزنامه نگار انگلیسی) — یوکه‌ویچ (کارگردان روسی) آناتول لیتواك (کارگردان آمریکائی) — لینبرك (کارگردان سوئیسی) — باردم (سناریست وکارگردان اسپانیائی) — ژان نری (رئیس انجمن منقدین) — مارسل آشار — فروژره . یکنفر دیگر بنام (ژرژ اوریك) جزو هیئت ژوری بود که بواسطه ساختن آهنك یکی از فیلمها قانوناً نتوانست در دادن رأی شرکت کند . مسئله جالب

دراین فستیوال شرکت شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود که رویهمرفته ۱۸ فیلم به فستیوال معرفی کردند و این نکته میرساند که تاچه اندازه اعلام رأی اعضای ژوری برای پرستیژ وحیثیت صنعت سینمای کشورهای مختلف صرفنظر ازروش سیاسی آنها ، اهمیت دارد . اعضای هیئت ژوری با دقت تمام از بین عده‌ای کارشناسان خبره سینما انتخاب شده ودر موقع نمایش فیلمها (مارسل پانیول) رئیس هیئت مواظب بود که آثار احساسات درونی اعضاء نسبت به فیلمها ، روی چهره آن‌ها نمودار نشده وکسانیکه حضور دارند ، از نتیجه رأی قبلا با خبر نگردند .

هنر پیشگان وهنرمندان کشورهای شرکت کننده دراین مدت هفده روز با

صحنه‌ای ازفیلم «ریفی فی نزدمردان» برنده جائزه اول

« اسپنسرتریسی » بهترین هنرپیشه سال

یکدیگر آشنا شده و مخصوصاً شرکت ستارگان معروف آلمانی ازقبیل باربارا رونینك — هیلدکرال — مارگریت سادهمارگوت هیشر در این فستیوال بکلی خاطره اختلاف آلمانهاوفرانسویهاراازبین برده بود انتظارمیرفت که تاآخرین لحظه (مریلین مونرو) نیز بفرانسه آمده و در مراسم فستیوال شرکت جوید ولی علاقمندان او شدیداً از نیامدنش پریشان وحزن آلود گردیدند. روز ۲۵ آوریل اولین جلسه فستیوال باشرکت تمام مدعوین توسط مسیو آندره موریس وزیر کابینه فرانسه افتتاح گردید و پس از نطق‌های مقدماتی فیلم (طلای ناپل) محصول ایتالیا بمعرض نمایش گذارده شد. پس از این فیلمهای دیگرنیز روی پرده آمدو بطوری که مطلعین امور اظهار عقیده کرده‌اند متجاوز از ششصد کیلومتر فیلم درهشتمین فستیوال (کان) نشان داده شد.

اینك به شرح مختصر فیلمهائی که از کشورهای مختلف برای شرکت در فستیوال معرفی شده بودند، میپردازیم ودر ضمن برندگان آنها را نیز اعلام میداریم.

فرانسهـ امسال کشور فرانسه دو فیلم (ریفی فی نزد مردان) و (پرونده سیاه) را آماده نمایش در فستیوال ساخته بود. فیلم (پرونده سیاه) یك محصول اخلاقی بود ولی از لحاظ هنری ارزشی نداشت لذا زیاد نامی از آن برده نمیشد. در عوض فیلم اولی بسیار مورد توجه قرار گرفت این فیلم توسط (ژول داسن) کارگردان امریکائی فرانسوی الاصل تهیه شد وخود اونیز رل مهمی در فیلم ایفا میکند. فیلم (ریفی فی نزد مردان) یك محصول پلیسی وجنائی است که از روی رومان (اگوست لوبرتون) اقتباس شده وهنر پیشگان اصلی آن (ژان‌سروه)ـ ماری سابوره. ژول‌داسن وماکالسی اوال هستند. این فیلم که در وهله اول محصول پست وبی‌اهمیتی بنظر میآید، در حقیقت داستان جالبی است اززندگانی دزدان وسارقین پاریس وطرز معیشت زندگانی، عشق، مرك واصول اخلاقی خاص آنها ونشان دادن این خصایص همان هدفی است که ژول داسن قبلا در فیلم (شهر برهنه) تعقیب کرده بود. در این فیلم برای اولین بار در تاریخ فیلمهای ناطق، ابتکار عجیبی بکار رفته است. بدین معنی که شبی دسته سارقین برای سرقت یك جواهر فروشی وارد مغازه او میشوند و در مدت باز کردن گاوصندوق وآمد ورفت که بیست وهفت دقیقه طول میکشد، نه موزیکی بگوش میرسدونه مکالمه‌ای وبدینطریق ۲۷ دقیقه فیلم در سکوت کامل، سکوتی که معمولا بین نیمه شب وسپیده دم وجود دارد، سپری میگردد. این فیلم بواسطه هنر نمائی‌های مخصوص (ژول داسن) بعنوان بهترین فیلم فستیوال انتخاب‌شدو جائزه بزرك بآن تعلق گرفت.

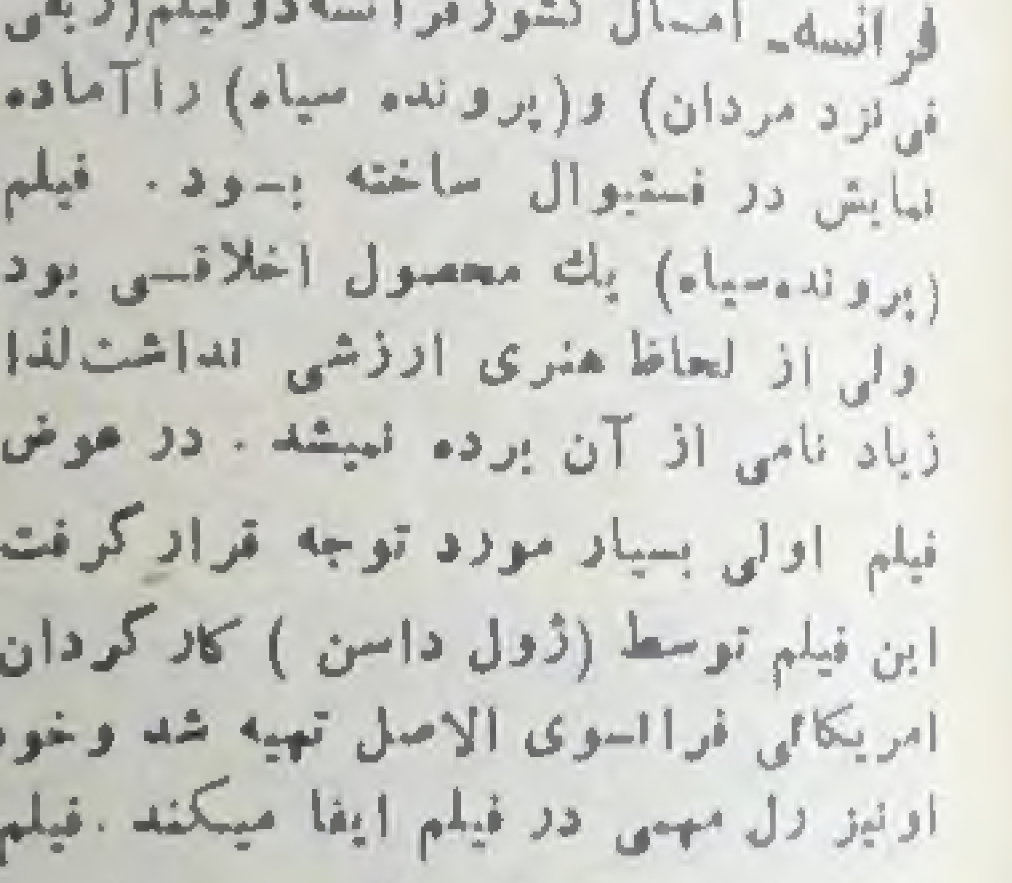

«جمیزدین» و«جولی هارس» درفیلم «شرق بهشت» برنده بهترین کارگردانی

آمریکا

هالیوود برای فستیوال کان چهارعدد از بهترین محصولات اخیرش را هدیه آورده بود که عبارت بودند از: مارتی (محصول یونایتدآرتیستس) روزهای تیره درصحره سیاه (محصول مترو گلدوین مایر) — شرق بهشت (محصول برادران وارنر) ودختردهاتی (محصول پارامونت) فیلم (مارتی) بااینکه دوهنرپیشه گمنام (ارنست بورگناین وبتسی بلیر) در آن شرکت داشتند، بواسطه سوژه جالب وانسانیش مورد تقدیر فراوان قرار گرفت وجائزه بآن داده شد. فیلم (روزهای تیره در صخره سیاه) نیزدر بین محصولات یکنواخت هالیوود، اثر دلپذیری بود. هرچند رنك آمیزی وطریقه سینماسکوپ بآن کمك فراوانی کرده بود ولی چیزی که بیش از همه نظر هیئت ژوری راجلب کرد؛ بازی عالی ورقابت ناپذیر ودیدنی (اسپنسر تریسی) بود. (اسپنسر تریسی) برای بازی در همین فیلم بهترین هنرپیشه دنیا شناخته شدوجائزه اول‌راز بود (دختردهاتی) باآنکه بازیکنانش (بینك کرازبی — گریس کلی — ویلیام هولدن) برنده جائزه اسکار بودند، چندان جلب نظر نکرد ولی (شرق بهشت) باشرکت (جیمزدین) و(جولی هاریس) وبکارگردانی هنرمند عالیقدر (الیاکازان) همه رامات ومبهوت کرده بود وقضات بالاتفاق (الیاکازان)

صحنه‌ای ازفیلم «مارتی» محصول امریکا

را بهترین کارگردان سال انتخاب کردند وهنر او راستودند.

شوروی

امسال کشور اتحاد جماهیر شوروی ۲ فیلم بزرك (رومئووژولیت — خانواده بزرك) ودوفیلم کوتاه (جزیره ساخالین ـ آهوی طلائی) را به فستیوال معرفی کرد فیلم (رومئووژولیت) بصورت بالت و محصول تمام رنگی سال ۱۹۵٤ مسفیلم بود موزیك (پروکویف) در سرتاسر این اثر دلپذیر بگوش میرسید. (رومئووژولیت) در میان آثار متعدد تبلیغاتی شوروی، فیلمی دیدنی وجالب بود. فیلم دوم یعنی (خانواده بزرك) باوجودداشتن تکنیك ورنك عالی بواسطه دارابودن خصایص فیلمهای جدید شوروی (که برای مردم سرزمین‌های دیگر جالب توجه نیست) کسی رانحت تأثیر قرار نداد ولی دو فیلم کوتاه روبه‌رفته خوب بودند.

ایتالیا

ایتالیا نیز با فیلم‌های طلای ناپل ـ علامت ونوس ـ ایتالیا K2 ـ قاره گمشده در فستیوال شرکت جست. بهترین این فیلم‌ها همین «قاره گمشده» بود که توسط عده‌ای از سیاحان در مناطق خطرناك جزایر اقیانوس آرام فیلمبرداری گردیده بود. فیلم «طلای ناپل» اثر ویتوریودسیکاو باشتراك خوداو — سیلوانامنگانو ـ توتو ـ سوفیالورن ـ ادئو کربزا ـ پائولواستوپا وعده‌دیگری تهیه شده‌بود. درفیلم دوم ویتوریو دسیکا فقط بازی میکرد و این فیلم «علامت ونوس» نام‌داشت که سایر هنرپیشگانش سوفیالورن وراف والونه بودند. علاوه‌براین‌چهارفیلم، سه محصول کوتاه دکومانتر نیز توسط ایتالیا به اسامی زیرین معرفی گردید: جزیره‌آتش ـ قضیه پینو ـ میدان ایتالیا. فیلمهای ایتالیائی امسال جایزه بزرگی بدست نیاوردند مگر فیلم «قاره گمشده» که جائزه مخصوص گرفت.

(بقیه درصفحه بعد)

انگلستان - فیلم «بچه‌صنازی» یکی از دو محصولی بود که انگلستان نشان داد. در این فیلم هنرپیشگان هنرمندی چون «دیوید راسف» و «جانتن آشمور» (طفل خردسال) وستاره زیبائی مثل «دیانا دورس» شرکت داشتند. این فیلم دارای همان نکات برجسته محصولات عالی انگلیسی بود ومخصوصا بازی دوهنرپیشه اول آن دیوید راسف و جاناتن آشمور حضار را تحت تأثیر قرارداد. فیلم دوم «پایان حادثه» باشرکت دبوراکار - وان جانسون بود که (دبوراکار) جائزه بهترین هنرپیشه زن را بخاطر آن دریافت کرد.

اسرائیل - فیلم «گنجهای دریای سرخ» اولین فیلم رنگی و«سینه پانوراما» اسرائیل بود که توسط عده‌ای ازهنرمندان فرانسوی تهیه گشته بود.

آلمان - دوفیلم «لودویك دوم» مربوط به سرگذشت «واگنر» و «کارآگاه» از طرف آلمان به فستیوال فرستاده شد که اولی را «هلموت کوتنر» تهیه کرده ودر دومی هنرپیشگانی چون «هیلد کرال» و «گوستاو کنوت» بازی میکردند.

ژاپن - چشم امید منقدین سینمائی امسال به ژاپن دوخته شده بود که سه فیلم «عشاق مصلوب» - «شاهزاده سن» و «تویم زنان» را معرفی کرد. دوفیلم اولی تاریخی بودند ولی فیلم سومی از روی مسائل جدید ژاپن اقتباس شده بود. این سه فیلم هر یك بنحوی جلب نظر حضار را کردند بقیه کشور ها که محصولاتشان زیاد قابل توجه نبود، عبارت بودند از:

استرالیا (جدا) - اسپانیا (مارسلن و نان و شراب) - برزیل (سامبای عجیب) بلغارستان (قهرمانان چیکا) - مصر (مرده یا زنده) - یونان (استلا) - مجارستان (لیلیومفی) - هندوستان (بیراج باهو - واکس کفش) - مکزیك (ریشه‌ها - یك غریبه در پله کان) - لهستان (ساعت امیدواری) چکوسلواکی (احمقها) - یوگسلاوی میخواست فیلم «جاده خونین» را که باشریك مساعی کشور نروژ برداشته بود نشان دهد اما از آنجائیکه در این فیلم بآلمانیها توهین شده بود، هیئت رئیسه فستیوال از نمایش آن جلوگیری بعمل آوردند. اتریش - کانادا بلژیك - هلند - دانمارك - مراکش - پرتقال - رومانی - سوئد - سوئیس وبعضی دیگر از کشورها فقط فیلمهای کوتاه دکومانتر یاخبری نشان دادند. روز ۱۱ ماه مه هشتمین فستیوال بین المللی کان خاتمه یافت وبلافاصله هیئت ژوری نظر خودرا در مورد فیلمها وهنرپیشگان وهنرمندان برنده ابراز داشت که جزو برندگان بالا از آنها نام برده شد.

یك انتقاد دوستانه بر مقالات سینمائی مجلات

مدتهاست که خوانندگان این مجله درباره مطالب سینمائی غیر حقیقی مجلات وجراید پایتخت پرسش‌های متعددی مطرح مینمایندو چون اغلب این مقالات را مغایر با اخبار مندرج در ستاره سینما می بینند، دچار سرگیجه شده ونمیدانند کدام را باور کنند وبالاخره چون مجله ستاره سینما را تنها نشریه سینمائی ایران دانسته و به مقالات آن ایمان واعتماد دارند ازصفحه‌های سینمائی این مجلات پیش ماشکوه میکنند. لذا از این شماره سعی میکنیم این نوع مقالات را مورد بحث وانتقاد قرار داده ونکات دروغ و ناشیانه آنها را فاش سازیم.

در این شماره بسراغ مجله **امید ایران** میرویم ومقاله‌ای را که در شماره ۵۲ مورخ ۱۴ خرداد توسط نویسنده سینمائی محترم آن مجله بچاپ رسیده است، مورد بحث قرارمیدهیم. نویسنده پس ازاینکه عنوان صفحه خود (سینما و مردم) را از کتاب آقای فرخ غفاری بنام «سینما ومردم» سرقت کرده است، بحثی را درباره فیلمهای فارسی شروع نموده وبه انتقاد از فیلمهای فارسی یا «نوار عکاسی شده» پرداخته اند لازم به تذکر نیست که این سلسله مقالات ایشان تقریباً همان مطالبی است که از مدتی قبل آقای خاچیکیان درمجله ما شروع کرده وخاتمه داده بودند ولی مسئله تازه لغات جدیدو عجیب و غریبی است که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. درسطر ۳۰ ستون اول بـاین جمله بر میخوریم «... سناریست‌هائی که حتی از الفبای سناریسم آگاه نیستند» شکی نیست که هنوز کسی در ایران فن سناریونویسی را نمیداند ولی دیگر از خودش لغت «سناریسم» راخلق نمیکند، بزعم نویسنده محترم (سناریسم) لابدیك مکتب ادبی یا سیاسی است و معلوم نیست این ترکیب خارق العاده را از کدام کتاب لغت استخراج کرده‌اند (اتفاقاً این موضوع ما را بیاد فرهنك سینمائی همین نویسنده انداخت که در چند شماره پیش مجله امیدایران چاپ شد وبعد خود نویسنده از مردم عذر خواست وگناه غلط بودن آنرا به گردن اغلاط چاپی! انداخت) چندسطر پائین‌تر نویسنده باز اینطور اظهار عقیده میکند «میدانیم کـه فیلم انعکاس مصوری از روحیات ونفسانیات اجتماعی خاص مردم یك کشوریا قوم است» حالا چگونه این آقای نویسنده سلیقه وذوق شخصی یك نفر سناریست را پای انعکاس روحیات ونفسانیات یك قوم و کشور گذاشته اند، برما مجهول است وامید واریم ایشان توضیح بیشتری دراین مورد بدهند. درمورد میزآنسن آقای نویسنده عقیده دارد که «یك کارگردان متبحر آزموده از یك سوژه بد میتواند فیلمی قابل دیدن بوجود آورد» جل الخالق براین اعجاز فن سینما! تمام کارگردانهای مهم وبزرك دنیا عقیده دارند که از یك سوژه خوب می توان فیلم بدی ساخت ولی غیر ممکن است از سوژه بد فیلم خوب بیرون کشید. پس نتیجه مـی گیریم که آقای نویسنده اطلاعاتی مافوق تهیه کنندگانی مثل دور شاری - جری والد وهال والیس دارد چون این تهیه کنندگان بارها بطرز مذکور اظهار عقیده خودرادرباره سوژه فیلم ابراز داشته اند وحالا «تز» ایـن آقای نویسنده خط بطلان برتمام تجربیات و اطلاعات ریش سفیدان فن سینماتوگرافی کشیده است! یك کلمه خنده آوردیگردر این مقاله بچشم می خوردو آن (مونتاژیست!) است. زیرعکس استانلی کریمر (مونتور) وهاری کرستاد را (مونتاژیست!) معرفی کرده وبالای عکس همین عنوان را (مونتور) نامیده است. این تناقض دریك مقاله باعث می شود که خواننده دچارسرگیجه شود و به کتاب‌های لغت مراجعه کرده و درباره لغت (مونتاژیست) مطالعه کند وآخر سر نیز به فکر بکر آقای نویسنده که اینبار نیز لغت جدیدی باترکیب ناهنجاراختراع کرده‌اند آفرین بگوید! دراواخر مقاله نویسنده گله کرده که چراسازندگان فیلمهای فارسی اسم آهنك های خارجی وسازنده و نوازنده آنرا روی پرده منعکس نمی نمایند و مثل می آورد که خارجی‌هـا اینکار را می کنند ولی چه خوب بود ایشان هنگامی که بسینما میروند بیش ازپیش دقت کرده و مشاهده کنند بجز فیلمهائی که آهنگسازان آنها زنده بوده و آهنگها مخصوص خود فیلم ساخته شده، آیا ازسازنده بقیه موزیك متن واجرا کننده آن کلمه‌ای روی تیتراژ فیلم دیده می شود یا نه؟! این نکات که از آن‌هـا استفاده کردیم بطور مقدماتی ومختصر بوده وازشماره بعد کلیه مقالات سینمائی مطبوعات تهران را برای شما تجزیه وتحلیل می نمائیم.

زندانی مهرویان YOU KNOW WHAT SAILORS ARE

یك فیلم کمدی که در آن زیباترین مهرویان دنیا شرکت دارند

روبرت اکهارت

اغلب اوقات فیلمهائی در دنیا مورد استقبال مردم قرار میگیرد که در آن زیبارویان و دختران نیمه عریان فراوان باشند و این امر در تمام کشورهای دنیا اجرا میشود والبته چنانکه ... کشور فرانسه بعنوان مخترع «» این سبك در دنیا معروف شده و هنوز خاطره فیلمهای «او ارس روزبا» و «...» از خاطر خوانندگان عزیز فراموش نشده است فیلمهای ایتالیائی و آلمانی نیز دست کمی از فیلمهای فرانسوی ندارند و تا آنجا که قوانین هر کشوری اجازه میدهد تهیه کنندگان سینمائی برای رونق فیلم خود از آن استفاده می نمایند ولی کشور انگلستان تا این سال مبری بود و اکثر فیلمهای خود را بطور درام و یا موزیکال سنگین بمردم عرضه می نمود اما در این اواخر بعد از کوششهای متعدد باین نتیجه رسیدند که استفاده ایکه از این نوع فیلمها حاصل میشود در مقابل فیلمهای کمدی موزیکال هزار به یك است لذا «پیتر راجرز» تهیه کننده و نویسنده معروف کمپانی «آرتور رانك» انگلستان بفکر تهیه چنین فیلمی افتاد و داستان فانتزی آنرا نیز خود نوشته و بصورت سناریو حاضر نمود ولی در اینجا با اشکال مهمی روبرو شد زیرا در انگلستان مخصوصاً نمونه هم که شده دختر زیبا وجود ندارد و راجرز مجبور بود که برای این فیلم ۵۰ دختر زیبا رو وخوش اندام تهیه نماید لذا هیئتی از متخصصین فن باطراف واکناف انگلستان فرستاده شد و آنها با زحمت فراوان و مخارج گزافی توانستند دختران مزبور را از نقاط مختلف پیدا ... ستارگان

طفلك این افسر انگلیسی گرفتار مخمصه شده است!

مزبور که بارزش خود واقف بودند مطالبه مبلغ هنگفتی از «راجرز» نمودند واو هم مجبور بود بخواسته آنها عمل نماید زیرا اگر آنها در فیلم شرکت نمی کردند بهیچوجه من الوجوه فیلم تهیه نمی گردید برای اینکه بجز آنها دختر زیبای دیگری در انگلستان پیدا نمیشد. رل اول این فیلم را «آکیم تامیروف» هنرمند معروف بعهده دارد. چندسالی است که فیلمی از او در تهران نمایش داده نشده ولی بازی عالی او در فیلم «میشل استروگوف» و «۱۵ سال گمنام» هنوز در خاطره مردم باقی است.

در این فیلم تامیروف در نقش رئیس یك حرمسرای خیالی ظاهر میشود و بخوبی از عهده ایفای رل خود بر آمده است. «دونالد سیندن» که با بازی در فیلم «دریای بیرحم» شهرتی در دنیا بدست آورده است در این فیلم رل یك ملوان خوش مشرب را بازی می کند دیگر از هنرپیشگان این فیلم «سارا لاوسون» ستاره زیبای انگلیسی است که رل «بتی» را در فیلم بعهده گرفته است این هنرپیشه یکی از ستارگانی است که در میان مردم انگلستان شهرت زیادی دارد و بیشتر در فیلمهای کمدی انگلیسی شرکت می نماید. کارگردانی فیلم را نیز «کن آناکین» بعهده دارد.

این فیلم بسرمایه «جولیان وتنل» در کمپانی «آرتور رانك» انگلستان بطور تمام رنگی تهیه شده و یکی از محصولات موزیکال خوب سال ۱۹۵٤ محسوب شده است. مدت نمایش فیلم نیز بدون ترجمه ۸۹ دقیقه میباشد و امکان دارد هنگام انتشار مجله در سینما رکس بمعرض نمایش گذاشته شده باشد.

آکیم تامیروف نقش سلطان «آگراریا» را بازی میکند

بیوگرافی مختصر هنرپیشگان معروف دنیا

بد آبوت ولو کاستلو - اولی ۶۰ سال پیش در زیر چادر سیرکی چشم بدنیا گشود و با والدینش در نمایشات مختلف شرکت جست، بعد وارد نیروی دریائی گردید و مدتی هم صندوقدار بود تا اینکه لوکاستلو را ملاقات کرد و زوج کمدی معروف را با او تشکیل داد. لوکاستلو نیز ۴۷ سال از سنش میگذرد و در اوائل کار مشت زن حرفه‌ای بود ولی شرکت با بدآبوت سرنوشت اورا تغییر داد و هنرپیشه‌اش کرد هردوی آنها سخاوتمند هستند و آخرین فیلمهایشان (ملاقات با پاسبانهای کیستون) و (مسافرت بکره مریخ) میباشد که در کمپانی یونیورسال تهیه شده است.

جولیا آدامز - دختری است ۲۹ ساله که در شهر (واترلو) ی ایالت (ایووا) بدنیا آمده و از اوان کودکی بهنرپیشگی علاقه داشت. مدتی در سیرك کار کرد و چندی کلاه‌فروش بود و یکی دو سال نیز منشی تجارتخانه‌ای شد ولی هیچکدام اینها مورد پسند او نبود تا اینکه با کمپانی یونیورسال قراردادی بست و در فیلم (پیروزی درخشان) شرکت جست. از فیلمهای دیگر او باید: خم رودخانه - نسل بی‌قانون - مخلوق عجیب مرداب سیاه را نامبرد. آخرین فیلمش (غارتگران) میباشد. در سال ۱۹۵۱ با (لئوناردا استرن) نویسنده معروف ازدواج کرده است.

دان آدامز - این زیبا روی شیطان! که فیلم (میزاد) او را در تهران دیده‌ایم اغلب نقاط دنیا را گشته و بصورت یك ستاره بین‌المللی درآمده است. مدتی در انگلستان بازی میکرد چندی با ینالیا رفت و مدت کمی نیز در فرانسه بود و بالاخره امریکا را پسندید. وقتی در هندوستان بود رلی در فیلم (نگهبان خیبر) باو واگذار گردید و مد پدرش اورا ببرزیل فرستاد تا درباره شغل هنرپیشگی بیش از اینها فکر کند و تصمیم خود را بگیرد. بالاخره (دان آدامز) هنرپیشگی را انتخاب کرد و در فیلم جدید (ماه آبی است) محصول یونایتد آرتیستس رل مهمی را ایفا نمود.

لوتر آدلر - چنانچه هنرپیشه نمیشد کار دیگری از دستش برنمیآمد زیرا پدرش (جیکوب آدلر) و مادرش هردو هنرپیشه تئاتر بودند و تماشاخانه (یدیش) متعلق بآنها بود. دو برادر بنام (جی) و (آدولف) و دو خواهر باسم (استلا) و (فرانسز) دارد که آنها نیز هنرپیشه هستند. برای اولین بار در نمایشات مهمی چون (سرمقاله) و (پسرطلائی) شرکت کرد و بعد بهالیوود رفت در فیلمهای مهم رلهای حساس را ایفا نمود که بعضی از آنها عبارتند از: خانه شماره ۹۹. در سه کوچه تاریك - شعبده باز - سلطان مروارید - (م) - چهره سحرآمیز.

جان آگار - در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ در شهر (باوایلك) متولد شد و دوران جوانی او هنوز برای عده‌ای از دوستانش نامعلوم است. وقتی در سال ۱۹۴۳ از طرف ارتش مأمور (نیروی هوائی) هالیوود شده بود، در آنجا با (شرلی تمپل) آشنا گردید و دو سال بعد با وی ازدواج کرد. در شب عروسیش (دیوید سلزنیك) اورا دید و قراردادی با او بست که در نتیجه قبل از طلاق دادن شرلی تمپل در دو فیلم (قلعه آپاچی) و (شب زنده داریهای بالتیمور) با وی همبازی شد و آخرین فیلمی که از او روی پرده آمده فیلم (انتقام مخلوق عجیب) میباشد.

برایان آهرن - یکی از هنرپیشگان کهنه کار هالیوود است که در اصل از اهالی انگلستان میباشد و در دوم مه ۱۹۰۲ متولد گردیده است. وقتی ده ساله بود روی صحنه تماشاخانه ها ظاهر شد ولی بدستور پدرش وارد یك شرکت کشتیرانی گردید و چندین بار بافریقا سفر کرد. اولین فیلم امریکائی او (بارت‌های ویمپل استریت) نام داشت که (کاترین کرنل) رل مقابل اورا بازی میکرد فیلمهای مهم دیگرش عبارتند از: کاپیتن فیوری - دشمن محبوب - پرنس والیانت. قبلا شوهر جون - فونتین بود ولی اورا طلاق داده است.

آناماریا آلبرگتی - دختر کوتاه قد و ضعیف‌الجثه‌ای است که در ۱۵ مه ۱۹۳۶ در قصبه (بزادو) از دهات جنوبی ایتالیا قدم بعرصه وجود گذارد و از همان اوان کودکی پدرش (دانیل) پی به استعداد او در آواز برد و تربیت او را بعهده گرفت. چندی بعد باتفاق خانواده‌اش بآمریکا مسافرت کرد و در اپرای (کارنگی هال) نظر منقدین هنری را بخود جلب نمود. کمپانی پارامونت بدون معطلی اورا استخدام کرد و اولین بار در فیلم (داماد اینجا میآید) رلی ایفا نمود و بعد در فیلم (ستارگان میخوانند) با (لوریتز ملکیور) و (رزماری کلونی) همبازی گردید و بشهرت و مقام رسید.

این هنرپیشگان و این فیلمها، آهنگهای جاودان و سیمای درخشان آهنگ سازان معروف تاریخ را روی پرده سینما مجسم کرده‌اند

تمام کارگردانها و سناریست‌های هنرمند اروپا و آمریکا، همیشه این آرزو را داشته‌اند که روزی سرگذشت هنرمندان بزرگ تاریخ، مخصوصاً آهنگسازان نابغه را روی پرده شفاف سینما بیاورند. این آرزو در مورد بعضی از کارگردانها جامه عمل پوشیده و از بدو اختراع دستگاه ناطق سینما، فیلمهائی درباره عشقها و زندگی آهنگسازان مشهور، کسانی که با آهنگهای جاودانی خود روح هنری دنیا را حفظ کرده‌اند، تهیه شده‌است.

در سالهای قبل از جنگ بین المللی دوم چون هنوز هنر-آنطور که امروز معمول است- دستخوش اقبال مشتی سرمایه دار نشده و اغلب فیلمها با موضوعات عمیق اجتماعی و تاریخی تهیه میشدند؛ فیلمهای عالی و هنری از زندگی آهنگسازان اروپا پرده‌سینماهای دنیا را اشغال کرد و آثاری بوجود آمد که هنوز پس از گذشت سالیان دراز، هنردوستان آنهارا از یاد نبرده‌اند.

«آبل گانس» کارگردان هنرمند فرانسوی از اولین کسانی بود که دست بکار تهیه فیلمی از روی زندگی «بتهوون» گردید. «هاری بور» بزرگترین هنرپیشه فرانسوی در قرن بیستم، در جلد «بتهوون» در فیلم «عشقهای بتهوون» ظاهر گردید. سیمای درخشان و هنر رقابت ناپذیر بتهوون توسط هاری بور، روی پرده سینما آنچنان جلوه‌ودرخشندگی یافت که آن هنرپیشه بزرگ فقید«عشقهای بتهوون» را یکی از بهترین فیلمها و بلکه شاهکار خود میدانست.

سایر هنرمندان عالم موسیقی جز «موزارت» (که هنوز فیلمی درباره او تهیه نشده) هر کدام بسهم خود از طرف کارگردانان بزرگ مورد تقدیر قرار گرفته‌اند. فیلمی که با شرکت «ژان‌لوئی بارو» و «رنه سن‌سیر» درباره زندگی «هکتور برلیوز» توسط «کریستیان ژاك» ساخته شد، هنوز خاطره گرم و شیرینش ازیاد نرفته‌است. این فیلم(سمفونی فانتاستیك) نام داشت واسمش از روی آهنگ بهشتی(برلیوز) اقتباس شده بود. (برلیوز)ی که (ژان لوئی بارو) بروی پرده آورد، از چهره‌های جاودان عالم سینما شده است.

در مورد (شوبرت) باید گفت که زندگی وعشقها و هنر او چندین بار در فیلمهای مختلف مورد بحث قرار گرفته است ولی بهترین آنها فیلم (سرناد) بود که (برنار بلانکره) در نقش شوبرت رل اول را در آن بازی میکرد. این فیلم روح پرور سالیان پیش در تهران نشان داده شد ودر همان موقع نیز از طرف دوستداران موسیقی مورد استقبال شدید قرار گرفت.

(پیر ریشار- ویلم) هنرپیشه معروف دیگر فرانسوی‌در فیلم (رؤیای عشق)سیمای تابناك یکی از هنرمندترین نابغه های عالم موسیقی یعنی (فرانتز-لیست)را مجسم کرد. (آنی دوکو) ستاره فرانسوی این فیلم که توسط(اسنتگل) ساخته شده بود، همراه (پیرریشار-ویلم) رل‌مهمی را ایفا میکرد.

(روسینی) نیز از این افتخار که توسط صنعت سینما بوجود آمده بود، بی نصیب نماندوهنرپیشه‌هنرمند ایتالیائی(انریکو گلوری) زندگی‌وعشقها ومشقات او راروی پرده‌سینمازنده کرد واثری‌جاودان‌بر آثارقبلی (و حتی بعدی) افزود.

در میان بحبوحه جنگ کمپانی کلمبیای هالیوود فیلمی ساخت که‌از آن جمله‌میبود (آهنگ فراموش نشدنی) فیلمی بست که

(بقیه درصفحه ۲۷)

(ازبالا به پائین)
«هاری‌بور» در فیلم «بتهوون» مرل اوبرون (ژرژ ساند) و کرنل وایلد (شوپن) درفیلم«آهنگ فراموش‌نشدنی»
«برنار‌بلانکره» درصحنه‌ای از فیلم «سرناد» مربوط به زندگی «شوبرت»

رابرت‌واکر(یوهان برامس) و کاترین‌هپبورن (کلاراشومان) در صحنه‌ای از فیلم «آهنگ عشق» یا «زندگانی شومان»

یك نظر کلی بتحولاتی که در صنعت سینماتوگرافی واستودیوهای ایرانی بوجود آمده‌است - در ایران تا کنون چند استودیو تأسیس شده‌و چند فیلم تهیه گردیده‌و چرا بعضی از استودیوها منحل شدند و برخی رو بترقی‌وپیشرفت رفتند ؟

این رپورتاژ که بازحمات زیادوطبق مدارك موثق تهیه‌شده ، بهمه این معماها جواب مکفی میدهد

استودیوها

در ایران ، اززمانیکه‌دکتر کوشان «میترا فیلم» را تأسیس‌وشروع بفیلمبرداری کرد،تا کنون‌متجاوز‌ازچهل‌وسه استودیوی مختلف‌بازشده‌ و فقط ۲۸ تای آنها کار عملی نشان‌دادند وبقیه از استودیو ، فقط چند میز وصندلی ویکی دو اطاق وچند عدد پروژکتور و دستگاههای اولیه فیلم برداری‌داشتند که العمداله قبل از اینکه بکارمشغول شوند خود بخود ازبین رفتند درباره افزایش‌روزافزون این استودیو ها که‌هرروز مثل‌قارچ در گوشه و کنار تهران‌میروئیدند ، حرفهای‌زیادی‌زده‌شده و آنچه که بیشتر بعقل‌سلیم نزدیکتر است این دوعلت میباشد : یکی استفاده‌زیادی که‌فیلمهای اولیه‌فارسی عاید صاحبانشان کرداند وديگری محيط بی بندوباری که در آن هیچ‌زن‌ودختری ازدست کارکنان و صاحبان استودیوها امان نداشت. عده‌ای بخاطر پول‌بکارسینما دست زدند و جمعی هم برای استفاده‌های نامشروع‌ازنوامیس مردم ولی همانطور که بارها ثابت شده ، کسانی که هدف صحیح و مقدسی ندارند همیشه‌زود ازبین‌میروند‌واثری‌از آنها باقی نمیماند . اینك چند استودیوئی که‌توانسته اند خودرا سراپا نگهداشته و در مقابل مشکلات شکننده‌کار مقاومت کنند، سعی مینمایند آن‌محیط سابق را ازبین برده و محیطی بوجود آورند که‌شرایط کار در آن ساده‌ترین‌وجهی‌دراختیار هنرپیشگان وکارکنان فنی گذارده‌شود .

درسال ۱۳۲۷ اولین‌فیلم کامل‌العیار فارسی که در خود تهران تهیه شده بود بنام «طوفان‌زندگی» در سینمارکس نمایش داده‌شد و از آن‌تاریخ تاکنون ۶۳ فیلم فارسی درسینماهای تهران نشان داده‌اند که آخرین آنها « دزد بندر » میباشد از این ۶۳ فیلم ۳۸ عددش سی و پنج میلیمتری وبقیه که ۲۵ عدد است ۱۶ میلیمتری بوده‌اند و از این ۲۵ عدد فیلم سه عددش‌رنگی‌بوده که‌عبارتنداز گرداب گناهکار - تقلطی .

اکنون برویم سروقت استودیوها ویك نظر کلی بتحولات آنها بیاندازیم.

پارس‌فیلم (۳۰فیلم)

این استودیو بهمت (دکتر کوشان) درسال ۱۳۲۶ تاسیس شدودر وهله‌اول نامش «میترافیلم» بود که(طوفان‌زندگی) بنام این استودیو برروی‌پرده‌آمد ولی از فیلم دوم اسمش بپارس‌فیلم تغییر کرد وتا کنون پانزده فیلم بـاین عنوان بمعرض نمایش گذارده است و این فیلمها عبارتند از : زندانی‌امیر - واریته‌بهار - شرمسار مستی‌عشق - مادر - دزد عشق - افسونگر شبهای تهران - بی‌پناه - غفلت - دسیسه آقامحمدخان‌قاجار- شاهین‌طوس - راهزن امیر ارسلان نامدار .

علاوه برابنها،چهارفیلم(چهره‌آشنا) (گمگشته) ، (عروس‌دجله) و (گرداب) متعلق‌بتهیه کنندگان‌مستقل ، دراستودیوی پارس‌فیلم تهیه‌شده که‌فقط وسائل کار از طرف استودیوبتهیه کنندگان واگذارشده است . تنها فیلمی که فعلا پارس فیلم در دست تهیه دارد ، « یعقوب لیث صفار» میباشد که باشتراك زندی‌تهیه میشود . استودیوی‌پارس‌فیلم روزی بزرگترین و بهترین استودیوی ایرانی بود فیلمهای اولیه این استودیوچندان چنگی بدل‌نمی زد ووقتی فیلم(شرمسار) و بعد (مستی عشق) وسپس(مادر) برروی‌پرده آمد همه فهمیدند که‌فیلم خوب‌هم میتوان ساخت و روی این اصل وبسبب استفاده‌سرشاراین فیلمها واستقبال مردم از فیلمهای وطنی، استودیوهای دیگری بزودی تاسیس و بکارمشغول شدند . دکتر کوشان را باید اولین پایه گذارحقیقی‌صنعت‌سینمادرایران شناخت . هرچند قبل از او کسان‌دیگری درزمینه‌سینماکارهائی انجام داده بودند ، ولی دکتر کوشان تنها کسی بود که باین فعالیت ها صورت جدی‌و اقتصادی داد و باعث شد که‌صنعت جدیدی درایران نشو و نما کند . اما همانطور که در تمام شئون مملکت ما رسم است ، پس از چندی از کیفیت فیلمها کاسته‌و بر کمیت آنهاافزوده گردید و درنتیجه پارس‌فیلم باشکستهای متوالی مواجه شد وفیلمهای «دسیسه» ، «شاهین طوس» و «راهزن» شاهد این مدعا هستند . روی اصولی که گفته شد فعلا پارس‌فیلم که‌روزی‌بهترین‌استودیوی ایران محسوب میشد یکی دودرجه تنزل کرده و فیلمهای آن‌دیگرمثل‌سابق‌مشتری ندارد . گویا کسانیکه درسرنوشت این استودیو مؤثرند خود بخوبی‌علت‌شکست را فهمیده‌اند که اکنون کارها راتقریبا

صحنه‌ای از داخله استودیو پارس فیلم

بقیه استودیوها

تعطیل کرده وفقط بفکر تکمیل آخرین فیلم خود «یعقوب لیث صفار» هستند.

دیانافیلم (۸ فیلم)

از تاریخ تأسیس این استودیو دوسال ونیم بیشتر نمیگذرد ، اولین فیلم استودیوی دیانا که چندان جلب توجه نکرد «گلنساء» بود وسپس فیلمهای باز گشت ـ مراد ـ دختری از شیراز ـ چهارراه حوادث و خواب و خیال بروی پرده آمد. فیلم ماجرای زندگی که در این استودیو تهیه شد نیمی از سرمایه اش متعلق به آقایان زاهدی وخالدی و نیم دیگر از آن مؤسس استودیو بود یك فیلم دیگر نیز در این استودیو تهیه شده بنام «همسر مزاحم» و بقدری مزخرف وچرند از آب در آمده که استودیو جرأت نمیکند آنرا در تهران نمایش دهد و بطوریکه گفته میشود ، این فیلم فقط گاهگاهی در شهرستانهای دور افتاده روی پرده میآید آخرین فیلم استودیو دیانا که در حال نمایش است، «خواب وخیال» نـام دارد ومجید محسنی هنرپیشه اول وکارگردان هنری آن محسوب میشود . بنابراین رویهمرفته فیلمهای این استودیو از ۸ عـدد تجاوز نمیکند که بهترین آنها تاکنون چهارراه حوادث وبدترینش همسر مزاحم بوده است تحول استودیوی دیانافیلم بتدریج صورت گرفت وچنانچه بفیلمهائی که ازطرف این استودیو بمعرض نمایش درآمده ، نظری بیفکنیم میبینیم که قوس صعودی راپیموده است (گلنساء) فیلم خوبی نبود . (باز گشت) نسبتا موفقیتی کسب کرد. (مراد) موردتوجه قرار گرفت . (دختری ازشیراز) خوب کار کرد . (ماجرای زندگی) موفقیت بزرگی بود . (چهارراه حوادث) رکورد فروش و خوبی فیلمهای سابق را شکست و بطوریکه گفته میشود فـروش آن در تهران نزدیك ۲/۶۰۰/۰۰۰ ریال بوده است درسال ۱۳۳۳ استودیوی دیانافیلم از کلیه استودیو های دیگر جلوتر بود وفیلمهایش مشتری خوبی داشتند .

از این دو استودیـو کـه بگذریم سایر استودیوها ازحیث کمیت و کیفیت کار دردرجات پائین تری قرار دارند که اینك به ترتیب مقدار تهیه فیلم بمعرفی آنها میپردازیم :

استودیو البرز (۵فیلم)

این استودیو رویهمرفته ۵ فیلم تهیه کرد که عبارتند از : دستکش سفید ـ همر دوباره ـ زنده باد خاله ـ گناهکار ـ لغزش وسپس تعطیل گردید . مسئول تهیه دو فیلم (همر دوباره) و(زنده باد خالـه) پرویز خطیبی است که بعداً خوداستودیوی جداگانه‌ای تشکیل داد ودر سطور بعد

داخل استودیو عقاب فیلم درموقع تهیه فیلم «آخرین شب»

از او نام میبریم . دستکش سفید ـ گناهکار ولغزش توسط تهیه کنندگان مستقل که سرمـایه مختصری داشتند تهـیه شد و استودیوی البرز در حقیقت محلی بود که دستگاه واثاثیه فیلمبرداری به تهیه کنندگان کرایه میداد و چون این تهیه کنندگان کوچك سرمایه مکفی نداشتند وفیلمهایشان نیز خوب نبود لذا نتوانستند بکار خـود ادامه دهند واستودیو البرز که داشت تازه جائی میگرفت ، از هم پـاشیده شد و هر تکه ازدستگاهایش نصیب استودیوئی گردید .

هنر فیلم (۵فیلم)

این استودیو که از اسمش معمولا باید حدس زد که فیلمهای هنری (!) تهیـه میکند جمعاً پنج فیلم : یاغی ـ مریم ـ ملانصرالدین ـ نیمه راه زندگی وشبهای معبد را نمایش داده است . مدیر ایـن استودیو آقای بشارتیان بود و فیلمهایش یکی از دیگری بی معنی تر وپوچ تر تهیه میشد. (شبهای معبد) کـه بدترین و آخرین فیلم این استودیو بود ، اصولا داستان معینی نداشت و بصورت فیلمهای (Narrative) تهیه شده بود بنابر این ازاینکه چرا این استودیو نتوانست بکارخود ادامه دهد نبایدزیاد تعجب کرد.

آذر ـ عصر جدید ـ اوریانتال (۴ فیلم)

این استودیو که توسط پرویز خطیبی تاسیس شده تاکنون سه بار نام خود را تغییر داده است . اولین بارآذر فیـلم نامیده میشد که فیلم (حاکم یکروزه) در آن تهیه شد . بعد نام (عصر جدید) را بر خود نهاد وفیلم (کینه) را تهیه کرد . قسمتی از این فیلم در اواخر حکومت آقای دکتر مصدق تهیه شده وبقیه آن پس از آزاد شدن پرویز خطیبی از زندان حکومت سابق تکمیل گردید .

اینك استودیوی وی (اوریانتال) نام دارد ودو فیلم (محکوم بازدواج) و(قیام پیشه‌وری) با مارك وعلامت ایـن استودیو بروی پرده آمدند . فیلمهای پرویز خطیبی بواسطه سرهم بندی وعجله‌ای که در تهیه آنها بکار رفته بود هیچکدام بیش از پانزده روزکار نکردند ولی چون در تهیه آنها سرمایه قابلی بکار رفته بود ضرری متوجه تهیه کننده آن نکرد . درکار پرویز خطیبی از اولین فیلم تـاکنون پیشرفتی مشاهده نشده ووضعش همچنان ثـابت شده است

ایرانفیلم ـ ایران نوفیلم (۳ فیلم)

پر درآمد ترین ومشهور ترین فیلم ایرانی که همان فیلم (ولگرد) باشد توسط این استودیو بروی پرده آمـد . فیلم (ولگرد) در سال ۱۳۳۱ تهیـه شده و مدت سه ماه تمام در سینمای هما نشان داده میشد وبطور تقریب در حدود نیم میلیون (بزرگترین رکورد فروش در ایران) فروش داشته که مبلغ ۲۸۰ هزار تومان آن فقط در تهران بدست آمده است . همین موفقیت باعث تجزیه استودیو شد و چندی بعد مهندس بدیع فیلمبردار (ولگرد) که باتکنیك خوب خود تحولی در کار سینما بوجود آورده بود از استودیو ایران

فیلم جدا شد و خود استودیوی جداگانه‌ای بنام «عصر طلائی» تأسیس کرد که اخیراً یک فیلم تهیه کرده که «آخرین شب» نام دارد و بزودی نشان داده میشود فیلم «ولگرد» برای استودیوهای ایران [illegible] [illegible] شد [illegible] نمایش فیلم «ولگرد» دیگر [illegible] محصولات بدی [illegible] و تهیه فیلمی ۳۵ میلیمتری [illegible] مشتری گرفت [illegible] [illegible] مهندس بدیع به «ایران نو فیلم» [illegible] و فیلم «[illegible]» [illegible] تهیه شد برای تهیه این فیلم که [illegible] فیلمبرداری کاملترین فیلم ایرانی محسوب میشد دو سال زحمت کشیده شده ورئیس میرور کارگردان فیلم «ولگرد» و این فیلم الحق کار خود را خوب انجام داده بود. اما گذشته نمانند فیلم «اشتباه» که در سال ۱۳۳۱ با عنوان «ایران نو فیلم» نمایش داده شد با این استودیو بستگی وربطی ندارد. «ایران نو فیلم» اکنون لحظات بحرانی را میگذراند زیرا دودستگی وتشنج عجیبی که برمحیط آن حکمفرمائی میکند، ممکن است آنرا از هم بپاشد ولی چنانچه پابرجا بماند بازهم فیلمهایش درکار فیلمبرداری تحولی ایجاد خواهند کرد.

عصر طلائی (۳ فیلم)

مشهدی عباد — دختر چوپان — میلیونر سه فیلمی هستند که تاکنون ازاین استودیو صادر شده است. این استودیو در خرج کردن پول دست ودل بازی دارد بطوریکه برای تهیه فیلم «مشهدی عباد» متجاوز از ۱۸۰۰۰۰ تومان بهدر رفت. «دختر چوپان» از آن دوی دیگر بیشتر مورد توجه قرار گرفت زیرا اولا تکنیک آن خوب بود وثانیاداستان انتقادی و فولکلوریک آن کمک زیادی به موفقیتش کرد «مشهدی‌عباد» هم رویهمرفته فیلم چندان بدی نبود اما «میلیونر» جز تیتراژ خوب چیز جالب دیگری نداشت وشکست خورد حالا مؤسسین این استودیو که ازکارهای سابق خود عبرت وتجربه‌ها گرفته‌اند سعی دارند در آتیه فیلمهای بهتر ومردم پسندتری بسازند وروی این اصل برای آخرین فیلم خود بنام «فرزند گمراه» باشتراک دیبهیم زحمت زیادی کشیده‌اند.

مرادی (۲فیلم)

علی صفر مرادی که تاکنون چندین اختراع عام‌المنفعه کرده ودرایران اولین کسی بود که برای فیلمهای خارجی دستگاه زیر نویس فارسی ساخت، درسال ۱۳۳۰ بفکرتهیه یک فیلم قهرمانی افتاد وچندی بعد فیلم «کمرشکن» رانحویل مردم داد فیلم «کمرشکن» بااینکه موفقیت زیادی نیافت ولی بواسطه زمینه‌های ابتکاری آن شهرتی پیدا کرد. فیلم دوم مرادی «پیوند زندگی» بود که بکلی کار نکرد و مرادی پس ازاین فیلم استودیوی خود را منحل نمود.

اطلس ـ کاوه (۲ فیلم)

استودیوی اطلس اولین بار فیلم «دستبرد» را تهیه کرد و پس از اینکه آماده نمایش شد دیدند در تهران کسی خریدار آن نیست لذا بـه شهرستانها فرستادند وبعداز مدتی که بتهران آوردند نامش عوض شده این بـار موسوم به «بوالهوس» بود و فقط سینما برلیان حاضر گردید آنرا نمایش دهد که البته کاری نتوانست از پیش ببرد پس از چندی در استودیو اطلس تجربه وتصفیه‌ای بعمل آمد واین بار استودیو «کاوه» نامیده شد وفیلم «تقدیر» را با شرکت دیبهیم عرضه کرد واگر دیبهیم در آن بازی نمی کرد، آن ۲۰ شب راهم نمی‌توانست روی پرده بماند. این بار تجزیه بصورت جدی تری درآمد ویکی‌دو نفراز شرکای سابق با چند تن جدید الورود استودیو «کاراوان فیلم» را تشکیل دادند که فیلم «مهتاب خونین» محصول آنست و احتمال میرود بزودی و یا حداکثر در اوائل پائیز بمعرض نمایش گذارده شود.

واینک بذکر مشخصات استودیوهائی می‌پردازیم که هر کدام فقط یک فیلم تهیه کرده‌اند:

بدیع ـ عقاب

این استودیو فقط فیلم «شکارخانگی» را ساخت و بعد منحل شد. تهیه کننده و فیلمبردار «شکار خانگی» مهندس بدیع بودو با آنکه‌وی زبردست‌ترین فیلمبردار ایرانی محسوب میشود وکارهای او نسبت بسایرین فرق کلی دارد وحتی آمریکائیها برای او ارزش واهمیت قائل هستند معهذا معلوم نیست روی‌چه اصلی «شکارخانگی» مزخرف‌ترین و بی ارزش ترین فیلمهای او از آب درآمد. استودیو بدیع اکنون «عقاب» نامیده میشود وشرح آن درآن در مورد استودیوی ایران فیلم مذکور افتاد.

مدائن

استودیو «مدائن» به‌سرمایه آقای رشیدیان وکمک آقـای فکری یک فیلم تهیه کرد بنام (خوابهای طلائی) که مجید محسنی وشهلا وخودآقای فکری در آن بازی‌میکردند تکنیک فیلمبرداری (خوابهای طلائی) در آنزمان از کارهای مترقی وخوب بشمار میرفت.

(بقیه در شماره بعد)

داناآندروز استیو فارست اولیویادوهاویلند جون‌فونتن مارلون براندو جوسلین براندو

درهالیوود رسم براینست که هرگاه ستاره‌ای روبه شهرت و موفقیت رفت، منسوبان‌خودرانیز وارد کار فیلمبرداری نماید «جون‌فونتن» و «اولیویا دوهاویلند» دوخواهری‌هستند که سالیان‌درازاست درهالیوودکار می کنندولی برخلاف سایرین چشم دیدن یکدیگرراندارند. درعوض (دانا آندروز) اخیراً برادرخود (استیو فارست) رانیز واردکار فیلمبرداری کرده واورا به شهرت و مقام رسانیده است. مارلون براندو که فعلاً کل سرسبد هنرپیشگان هالیوود بشمار میرود نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده وخواهراو (جوسلین براندو) تقریباً ستاره‌مشهوری‌شده‌البته نه‌ازآنجهت که برادرش‌یارش‌ بوده‌ بلکه‌خودنیز قدری استعداد ذاتی نیزهست.

با نویسنده کتاب «بوسه خونین» آشنا شوید

«میکی اسپیلین» تاکنون هفت کتاب پلیسی نگاشته که جمعاً بیست میلیون نسخه بفروش رسیده و سی میلیون امریکائی آنها را خوانده‌اند

سه فیلم از روی آثار او تهیه شده و خودش نیز در فیلم «حلقه وحشت» رل اول را بازی کرده است

کتاب «بوسه خونین» که از این شماره ترجمه آن در صفحات وسط مجله آغاز شده است توسط «میکی اسپیلین» معروفترین نویسنده آمریکائی در شش سال اخیر برشته تحریر کشیده شده است نام اصلی کتاب بزبان انگلیسی «Kiss me Deadly» میباشد. کتاب «بوسه خونین» در امریکا تاکنون متجاوز از سه میلیون نسخه بفروش رفته و شاید باز هم خریدار داشته باشد. اولین کتاب میکی اسپیلین «من هیئت قضات هستم» نام داشت که در سال ۱۹۴۷ انتشار یافت و از همان اوان کار، مانند بمب در آمریکا ترکید و در عرض دو روز در تمام امریکا نام نویسنده آن‌را شنیدند. منتقدین ادبی مجلات و جراید او را قوی‌ترین و بهترین نویسنده دهساله اخیر امریکا معرفی کردند کتاب «من هیئت قضات هستم» درسال ۱۹۵۴ بصورت فیلم در آمد و هنرپیشه اول آن «بیف الیوت» میباشد. این فیلم را سینمای رکس وارد کرده و امسال پائیز در فصل سینمائی نمایش خواهد داد.

«میکی اسپیلین» پس از موفقیت اولین کتاب خود، با حرارت و شوق بیشتری کارش را ادامه داد و به ترتیب کتابهای زیر را نگاشت: «هفت تیر من در کار است» «انتقام مال من است» - «در یک شب آرام» «قتل بزرگ» - «انتظار طولانی» و آخرین کتاب او همین «بوسه خونین» می باشد. از این هفت کتاب هر کدام سه میلیون نسخه بفروش رسیده و قریب سی میلیون آمریکائی آثار او را خوانده‌اند در سال ۱۹۵۳ «ویکتور ساویل» تهیه کننده و کارگردان معروف که متوجه موفقیت کتاب های او شده بود، با زحمات زیاد قرارداد گزافی با او بست که از تمام کتابهایش فیلم تهیه کند فیلم «من هیئت قضات هستم» باشرکت «بیف الیوت»، «پگی کاسل» و «پرستون فاستر» درسال ۱۹۵۴ بروی پرده آمد و فروش آن بطرز عجیبی روز بروز بالا میرفت. پس از این فیلم «ویکتور ساویل» از کتاب «انتظار طولانی» با شرکت «آنتونی کوین» و «چارلز - کوبورن» فیلم دیگری تهیه کرد و سومین فیلمی که از روی کتاب‌های او تهیه شده فیلم «بوسه خونین» میباشد. منتقدین مجلات «تایم» و «لیوز ویک» این فیلم آخری را بهترین فیلم پلیسی چند سال اخیر دانسته‌اند و بازی «رالف میکر» که رل اول را دارد پسندیده‌اند.

قهرمان کتابهای «میکی اسپیلین» یک کارآگاه خصوصی است که نام او «مایکل هامر» میباشد و معمولا بنام «مایک هامر» نامیده شده و وقایع داستانها از زبان او گفته میشود «مایک هامر» در تمام کتاب های «اسپیلین» بجز کتاب انتظار طولانی (که قهرمانش جانی مک براید نام دارد) با مشت آهنین و فکر قوی خود قاتلین را دستگیر

کرده و بدون اینکه پلیس اجازه دخالت بدهد، شخصا قاتلین را کیفر میدهد. «مایک هامر» معتقد است که آدمکش را باید بدون ترحم کشت و همه جا و در همه حال قبل از پلیس رسیده و قاتل را بدام انداخته و باخیال راحت از بین میبرد. در کتابهای «اسپیلین» دو قهرمان دیگر وجود دارند یکی «ولدا» منشی مخصوص او و دیگری سروان «پات چامبرز» افسر پلیس که دوست «مایک هامر» بوده و همیشه او را در جریان کارها میگذارد و او را از مخمصه نجات می دهد. درعوض «مایک هامر» نیز بسیار کمک فراوان میکند. در کتاب «بوسه خونین» نیز شما با این پرسناژ اصلی روبرو میشوید و بدون اینکه احتیاجی بتوصیف های دور و دراز باشد، با اخلاق و رفتار همه آنها آشنا میگردید و در عرض مدت کوتاهی آنها را دوست خواهید داشت زیرا «مایک هامر» و همکارانش میخواهند عدالت را اجرا کرده و در این راه بهیچکس و هیچ مقامی اعتنا نمیکنند.

در کتاب‌های پلیسی سبک انگلیسی و حتی آمریکائیها قاتل معمولا یکنفر آدم جنتلمن و باهوش و دارای وضعیت اجتماعی مناسب میباشد ولی در کتابهای «میکی اسپیلین» تبهکاران همگی از بین کسانی انتخاب میشوند که در اجتماع امریکا نمونه آنها فراوان است. اینها گانگسترهائی هستند که باخشونت و بیرحمی بکارهای ناشایسته مبادرت میورزند و وظیفه «مایک هامر» است که نقاب از چهره جنایتبار آنها بردارد «مایک هامر» هیچگاه برای پول کار نمیکند بلکه همیشه انتقام بیگناهانی را میگیرد که فدای اغراض و امیال این دون صفتان میگردند. در این کتاب و سایر کتاب‌های «اسپیلین»، روانشناسی مخصوص افراد پلیس و قاتلین و تبهکاران و دزدان بامهارت تام مورد استفاده قرار گرفته و «اسپیلین» باموشکافی دقیقی که از او بعید نیست، زوایای تاریک روح آنها را از پرده ابهام بیرون کشیده و درمقابل چشم خواننده قرار میدهد.

درسال ۱۹۵۴ کمپانی برادران وارنر که از نام و شهرت و موفقیت عجیب «میکی اسپیلین» سر کیجه گرفته بود، دست بعمل تازه‌ای زد و آن شرکت دادن شخص «میکی اسپیلین» در یک فیلم پلیسی بود. این فیلم «حلقه وحشت» نام داشت و هنرپیشه «میکی اسپیلین» رام کننده معروف حیوانات (کلایدبیتی) میباشد. فیلم «حلقه وحشت» بطور رنگی و سینماسکوپ توسط استودیوی مستقل «جان وین» و بسرمایه او تهیه شده است ولی چون دوجهرفته خود فیلم موضوع جالبی نداشت، لذا درهنرپیشگی موفقیتی نصیب «میکی اسپیلین» نشد و ناچار وی از این کار دست کشید و دوباره بنوشتن داستانهای پلیسی عجیب خود پرداخت.

«میکی اسپیلین» در زندگی شخصی مردی آرام و خوش اخلاق میباشد و با زن و دو فرزندش براحتی با میلیونها ثروتی که در اثر نوشتن کتاب‌های خود بدست آورده، زندگی میکند. بورزش علاقه زیاد دارد و تفریح بزرگ او شکار و تیراندازی است و بیش از سی سال از سن او نمیگذرد. اینک از این شماره کتاب «بوسه خونین» او در مجله چاپ میرسد و طرز چاپ آن نیز طوری است که خوانندگان عزیز میتوانند از مجله جدا کرده و نگهداری کنند و پس از اتمام کتاب آنرا جلد کرده و یک کتاب خواندنی و مهیج در اختیار داشته باشند.

دیهیم امینی بهشتی آرین درفیلم فرزندگمرا[ه]

دومحصول جد[ید]

یکی از استودیوهای فعال ایران، استودیو (عصر طلائی) است . این استودیو در سال ۱۳۲۹ یعنی پنج سال پیش بهمت آقای کردوانی تاسیس یافته واز همان او ن کار با کوشش وجدوجهد مشغول تهیه فیلم های مختلف گردید . فیلم (مشهدی عباد) اولین محصول این استودیو بود که فیلمی کمیك محسوب میشد اصولا استودیو عصر طلائی به سوژه های کمیك وخنده آور بیش از درام عقیده دارد وشاهد مدعای ما محصولاتی است که تا کنون از این استودیو

امینی - دیهیم - بهشتی

سینماهای تهران فرستاده شده است (دختر چوپان) دومین فیلم استودیو عصر طلائی باشرکت مجید محسنی و شهلا یکی از فیلمهائی بود که نسبتا موفقیتی کسب کرد وسوژه انتقادی وکمدی آن مورد توجه واقع گشت بعدا (مبلیونر) باشرکت تفکری محصول چندان جالبی نبود و نتوانست موفقیتی کسب کند همین امر مسئولین استودیو را وادار کرد که در سیاست خود تجدید نظری کرده و متعهد فیلمهای مهمتر و بهتری بسازند.

روی این اصل پس از مدتها بحث ومذاکره موافقت شد که یك چندی از تهیه فیلمهای کمیك دست شسته و درامهای اخلاقی تهیه کنند.

امین امینی که در استودیو عصر طلائی نفوذفراوانی دارد ، مامور گردید داستانی نوشته وسناریوئی ازروی آن تهیه کند وچون سابقه کار گردانی درهمین استودیورا داشت ، لذا کار گردانی فیلم نیز بعهده اوواگذار گردید . این فیلم (فرزند گمراه) نام دارد که در وهله اول اسم آن (گمراه) بود ولی بواسطه اینکه اسامی یك کلمه‌ای فیلمهای فارسی دیگر (دمده) شده لذا کلمه (فرزند) نیز باول (گمراه) اضافه گردید . فیلم (فرزند گمراه) مدت هشت ماه تهیه اش طول کشید و این مدت زیاد بواسطه اینست که تهیه کنندگان بتوانند با دقت بیشتری کار خودرا انجام دهند در اوائل مهندس بدیع فیلمبرداری (فرزند گمراه) را بعهده گرفته بودولی پس از مدتی از کار خود استعفا دادو ماچاد (خانی) دنباله کار اورا گرفت وفیلم (فرزند گمراه) را به اتمام رسانید . مدت نمایش این فیلم ۱۰۳ دقیقه ویکی از طویلترین فیلمهای فارسی است که تا کنون نمایش داده شده است .

رژیسور و سناریست فیلم (فرزند گمراه) همانطور که گفته شد ، امین امینی است و او تا آنجائی که مقدورش بوده ، در کار خود کوشیده و سعی کرده است حتی‌المقدور عیوب فیلم او کم باشد حالا تا چه اندازه درمنظور خود موفق شده ، این مسئله‌ای است که هنگام نمایش فیلم معلوم خواهد شد . هنرپیشگان اصلی ا[ین فیلم] دیهیم - امین امینی - بهشتی - آرین - کریمی - طه[ماسب] مصدق - قدکچیان - خامه‌سبلی هستند که هریك بتناسب ... خود رلی ایفا میکنند . دیهیم، هنرپیشه تغییر ناپذیر فیلمهای ... اینبار نیز رل اول را دارد و بطوریکه مسئولین استودیو ... مینمایند در تمام فیلمهای آینده این استودیو (البته بشرطیکه ... باشد) وی رلهای عمده‌ای را بازی خواهد کرد دیهیم در میان ... پیشگان استودیو های ایرانی مقام جداگانه ای دارد و بازی ... چنانچه کار گردانی ماهر داشته باشد ، می تواند برای دیگر ...

در این راه گام بردارد ... مشقی پسندیده وعبرت انگیز ... امین امینی که نقش مقابل ... دارد ، درفیلم مبلیونر رل کوچ[کی] را ایفا میکرد اما اینبار ... تری بعهده گرفته و در صحنه[های] متعدد فیلم دیده میشود . آرین ... با آنکه رلهای گوناگون ... کرده ، معهذا رلهای درام را ... دوست دارد ودر فیلم (فرزند گمراه) نقش نسبتا مهمی را ایفا مینماید هوشنك بهشتی باسابقه چه[ند] ساله خود در تئاتر، هنرپیشه ... ای است وچنانچه دررلهای مناس[ب] و جالب ظاهر گردد می تواند ... والائی برای خود دست و پا کند مدیر تهیه فیلم آقای فرج‌اله ... ومدیر فنی آقای جلال مقار[ه]‌ ... این بود مختصری درباره ...

دیهیم و امینی درصحنه‌ای ازفیلم « فرزند گمراه »

(فرزند گمراه) واینك بسراغ فیلم (بوسه مادر) و بقیه محصولات آینده این استودیو برویم .

فیلم دوم استودیو عصر طلائی (بوسه مادر) است که سوژه آن ازروی پیس معروف (سویل) اقتباس گشته و برای فیلمبرداری آماده شده است . ازهنگام شروع تهیه فیلم (بوسه مادر) بیش از سه ماهی نمیگذرد یعنی از روز ۱۴ اسفند ۱۳۳۳ فیلمبرداریش آغاز گشته وتا کنون هفتاد و پنج

صحنه مهیجی ازفیلم «فرزند گمرا[ه»]

دیهیم شهلا درفیلم بوسه‌مادر مهدوی سوسن

...یو (عصر طلائی)

...قیقه آن تهیه شده وتصورمیرود طول نمایش آن به ۱۰۰ دقیقه یا ...کی بیشتر برسد . مدیر فنی این فیلم نیز آقای جلال مقازة و مدیر ...یه آن آقای ایرج اله نیبیان هستند عطاءاله زاهد رژیسوری آن ...بعهده داشته و این فیلم اواین فیلم اومحسوب میشود . فیلمبرداری ...بوسه مادر) کلا توسط آقای (خانی) انجام میگیرد و دکورهای ...را نیز آقای نویدل ساخته است .

در این فیلم بازهم‌مهین دیهیم رل اول را دارد وبرای‌اولین ...ر نقش یك خواهرشوهر مهربان و بامحبت را ایفا میکند . برای ...که تاکنون رل‌زنان منحط اجتماع‌را بازی‌میکرد ، این نوع‌رل ...هیم تازگی دارد و تصور میرود‌در ...ای‌نقش خود موفق شده باشد . ...گر ازهنرپیشگان این فیلم که ...یه‌خود دارای‌شهرت‌ومحبوبیتی ...ند می‌توان ، شهلا - مهدوی‌و ...سن‌رانامبرد . شهلا یکبار‌دیگر ...رلی‌را که در آن مهارتی بهم ...بیده ، تکرار میکند ودر نقش ...ن خانه‌داروتجیب و بی زبان ...ر میگردد . مهدوی که بافیلم ...(شبهای تهران)و (دزدبندر) ...تی بهم‌رسانیده نقش مرداول ...بعهده‌گرفته ورل شوهر شهلارا ...ی‌میکند . سوسن که پس‌ازفیلم ...گرد) درفیلم‌تازه‌ای‌ظاهر نشده ...ر«غروب‌عشق» که‌هنوز‌بروی ...ه نیامده است) نقش یکزن‌ظاهر ...ب وآفت‌خانواده‌ها راایفا می ...ید واین درست نقطه مقابل‌رلی است که‌درفیلم‌اولش‌داشت بقیه‌هنرپیشگان‌فیلم‌عبارتند از : نوشین امیر قاسمی - ظهوری - قـد کچیان - کریمی -عبدی که‌هر کدام بفراخور خود رلی ایفامی کنند .

مهدوی - شهلا

سوسن - مهدوی - شهلا - دیهیم

ظهوری - دیهیم - شهلا

خلاصه‌داستان (بوسه‌مادر): سهراب نوفر (مهدوی) جـوانی است که در یك خانواده‌زحمتکش پرورش یافته‌و بازحمات‌وفداکاری های پدرش‌صاحب‌معلومات متداول امروزی گردیده است و چون مردمان این طبقه آرزودارند که زود تر برای اولاد خودخانه‌و زندگی درست کرده و به جوانها سروسامانی‌بدهند دخترعموی سهراب‌را بنام مریم (شهلا) بازدواج او درآورده‌اند وسهراب هم از دخترعموی خود صاحب دختر زیبا وملـوسی بنام نوشین(نوشین امیرقاسمی) شده است . درکشاکش و مبارزات زندگی سهراب بواسطه استعدادی که‌دارد پله‌های ترقی‌رایکی‌پس‌از دیگـری‌میپیماید و بپست مهمی دریکی از موسسات منصوب میگردد . دراینجا است که‌اینگونه اشخاص هر قدر هم که زرنك وباهوش‌باشند بازاز وسوسه‌نفع‌طلبان ومکروحیله‌های گوناگون آنـان مصون نمانده و بالاخره دردام تزویرها وحقه‌های آنها سرنگون‌می‌شوند . سهراب هم فریفته دختری(سوسن) از یك خانواده بزرك و ثروتمند شده و مظاهر دروغی تمدن مانع می‌شود که او نیك و بـد روش خود را تشخیص دهد ودرنتیجه دخترعموی عفیف وزیبای خود را محکوم می کند . خواهر سهراب بنام سرور (دیهیم) برخلاف‌اکثرخواهرشوهر ها ، خانمی است بسیارفهمیده وبا کمال که‌سعی دارد با مجاهدت و فداکاری های خود چراغی فراراه بـرادرش شده وچشم اورا بنور حقیقت روشن کند اما سهراب که دین‌و دل باخته و درمقام مقابـه فریب ظاهر کاذب دختر ثروتمند را خورده و اقبال‌وشغل پردرآمد وحتی پدرومادررا ازیادش برده است ، نمی‌تواند بحرفهای منطقی خواهر خود گوش‌دهد . معلوم است که‌عاقبت این‌خیره‌سری‌بشکست وناکامی درزندگی تمام‌میشود . اما چگونه‌وچطور ؟ . میدانیم که نه‌شما انتظار داریدپایان‌داستان‌را برایتان‌بگوئیم‌ونه‌ما میتوانیم‌آن را آنطوریکه هنرپیشگان فیلم روی پرده مجسم کرده‌اند برای شما تعریف‌کنیم ، پس باقی داستان باشد هنگام نمایش آن .

استودیو (عصرطلائی) علاوه بر دوفیلم بالا ، دو فیلم دیگر دربرنامه دارد که‌عبارتند از : (هفتادوهفت روز باعدام) و(زندگی پس ازمرك) دکوپاژ فیلم اولی باتمام‌رسیده‌وامکان داردفیلمبرداری آن‌همین روزها آغاز گردد . سناریوی(۷۷روزباعدام) ازروی‌یکی از داستانهای خارجی اقتباس گشته است . فیلم دوم که(زندگی‌پس ازمرك) نام داردنیز اقتباسی‌است‌ازداستان معروف‌نویسنده‌انگلیسی (ماری کوریلی) که‌سالهاپیش درتهران انتشاریافت . کارگردانی‌این فیلم طبق‌قرارداد قبلی ، بعهده‌آقای‌دکتر کاوسی واگذارشده‌است.

تشویق !

مدیر ... فیلم «درد بعدی» مهدوی کارگردان ... مخصوص هنرپیشگان ... وارد شد ... مهدوی بعد از ... دسته گلی ... نمود او ... تلخ شد. کارگردان فیلم ... دسته گلها راشمرده و گفت : چرا ... تلخ شد مگر ده دسته گل کافی نبود ؟

مهدوی پاسخ داد : آخر من برای دوازده دسته گل پول داده بودم درصورتیکه ... بیش از ده دسته گل وجود ندارد !

سینمای مجانی !

ناصر ملك مطیعی و آرمان که در میان هنرپیشگان ایرانی بدوستی ورفاقت مشهورند (؟) روزی باتفاق هم بسینما پارك رفتند ناصر دربین راه گفت مارا که همه میشناسند دیگر احتیاجی بخرید بلیط نیست و بلافاصله جلوتر از آرمان از در سینما وارد شد کنترل با تعجب پرسید : ببخشید آقا بلیط ... شما با کی هستید ؟ ملك مطیعی فوراً جواب داد : با آقا (اشاره بآرمان) در همین موقع آرمان بنزدیك کنترل رسید. کنترل سینما از او پرسید : آقا با کی هستند ؟ آرمان بلافاصله گفت : با آقا (اشاره به ملك مطیعی) کنترل که آدم کم حوصله‌ای تشریف داشت بااوقات تلخی پرسید : آخر شما دو نفر با کی هستید ؟ هردو گفتند : بایکدیگر !

کنترل سینما نیز بلافاصله گفت: پس بفرمائید داخل شوید !!

مست مصنوعی !

بقائی : داداش یکشاهی عرق بده ببینم.

عرق فروش : بابا یکشاهی که عرق نمیشود .

بقائی : توچکارداری به کم وزیادیش تویکشاهی عرق دردهان من بمال ، مست بازیش باخودم !!

مرد رند !

مجید محسنی تعریف میکند درایامی

ظاهرا دستگاه نمایش تله‌ویزیون خراب شده که این بیچاره ها برای تماشای آن مجبور شده‌اند پشتك بزنند !

مضحك قلمی !

که در دبیرستان تحصیل مینمودم روزی بعد از پایان درس چتری در کلاس پیدا نمودم وچون هوابارانی بود فکر کردم که چند روزی استفاده کرده وسپس ردنمایم . روز بعد روی تخته سیاه اعلانات ، کاغذی بمضمون زیر نصب شده بود

« هر کس چتری بادسته‌ای ازچوب گردوی سیاه برداشته خواهشمند است بدربان رد کند »

بعداز ظهر که اطراف را خالی از شاگردان دیدم زیر آگهی نوشتم :

« ممکن است تاآخر هفته پس بدهم امافعلا امکان ندارد زیرا حالاهوا مساعد نیست ! »

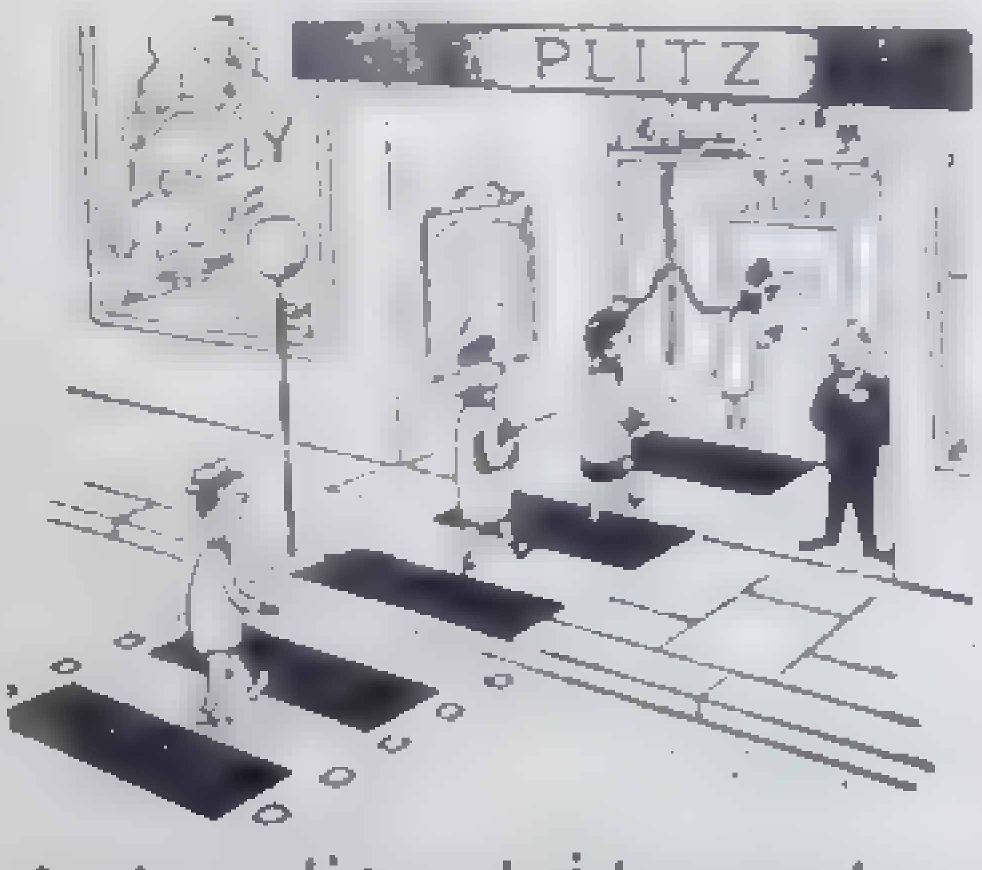

در این سینما فیلم « زنان بی‌شوهر ومردان بی‌زن » را نشان میدهند !

مرض مشکوك !

دوهنرپیشه سینما درخیابان بایکدیگر صحبت مینمودند اولی میگفت : دیروز یکی ازمشتریان عرق فروشی روبرو مرد اوهرروز درآن کافه ۲۰ گیلاس عرق و پنج بطر شراب میخورد !

- بچه مرضی مرد ؟

- متاسفانه هنوز کسی نمیداند !.

حکمی ازدادگاه بلخ !

دو نفر از هرکای یك فیلم ایرانی با هم ازاع مینمودند اولی گفت : بعدافیلم ترا درزیر لگد خواهم کشت .. دومی فوراً نزد دادرس رفته شکایت نمود ، دادرس درجوابش گفت : نترس اگر اوترابکشد یك ساعت بعد از قتل تو قاتل را بدار میکشیم !!

شریك مزبور گفت ممکن است خواهش کنم یکساعت پیش از قتل من او رابدار بکشید !! .

وقت طلاست !

سیروس هنرپیشه فیلم « دختری از شیراز » جوان خون گرمی میباشد.روزی درکافه‌ای دو بار جوانی رابشدت کتك زد . خاچیکیان که باو علاقه زیادی دارد از اوپرسید : تودیروز جوانی را در کافه کتك زدی ؟

سیروس.معلوم است اوبمن توهین کرده بود .

خاچیکیان - پس از آنکه رفتی وبرگشتی ودوباره اورا کتك زدی ؟

سیروس با قیافه حق بجانبی پاسخ داد.میدانی ، اتوبوسی که من منتظر آن بودم رفته بود ومن نخواستم بیهوده تا رسیدن اتوبوس بعدی وقتم راتلف نمایم !

«چشته خور» !

بعداز مدتها که معزون به آرایشگاه رفته بود تاصورتش را اصلاح کند ، دید دردکان سلمانی سگی نشسته وبادقت عجیبی او را مینگرد و گاهگاهی زبانش را روی لبانش میکشد . معزون از این حرکت اومشکوك وناراحت شد و ازاستادسلمانی که مشغول تراشیدن صورت او بود پرسید: چرا این سك اینطور و مراخیره خیره نگاه میکند ؟

آرایشگر باقیافه حق بجانبی جواب داد : برای اینکه « چشته خور » شده است . آخر اغلب اوقات درمیان موهای زیادی مشتریان مغازه چند قطعه گوشت پیدا میکند !!

یك دقیقه بعد معزون را دیدند که با صورت صابونی و پیش بند سلمانی در خیابانها پابفرار گذاشته است !...

اینهم عکس اتومبیلی است که مدیر استودیو دیانا جهت سپاسگذاری از زحمات ساموئل خاچیکیان برای اوخریده است !!

بقلم : قاف

«مکتوب چهارم» درباره‌ی«!»

فیلمهای تارزان و... جیم جنگلی!

اولین مرتبه که با اسم تارزان مواجه میشویم موقعی است که شخصی بنام ادگار رایس داستانی میبافد و آنرا باین اسم مزین میفرماید و وقتی بنگاه نشریات بربانی خیمشری جزوه داستانهای نات‌پنکرتون، بین‌گوردهانی وعملیات هادیه‌شیطان را آب کرد تصمیم گرفت ترجمه این کتاب را نیز تقدیم دوستداران علم و ادب(!) کند لذا جزوه‌های تارزان منتشرشد و بدون اینکه جایزه‌ای ازقبیل زمین نازی آباد و کامیون بنزین ومسافرت پاریس داشته باشد تاشماره آخر بنده گان خدا تسالب گردید! ادگاررایس درمقدمه این کتاب حکایت می کند که تارزان فرزند یکـی از اشراف انگلیسی بوده که توسط میمونها بزرگ‌می شود و امور جنگل را در کف با کفایت خود میگیرد وحالا برای اینکه بدانید هالیوودی ها این اشراف‌زاده‌ی آزاده را باچه‌وضعی بتماشاچیان جامیزنند شما را بتماشای یك صحنه ازفیلم تارزان و گوشه‌ای از استودیو میبریم. بعدازظهر یکی ازروزهای گرم‌جنگل است. در میان انبوه درختان حیوانات هریك بکارهای روزانه(و احیاناهبانه!) خود مشغول‌هستند. کانگورو جیب بغلی خودرا پشت‌ورو کرده ودر نور آفتاب ضد عفونی می کند... خرگوش بخواب‌خرگوشی فرورفته.. زرافه‌دستورات‌ورزشی‌رادیو را برای بلندشدن‌قد اجرامیکند!.. تمساح درکناررودخانه‌مشغول وضو گرفتن‌است و چندنفر سیاه آدمخوار هم‌بدون ملاحظه او دیك آدمپزی وکارد و چنگال آدمخواری را برلب‌رودخانه‌می‌سایند وزیرلب‌تصنیف های‌محلی‌رازمزمه‌میکنند! درچنین‌موقعی یك هیئت جغرافیائی بجنگل واردمیشود وقافله‌طولانی سیاهان که‌جعبه‌های‌بزرك برسردارند می‌آیند تا برودخانه‌میرسند. خانمی که‌همراه هیئت بآفریقا آمده است لباس ازتن بدر آورده وبوسط رودخانه کنگو پشتك میزند و بلافاصله یکدستگاه تمساح شکم‌پرست هم‌وارد آب می‌شودو بدنبال‌شکارمی‌شتابد. آنوقت‌ازمیان‌شاخه های درختان سروکله‌تارزان پیدامی‌شود که ازهمان‌وسط جنگل‌پشت تمساح‌میپرد تمساح فوراً دستهایش را بعلامت تسلیم بلندمیکند اماتارزان که‌خون اشرافی‌اش بجوش آمده مشتی بزیرچانه‌اومیزند... جنك‌مغلوبه می‌شود ومردومرکب در هم می‌غلطند... گاهی‌تارزان‌سوار دم‌تمساح می‌شود وزمانی تمساح بدوش تارزان می نشیند بالاخره تارزان بایك‌ضربه‌فنی‌تمساح را «ناك‌دان» میکند وبعدسراورامیگیردو آنقدر زیر آب نگاه‌میدارد تاخفه‌میشود!

پس ازقتل سوسمار، تارزان‌نعره‌ای میکشد وپیروزی خود را اعلام مینماید. تمساحان‌دیگر اشك‌تمساحی‌میریزند و به احترام روح مقتول پنج دقیقه سکوت‌می کنند!. مدیراستودیو پیش‌می‌آید ویادبود مبارزه باسوسمار یکعدد‌مدادسوسمار اصل بتارزان تقدیم‌میکند وتارزان برای اظهار تشکر باز نعره‌ای‌میکشد!

•••

از این نمونه نتیجه میگیریم کـه‌در نظر فیلمسازان‌وفیلمبازان‌امریکائی‌تارزان آدم‌فضولی است که باعیالش‌وآقازاده‌اش برسر درخت‌زندگی‌میکنند.. تارزان‌سر میزغذامیخورد وماکارونی‌وسالادو سوپ جوجه صرف‌میکند و بوسه امریکائی از لبان خانمش برمیدارد وهروقت‌سفیه‌پوستی را ببیند تفنگش‌را میشکند‌ونعره‌ای ازدل بردرد برمیکند وهیچوقت فراموش نمی کنم که‌چندسال پیش که‌دریکی ازسینماهای اسفاطدرجه‌چهارفیلم‌تارزانرانشان‌میدادند آخرفیلم تارزان‌چنان‌نعره‌ای‌ازجگر کشید که‌چندعدد خشت وپاره‌آجر ومقداری گچ وخاك‌ازسقف‌سالن کنده‌شدو بسر تماشاچیان ریخت وبلافاصله‌شهرداری صدی‌چهل‌پاره آجرها را بنفع صندوق‌اداره اماکن‌ضبط فرمود!

حالا ببینیم‌چطورشد که‌شخص باین‌عظمت ملعبه وبازیچه‌فیلمسازان‌و صحنه پردازان هالیوودی گردید.

سالهاپیش، وقتی برای اولین بار تارزان‌را روی‌پرده آوردند وبافیل‌دست بدست دادند تماشاچیان چندان دست‌زدند و سوت کشیدند که‌حواس‌تارزان پرت‌شد وبجای اینکه دختررا ببوسد‌و سوار فیل

تارزان چشم سفید پوستانرا دوردیده وخنجررا از غلاف کشیده‌است!

شود [illegible] و سوار دختر شد «۱» ومرده [illegible] کردند . [illegible] متقاضی جمعی از مشتریان محترم [illegible] استودیو [illegible] دیگر [illegible] و درخواستند وشروع بتهیه فیلمهای تارزان کردند : تارزان کبیر - تارزان جدید - تارزان عجیب - تارزان [illegible] - تارزان و [illegible] تارزان [illegible] - تارزان در کشور [illegible] تارزان و دختر [illegible] تارزان و [illegible] در جنگل [illegible] « » و [illegible] این فیلمها ادامه داشت و هر [illegible] پس از یکمرتبه [illegible] کردن تارزان هوای [illegible] بسرش میزد و سر ببیابان میگذاشت تا بسکه جوانمردی بنام (جانی ویسمولر) برای احیای هنر سینماتوگرافی «؟» حاضر بفدا - کاری شد وقراردادی بست و تعهد کرد که تاجان در بدن و آه در بساط دارد ازپای ننشیند وبرای زنده کردن نام تارزان دل اورا بازی کند باین ترتیب باز مساجرای تارزان بازی وتارزان سازی تکرار شد و فیلمهای متعدد دیگری دربارهٔ تارزان تهیه گشت : گنج تارزان - جنگ تارزان - تارزان در کشور زنان بالدار - تارزان در کشور مردان خالدار - تارزان ومحبوبه اش - تارزان ومعروفه اش (!) - تارزان یك پسر پیدا کرد - تارزان یك پسر دیگر پیدا کرد تارزان بازهم پسر پیدا کرد .. (قابل توجه بنگاه حمایت مادران!) تارزان نوه و نتیجه پیدا کرد - تارزان وزن پلنك - تارزان والهه جنگ - تارزان وبچه خرچنك .. بالاخره جانی ویسمولر هم از کوره دررفت ودست باعتصاب زدو گفت که ضعف اعصاب

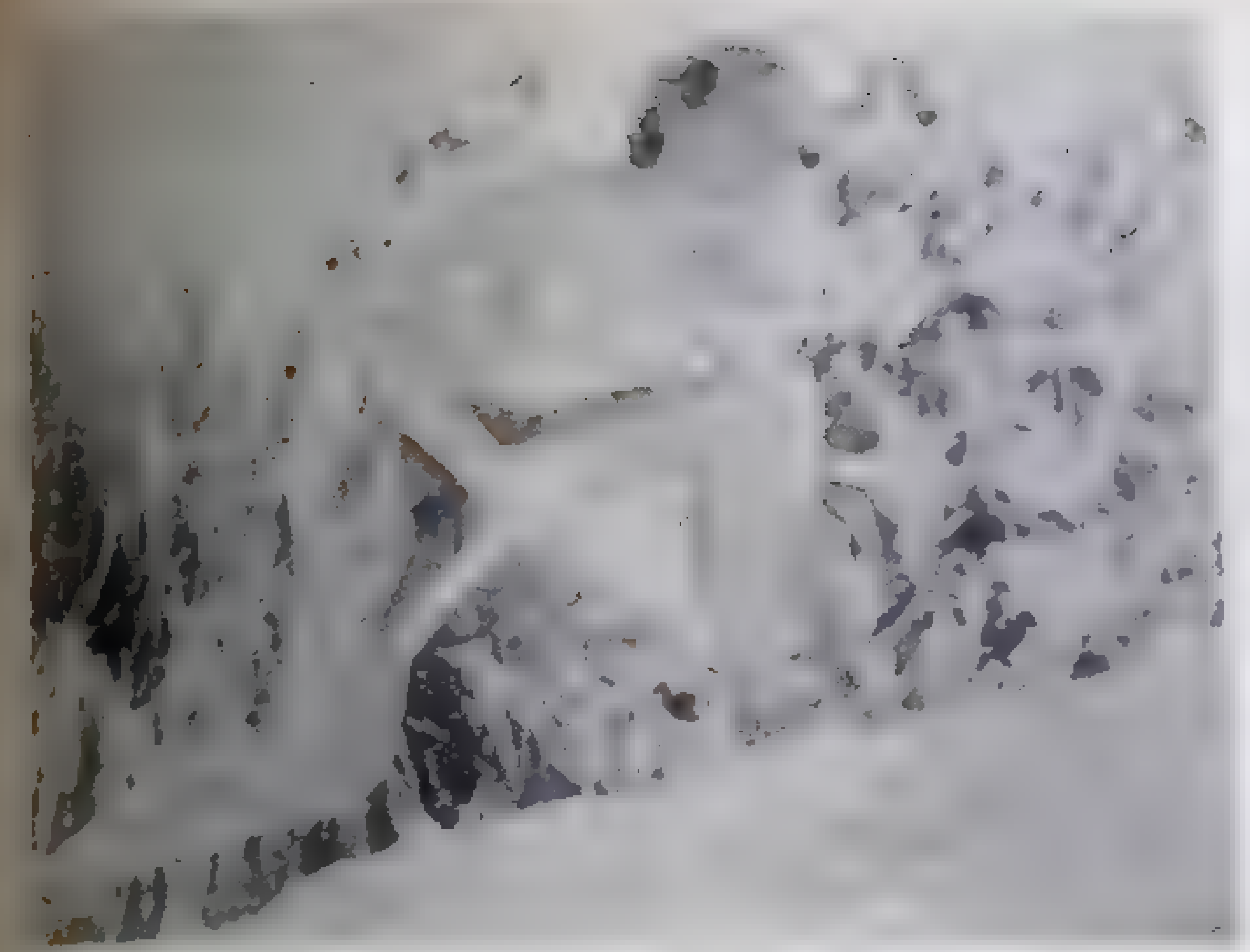

گرفته ام وهر شب تا صبح درحال خواب ارواح شیران وپلنگان و سوسماران از تنم بالا میروند وخواب راحت را برمن حرام میکنند اصلا چه تارزانی - چه قراردادی ؟!

مدیران استودیو باز کمیسیون کردند وجلسه محرمانه تشکیل دادند . سیگار کشیدند وچای میل کردند و با منشی ها و ماشین نویسهای کمپیون شوخی فرمودند وبالاخره موافقت نامه‌ای امضاء شد که بموجب آن جانی ویسمولر قبول کرد که بجای تارزان نقش «جیم جنگلی» را بازی کند . بعد ویسمولر انگشت خودرادرجوهر فروبرد وزیرورقه موافقتنامه را علامت گذاشت و باین مناسبت مجالس جشن و شادمانی برای امضای قرارداد در تمام جنگل ها برپا گردید وچند نفر را که با موافقت نامه مخالفت کرده و گفته بودند جیم جنگلی همان تارزان است گرفتند و به «جزیره» تبعید نمودند .

•••

اما خیال نکنید که استودیوها بهمین اندازه قانع و راضی شدند ... پس از تهیه چند فیلم سروصدایشان در آمد و گفتند این فیلمها زحمت و خرج دارد و باید فکری کرد که زحمت تهیه فیلم کمتر و درآمد آن بیشتر شود ... وشاید تا اندازه‌ای هم حق با آنها بود . اغلب اتفاق می افتاد که یك لوطی عنتری که در حال عادی کاسبیش از گیشه سینما «رویال» کسادتر بود درمقابل یك دقیقه آوردن عنتر خود باستودیو مبلغ هنگفتی کرایه می خواست ودیگری که از مالیه دنیا یك طوطی زوار در رفته داشت چون درجریان فیلمبرداری طوطیش سقط شده بود هزاران دلار از استودیو خسارت می گرفت . درموقع مبارزه تارزان با وحوش هم اشکالاتی پیش می آمد مثلا تارزان بدست خرس زبان نفهمی میافتاد که بهیچوجه حاضر نبود مقررات «!» کشتی بین المللی و کتك کاری را رعایت نماید و تارزان راله ولورده میکرد یا بوزینه بهیچ زبانی حاضر نمیشد دست از دختره بردارد واو را ازبغل خود بزمین بگذارد !.. و دست آخر عده‌ای لازم بود تا خرس وتارزان وبوزینه و دختر را ازهم سوا کنند !

اما امروز دیگر این اشکالات حل شده و اگر روزی درموقع تهیه فیلمهای تارزان گذارتان باستودیوهای هالیوود بیفتد خواهید دید که از نعره شیر وعربده خرس اثری نیست .. دریکطرف زیر درخت بیدشیر وپلنك نشسته اند وظاهراً دارند رل خودرا حفظ میکنند ولی اگر آدم فضولی آنهارا غافلگیر کند وجلوتر برود میشنود که مردك نکره‌ای که درجلدشیر رفته با دختر خوش اندامی که پوست پلنك بسر کشیده رازونیاز میکنند ووعده ملاقات فردا شب را میگذارند . چندقدم آنطرف تر کرگدن پیپش راروشن کرده ودارد بایکی ازمخبرین جراید مصاحبه میکند ! ومسافتی دور تر خرس هیولائی سر بسر یکی از دختران خبرنگار می گذارد ودخترك با خواهش وتمنا اصرار دارد که خرس عکسش را برای او امضاء کند !. در سرساعت مقرر بلندگوی استودیو حیوانات محترم «!» را به استودیو شماره فلان دعوت میکند آنوقت کفتار ویوزپلنك وبزمجه دکمه های پوستشان را میبندند وبا وقار ومهابت بطرف محل فیلمبرداری براه می افتند وصحنه های مخوفی که شما تصور میکنید درقلب افریقا تهیه شده فیلمبرداری میشود و بدینطریق یك ماجری برماجراهای سابق تارزان افزوده می گردد .

فیلمهای علمی

(بقیه از صفحه ۷)

که هیچکس تا این زمان بر شمار نیاورده‌اند نوع ساخت که همار ننداز «مسافرت بکره مریخ» و «بوك راجرز» موفقیت این فیلم های اولیه (علمی) درهمان حدود سریال ها متوقف ماند و هیچیك از سرمایه داران حاضر نشد باین خیالپردازی ها صورت واقعیت داده، و فیلم مهمی بر اساس صحیح علمی بسازد. اختراع فشفشه های خودروی «V-2» آلمانی در پایان جنگ دوم جهانی و سپس شکافته شدن اتم و اختراع بمب اتمی، این فکر را تقویت کرد که بشر بزودی خواهد توانست فشفشه های اتمی ساخته و روح کنجکاو خود را که طی قرون متمادی در عالم ستارگان متحیر مانده است، ارضا نماید. درسال ۱۹۵۰ یکنفر مهندس اروپائی که در امریکا زندگی میکرد و به صنعت سینما علاقمند بود، دست بکار متهورانه‌ای زد. این مرد «جرج پال» بود که در آن سال فیلم بزرگ و مهم «مسافرت بکره ماه» را ساخت. تمام جزئیات این فیلم بر اساس علمی و نظریات دانشمندان استوار شده بود و پس از نمایش آن هیچکس نتوانست کوچك ترین ایرادی بر آن بگیرد. موفقیت فیلم «مسافرت بکره ماه» مشوق شد برای «جرج پال» که چند فیلم دیگر بر اساس علم نجوم بسازد. دومین فیلم او «موقعی که دنیاها متلاشی میشوند» نام داشت که اخیراً بنام «پایان عمر جهان» در تهران نمایش داده شد. البته این فیلم مثل فیلم «مسافرت بکره ماه» مبتنی بر اصول صحیح علمی نبود ولی از لحاظ زحمتی که «جرج پال» برای آن متحمل شده بود، میشد آنرا فیلم خوبی دانست. این فیلم در امریکا بیش از سایر کشورها موفقیت حاصل کرد. سومین فیلم «جرج پال» از روی داستان معروف نویسنده انگلیسی «هربرت جرج ولز» بنام «دنیای آینده» اقتباس شد. این کتاب وقتی بصورت فیلم درآمد، به «جنگ کرات سماوی» تغییر اسم داد و باز مثل دو فیلم سابق هیچ هنرپیشه سرشناس و مهمی در آن شرکت نداشت. «جرج پال» که هدف خود را در صنعت سینمای امریکا یافته بود، بازهم بیکار ننشست و شب و روز بمطالعه و تحقیق پرداخت و یکبار دیگر یك داستان علمی معروف را با طراحی های ماهرانه خود صورت حقیقت داد و این دفعه فیلم او «تسخیر عالم» نامیده میشود که هنوز برای نمایش آماده نشده است و معلوم نیست آیا بازهم مثل محصولات قبلی موفقیتی کسب خواهد کرد یا نه.

در خلال این احوال تهیه کنندگان امریکائی مثل اینکه دچار جنون شده باشند برای اینکه از یکدیگر عقب نمانند، هر کدام چند فیلمی در این زمینه ساختند. کمپانی مونوگرام که در ساختن و پرداختن فیلمهای بی معنی و مزخرف متخصص بالفطره میباشد، فیلم «پرواز بکره مریخ» را ساخت. کمپانی یونایتد آرتیستس نیز با تهیه فیلم «فرستاده سیاره مجهول» اثری به آثار جرند «مونوگرام» افزود. این دو فیلم از هیچ نقطه نظر با فیلمهای «جرج پال» قابل مقایسه نبودند. در همین اوان کمپانی فوکس قرن بیستم با ساختن فیلم «روزی که دنیا هنوز پا برجا بود» مسئله جدیدی را پیش کشید و آن مسافرت ساکنین کرات دیگر بکره زمین بود. هنرپیشگان این فیلم «پاتریشیا نیل» و «مایکل رنی» بودند. سریال «کاپیتن ویدیو» نیز یکی از چند سریال سالهای اخیر بود که در زمینه فیلمهای علمی ساخته شده بود. تا این اواخر هدف اصلی سازندگان این فیلمهای (علمی) کرات سماوی بود و معمولا قهرمانان این فیلمها بیشتر بسیارات مسافرت میکردند اما موقعی که کمپانی برادران وارنر فیلم «حیوانی از بیست هزار فرسنگ زیر دریا» را ساخت، یك باره نظر تهیه کنندگان از آسمانهای لایتناهی باعماق خوفناك اقیانوسها متوجه شد. کمپانی یونیورسال یك فیلم خارق العاده تهیه کرد بنام «مخلوق عجیب مرداب سیاه» که در آن یك انسان ماهی صفت، با هیکل حیرت انگیز خود در اعماق مرداب سیاه واقع در جنگل های آمازون، زندگی می کند و موقعیکه عده‌ای برای شکار بآنجا می روند، مزاحم آنها میشود. استقبال مردم از این فیلم، بجهت تازگی موضوع و سوژه آن کمپانی یونیورسال را بطمع انداخت که فیلم دیگری با شرکت همان انسان ماهی صفت بسازد. این فیلم دوم «انتقام مخلوق عجیب» نام دارد که این بار انسان ماهی صفت می خواهد انتقام خود را بستاند. هنرپیشگان فیلم اخیر (جان آگار) و (لوری نلسون) هستند و چنانکه در عکس‌ها مشاهده میشود (مخلوق عجیب) با انسانها سازگاری ندارد. (والت دیسنی) هنرمند معروف تحت تأثیر این موج تهیه فیلمهای علمی یکبار دیگر هنر رقابت ناپذیر خود را نشان داد و بازحمات فراوان فیلم (بیست هزار فرسنگ زیر دریاها) را از روی اثر کلاسیك و معروف (ژول ورن) تهیه کرد. البته تهیه محصولات علمی نجومی متوقف نماند و کمپانی یونیورسال اخیراً فیلمی موسوم به (جزیره‌ای که زمین نام دارد) آماده نمایش کرده است. در این فیلم عجیب هنرپیشگانی چون (فیت دومرك)، (رکس ریزن) و (جف مارو) شرکت دارند و داستان آن در اطراف مسافرت یك موجود عجیب الخلقه از سیاره خیالی (متالونا) به کره زمین، دور میزند. این موجود وحشت انگیز دارای مغز بزرك و با قدرتی است که هیچ نوع گوشت و پوستی آنرا نمی پوشاند و چشمانش که در وسط مغز تعبیه شده، بیننده را بوحشت میاندازد.

در این اواخر امریکائی‌ها علاقه عجیبی باین نوع فیلمها پیدا کرده‌اند و نه تنها در تله‌ویزیون و سینما با این آثار خیالی سروکار دارند بلکه هرماه بیش از بیست داستان جدید درباره کرات دیگر منتشر میشود و مجلاتی هستند که مطلقا داستانهای باصطلاح (علمی) می نویسند اما هیچکدام از این داستانها و کتابها تاروی پرده سینما نیامده‌اند، لطف و جذابیتی ندارند و این پرده شفاف سینماست که بآنها روح و جان داده و بصورت حقیقی درمی‌آورد.

این هنرپیشگان

(بقیه از صفحه ۱۳)

بزودی فراموش شود. در این فیلم بود که (کرنل وایلد) دو نقش (شوپن) بیداد کرد و باز در همین فیلم بود که با هنرمندان دیگری از قبیل ژرژسااند (مرل او برون) و فرانتزلیست (استیفن بکاسی) رو برو شدیم. هنوز خود آمریکائیها باور نمیکنند که فیلم (آهنك فراموش نشدنی) در هالیوود تهیه شده باشد.

فیلم (آهنك عشق) درباره زندگی (روبرت شومان) و همسرش (کلارا شومان) و شاگردش (یوهان برامس) از آثاری بود که در هالیوود باشتراك پل هنرایند، کاترین هپبورن و رابرت واکر ساخته شد ولی آنچنانکه باید و شاید موفقیتی بدست نیاورد زیرا کارگردان فیلم پی باهمیت کار خود نبرده، و هدف اصلی فیلم را — که نشان دادن نبوغ (شومان) و (برامس) در کادرهای هنری زیبا بود. فدای زرق و برق و میزانسن های مبالغه آمیز کرده بود.

دیگر از آثار بزرگی باید حتماً در این مقاله از آن نامبرده شود فیلم معروف (والس بزرگ) باشتراك (فرناند گراوه) (لوئیز راینر) و (میلیزا کورجوس) بود که بسال ۱۹۳۷ از طرف کمپانی مترو - گلدوین مایر بافتخار والس‌های دل‌انگیز و جاودان (اشتراوس) ساخته شد و در این فیلم بخوبی نشان داده شد که این والس‌های جهانی و کهنه نشدنی چگونه بوجود آمدند و چه عواملی باعث گردید که (اشتراوس) موفق به خلق آهنك های بدیع خود گردید.

فیلمهای دیگری هم که درباره آهنك سازان معروف ساخته شده‌اند، وجود دارد ولی قابل بحث و گفتگو نیستند.

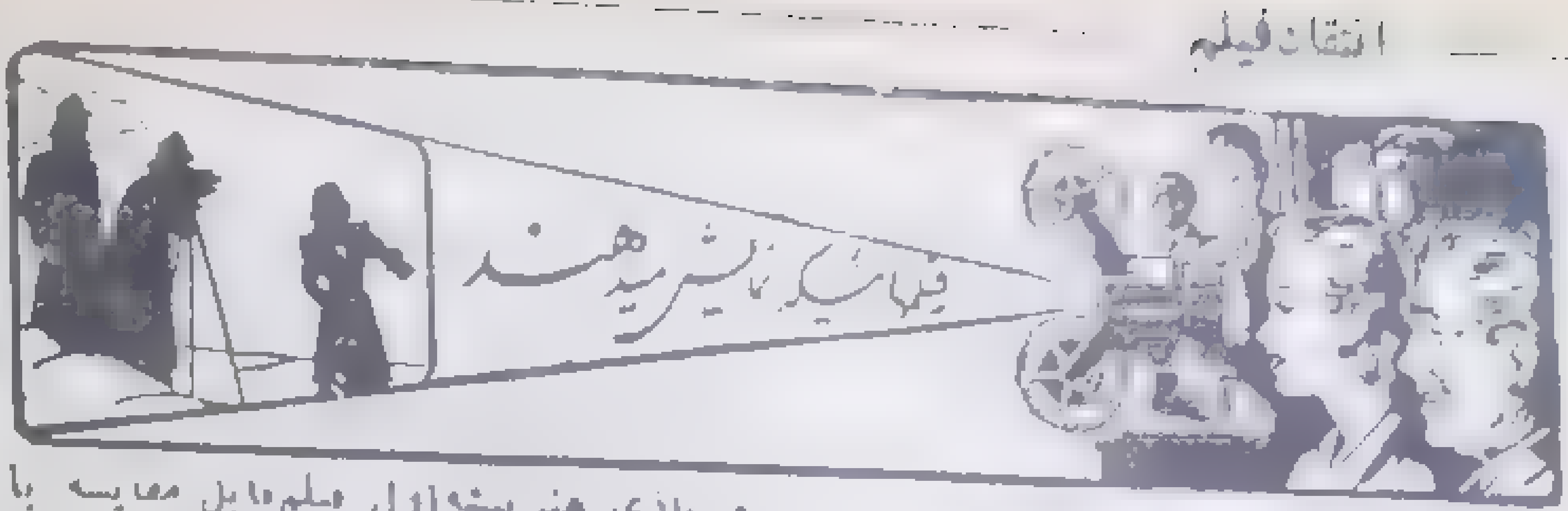

هوشنگ قدیمی

خواب و خیال

در این اواخر کسانیکه بتماشای فیلمهای فارسی میروند دیگر انتظار ندارند که (فیلمی) تماشا کنند و چیز تازه‌ای به بینند وفقط برای وقت گذراندن و گفتن وخندیدن وارد سالن سینما می شوند واگر فیلمی مثل (خواب و خیال) روی پرده باشد که دقت و توجه لازم نداشته باشد بیشتر مورد استقبال قرار میگیرد. مسلماً منظور اصلی تهیه کنندگان این فیلم گذراندن وقت مردم نبوده وانتظار داشته اند که یک کمدی اجتماعی و اخلاقی بوجود آورند منتها چون ما هنوز در کار فیلمبرداری تجربه زیادی نداریم در این رشته باغلب هدفهای (ترکیبی) خود نمیرسیم. در اینجاهم این دوایده که خندانیدن تماشاچی و آموختن یک درس اخلاقی باشد هیچیک به نتیجه نرسیده. پند دادن در چنین فیلمی نتیجه نمی بخشد چون مردم از یک کمدی سبک که موضوع آن در اطراف مارو مرتاض و کافه واکروباسی وعشق ساده دوجوان میگردد چنین انتظاری ندارند و هدفهای اخلاقی آنرا بصورت شوخی و تمسخر تلقی می کنند. اما در خندانیدن مردم هم موفقیتی بدست نیامده چون اساس این کمدی بر روی تضاد ظواهر وقیافه‌ها وژستهای تصنعی و حرکات صورت بنیان گذارده شده و از آکسیون و حرکت که پایه اصلی کمدیهای سینمائی است استفاده‌ای بعمل نیامده است. بااین وصف تماشاچیان واقعی بطور کلی از فیلم خواب وخیال راضی نخواهند بود چون تماشای مناظر متفاوت و اشخاص مختلف که بوسیله یک فیلمبرداری خوب وروشن نشان داده میشود به تنهائی لذتی نخواهد داشت. در سراسر فیلم خواب و خیال آثار یک عدم تناسب وعدم همکاری آشکار است. کار فیلمبرداری و مونتاژ هیچ شباهتی باسناریوی ناقص و ودیالوگ مزخرف آن ندارد و بازی هنرپیشه اول فیلم قابل مقایسه با بازی دیگران نمیباشد درحالیکه فیلم سینما حاصل همکاری عده زیادی است که همه باید متحداً ودقیقاً همکاری نمایند و بیذوقی یا عدم قابلیت هر یک از اعضا (هر چقدر هم که سهم او درتهیه فیلم بی اهمیت باشد) ممکن است فیلم‌را خراب کند.

کلیه سازمان وسیع فیلمبرداری زیر نظر کارگردان اداره می شود وبراواست که تعارف و (محظورات اخلاقی) را در مورد هنرپیشگان خود کنار گذارد.

کارگردان موظف است بیان غلط - بازی اغراق آمیز - ژستهای مصنوعی و اشتباهات هنرپیشه را رفع وتصحیح کند وهر وقت که یکی از همکاران خود را قابل تعلیم ومستعد ادامه کار نیافت او را عوض نموده وکار را بکاردان بسپارد. اما در اینجا هنرپیشه پرارزش و هنرمندی چون مجید محسنی واوپراتور ماهر وقابلی چون ژرژ در عالم مجامله وتعارف وارد شده وتا حد زیادی حاصل زحمات خودرا برباد داده‌اند. دوستان هنرمند ما باید بدانند که این (دیوان‌ها) و(دوله‌ها) نه از اول هنری داشته‌اند ونه امروز در عرصه سینما صلاحیت خود نمائی دارند و بصرف اینکه معلم سابق فلانی یا همکار قدیم دیگری بوده‌اند نمیتوان امور حساس فیلمبرداری را بآنها واگذار کرد. اغلب این (استادان) و(هنرمندان) و(ستارگان!) که سالهاست بقول خودشان درعالم هنرپیشگی سابقه دارند درکار فیلمبرداری و سینما پشیزی ارزش ندارند وجز تقلید از (ریتاهیورث) و (اکیم تامیروف) و سوفلوری تماشاخانه‌ها کاری از آنها ساخته نیست منتها از بس دروغ گفته‌اند وتملق شنیده‌اند امر بر خود شان هم مشتبه شده است.

بجرأت میتوان گفت که بسیاری از جوانان تازه کار و بی تجربه - که هنوز موردتوجه واهمیت قرار نگرفته‌اند - بمراتب از (استادان فن) و (پیران دیر) هنرپیشگی هنرمند تر و بااستعدادترند واگر یک دهم مخارجی که صرف ارضای (استادان) می‌شود و یک صدم تعارفی که بناحق درباره آنها بعمل میآید در راه جلب هنرپیشگان با استعداد تر وسناریو وسوژه بهتر صرف شود، صدها برابر بیشتر نفع مادی ومعنوی تهیه کننده و کارگردان را تأمین خواهد نمود. ما در مورد (خواب وخیال) وارد جزئیات نشده وفقط یادآوری می کنیم که عیب اصلی این فیلم بازیهای نادرست و بسیار بد بعضی از بازیکنان و موضوع پیش پا افتاده و غیر قابل توجه فیلم است وامتیاز (خواب وخیال) همان فیلمبرداری ماهرانه و صحیح و مونتاژ بسیار خوب آنست وفقط بواسطه این پیشرفت فنی که در ایران اصولا سابقه نداشته است آنرا میتوان دید.

دزد بندر

نمایش فیلم دزد بندر یکبار دیگر این حقیقت را مسلم می کند که اساس هنر سینما برابتکار و (ریزه کاری) است ویکی از رموز موفقیت فیلم پروراندن جزئیات ودقایق داستان می باشد. مثلا سناریوی دزد بندر در باره یک موضوع جالب توجه نوشته شده که در آن ممکن است هیجان وحادثه وعشق وحسادت وانتریک واکسیون فوق العاده‌ای گنجانید ولی درعمل از هیچ یک از این امکانات که مزیت یک فیلم جنائی وپلیسی می باشد استفاده نشده ودر پرورش داستان وتجسم صحنه‌ها نهایت بی علاقگی وسهل انگاری را اعمال نموده‌اند.

فیلم با یک صحنه بسیار سرد وساکت دزدی شروع می شود که برای روح بخشیدن بآن کوچکترین کوششی بعمل نیامده و بعد معلوم نیست اصل قضیه که کیف پول سرقت شده میباشد با چه سرنوشتی دچار می شود فقط (جاسم) دزدرا می بینیم که در اتومبیل مجللی فرار می کند و بازویش (حتماً در نتیجه قوس ۹۰ درجه گلوله!) تیر می خورد ومجروح می شود. بهرصورت فرار دزدان

... و همدستان جاسم توقف
[illegible] فیلم می‌ماند و همدستان جاسم توقف
کنند تا دستگیر شود و خود جاسم وارد
اطاق دختری می‌شود و بعشق او گرفتار
می‌گردد ا پس از این دو صحنه مسافرتهای
مبهم، [illegible] رفت و آمدهای بی‌جا و
بدون [illegible] بطور و در ضمن آن مناظر مختلفی
از آبادان ورود کاروین و پل رومی شمیران
نشان داده می‌شود و آوازی نامفهوم هم در
ضمن نمایش فیلم بگوش می‌رسد این آوازها
آنقدر ادامه می‌یابد و مناظر مختلف تاریک و
روشن و [illegible] و بی نور می‌شود تا فیلم بپایان
می‌رسد در همین دو کلمه داستان ناقص، هزاران
نکته مبهم و صدها مسئله تاریک برای
مردم پیش می‌آید که تماشاچی فقط با
مصاحبه حضوری ممکن است قانع شود
منتها این ابهام تازگی ندارد و مدتها
است تماشاچیان فیلمهای ایرانی عادت
کرده‌اند که داستان فیلم را به نیروی تصور و
تخیل درك كنند و حوادث مختلف آنرا
بطور تقریبی و دلخواه تفسیر نمایند.
باز همان صحنه‌ها و عملیات مبتذل
و مسخره و مناظر خسته کننده‌ای که آنها را
حتی (صحنه‌های تجارتی فیلم) هم نمی‌توان
نامید: رقص عربی و کارد پرانی و شیرجه در
دریا و بکس بازی و تیراندازی که فقط با
تماشای فیلم می‌توان فهمید که تا چه حد تصنعی
و ناشیانه تهیه شده‌است.
ایرادات فنی هم مثل همیشه بجای خود
باقی است. مونتاژ سطحی و بی‌دقت —
صحبت‌ها فاصله‌دار — صدابرداری زنك‌دار
و ناصاف. پلانها یکنواخت و در واقع یك
عکسبرداری عادی از مناظر مختلف انجام
شده است. بجای اینکه صحنه‌های توضیحی
فیلم را بیشتر کنند تا تماشاچی با هزار
معما مواجه نباشد بیشتر مدت فیلم بــا
نشان‌دادن طــرز حشیش کشیدن و نگاه
کردن دزدان بیکدیگر و رقصهای ناموزون
و عامیانه می‌گذرد. مکالمات فیلم خسته
کننده و اقلا نیمی از آن اضافی و قابل
حذف است و کلمات دوراز ذهن انتخاب
شده که کمتر ممکن است از زبان یك دزد
(حتی دزد بندر) شنیده‌شود.
در متن فیلم آهنگهای بتهوون و
چایکوفسکی بکار برده شده و تصادفا
همین موزیك باعظمت و عدم تطبیق آن بــا
صحنه‌ها ضعف و کوچکی فیلم را آشکارتر
می‌نماید اما در باره هنرپیشگان فیلم: اصولا
پرسناژهای اضافی و تیپ‌های صحنه پرکن
در فیلم فراوانند در حالی که نبودن هیچ
کدام از آنها لطمه‌ای به داستان فیلــم
نمی‌زند — وجود قاچاقچی خریدار حشیش —
نوکر جاسم — روحی — و حتی مهین معشوقه
جاسم در فیلم زیادی هستند و فقط برای اینکه
فیلم هنرپیشه داشته باشد آنها را ببازی
گرفته‌اند. هنرپیشگان انگشت شمار فیلم
هیچکدام تیپ مشخص و شخصیت خاصی را
نمی‌نمایانند و همین تیپ‌های «احترامی» نیز
بعهده هنرپیشگانی محول شده که اغلب
برازنده نقش خود نیستند هنرپیشگان اول
فیلم نه فرصت بازی و هنرنمائی دارند و نه
در آنجا که کم و بیش فرصتی بدست میاورند در
انجام رل خود و تجسم شخصیت مورد نظر موفق
می‌شوند. خلاصه کلام اینکه تنها قسمت قابل
بحث فیلمهای ایرانی یعنی بازی هنرپیشگان
که تاکنون نقطه امیدی برای آتیه فیلمها
و هنرپیشگان ما محسوب می‌شد در این
فیلم بحد زیادی تنزل کرده و هنرپیشگانی
چون دیهیم و مهدوی بکلی قدرت بــازی
خود را از دست داده و آخرین اثر فیلم را
از بین برده‌اند بطور کلی در تهیه این فیلم
کارگردان با فکر و ابتکار عــمل ننموده
هنرپیشه زحمتی نکشیده، و سایر مسئولین
امر نیز ذوق و توجهی مبذول نداشته‌اند و
مثل اینکه برای (انجام وظیفه) کاری بعهده
گرفته و بعد سعی نموده‌اند بهر ترتیب از
خود در رفع مسئولیت نمایند و دریغ که با این
رویه، فیلمبرداری ما سالیان دراز از کشور —
های همسایه و مشابه عقب‌تــر خــواهد
ماند. از همه بیربط‌تر پایان داستان است.
اولا جاسم برای این که کشته شود و زحمت
تماشاچیان را کم کند در موقعی که تحت تعقیب
و در خطر اصابت گلوله است جلوی پنجره
می‌آید و هدف تیر قرار می‌گیرد در صورتی
که منطقا یك دزد فراری در حال مخفی شدن
و پناه گرفتن تیراندازی می‌کند نه با آن
ناشیگری و بی احتیاطی. ثانیا معلوم نیست چرا
در لحظات آخر جاسم معشوقه خود را بقتل می
رساند؟! بهر صورت زندگی بی هیجان و خسته
کننده (دزد بندر) در اینجا بپایان می‌رسد و پس
از اصابت گلوله همانطور که دست او کنار
پنجره قرار دارد بحال نشسته جان می‌سپارد
و آقای کارگردان دیــگر صلاح نمی‌بیند
مزاحم مرده شود و باو دستور دهد که دستش را
بیاندازد و خود بزمین بیفتد! از تماشای دزد
بندر میتوان صرفنظر کرد.

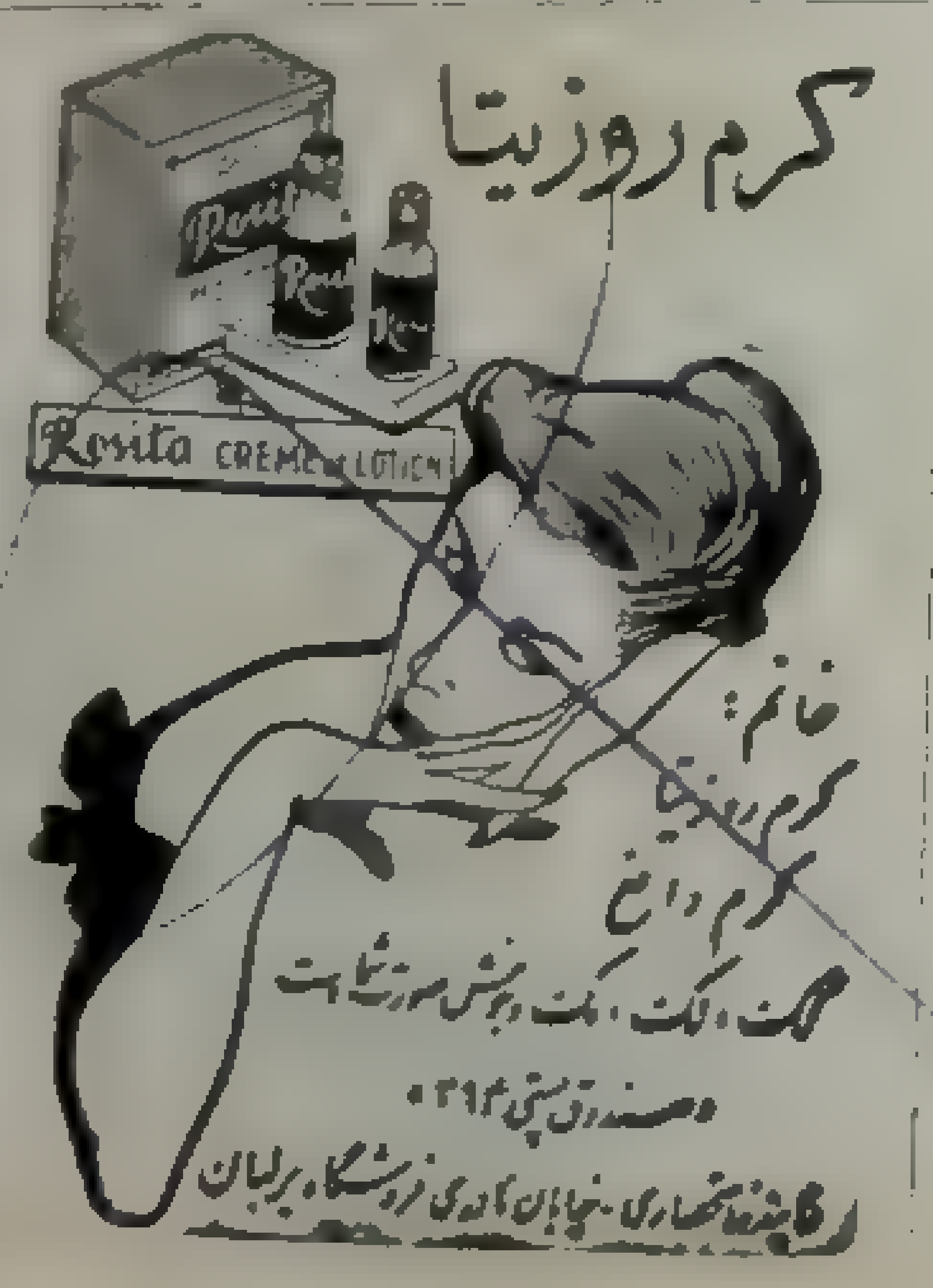

نکات خواندنی
درباره هنرپیشگان

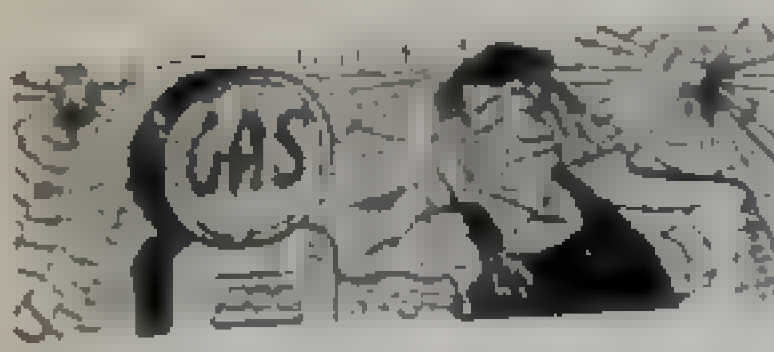

•• کلارك گیبل قبل از اینکه هنرپیشه سینما شود مدتی به کشاورزی پرداخت و چندی نیز در معادن کار کرد و چون این مشاغل را نپسندید، یك پمپ بنزین باز کرد ولی آنقدر در پی مشتری مگس پراند که بالاخره عاجز شد و هنرپیشه سینما گردید!

•• (جرج گوبل) هنرپیشه تله‌ویزیون که نمایشات مفرحش باعث شد او را بعنوان بزرگترین هنرپیشه تله‌ویزیون بشناسند، اخیراً با کمپانی پارامونت قرار دادی منعقد کرده است که در فیلمهایش شرکت کند. رندان میگویند چون شهرت او رو بافول رفته لذا پیشنهاد کمپانی پارامونت را قبول کرده است.

•• فیلم (بربادرفته) که برای کمپانی مترو گلدوین مایر چون یك (گنج تمام نشدنی) تلقی گردیده برای هنرپیشگان و نویسنده‌اش همیشه بدبختی ببار آورده است. (مارگارت میچل) نویسنده کتاب در اثر تصادف اتومبیل جان سپرد. هواپیمای (لسلی هوارد) مورد اصابت گلوله آلمانها واقع شد و سرنگون گردید (هاتی مك دانیل) کلفت سیاه پوست، نیز در اثر سرطان فوت کرد. (ویوین لی) مدتی به ضعف اعصاب دچار گردید و دیوانه شد. اولیویا دوهاویلند دور دنیا آواره گردید کلارك گیبل دیگر نتوانست رل مهم و خوبی بدست آورد و شهرت و محبوبیت خود را از دست داد. (دیوید سلزنیك) هم ورشکست شد. خدا عاقبت سایر کسانی را که در تهیه این فیلم دست داشته‌اند بخیر کند!

•• میگویند (تینو روسی) آوازه‌خوان فرانسوی که شهرت عالمگیری داشت (و اکنون از دست داده است) در اوائل جوانی از موسیقی و آواز بسیار متنفر بود و هر کجا صدای موزیکی می‌شنید گوشهایش را میگرفت ولی بالاخره از راه آوازه‌خوانی شهرت و پول پیدا کرد!

شما که میخواهید هنر پیشه سینما بشوید...

از موقعیکه اولین شماره مجله ستاره سینما شروع به انتشار کرد، عده کثیری از خوانندگان عزیز چه کتباً وچه شفاهاً از ما تقاضا کردند برای آنها شروع به اقدامات نموده وکاری کنیم که آنها وارد استودیوهای ایرانی شوند ودرفیلمهای فارسی شرکت کنند واز آنجائیکه این تقاضاروز بروز زیاد وحاد تر میشد لذا بنا بتصویب هیئت تحریریه قرار شد از شماره آینده نام و مشخصات وعکس کسانی راکه مایل هستند در استودیوهای تهران استخدام شوند، در مجله بچاپ برسانیم چنانچه استودیوها مایل به استخدام هنرپیشه باشند، از میان این داوطلبین اشخاصی راانتخاب نمایند لذا از آن دسته خوانندگان محترم که شور هنر پیشگی و شرکت در فیلم بسر دارند، در خواست می‌شوند چنانچه مایل باشند، مدارك زیررا در تهران شخصاً باداره مجله آورده وساکنین شهرستانها نیز بوسیله پست برای ما ارسال دارند:

۱- دو قطعه عکس کارت پستالی ۲- یك ورقه رونوشت شناسنامه ۳ - میزان تحصیلات ۴- اندازه قد - وزن - آدرس منزل - هنرهای مختلفه ۵ - مبلغ یکصد ریال هزینه چاپ کلیشه در مجله. درهر شماره نام ومشخصات عده‌ای ازعلاقمندان بنوبت درج خواهد شد والبته استودیوها با مراجعه باین لیست هنر پیشگان مورد نظر خود را انتخاب خواهند کرد ولی باید متذکر شد که اداره مجله در قبال عدم انتخاب آنها از طرف استودیوها مسئولیتی بعهده نمیگیرد. این ابتکار تنها کمکی است که مجله ستاره سینما میتواند در باره علاقمندان به هنر پیشگی انجام دهد و از همین امروزمنتظر رسیدن جوابهای شما هستیم.

برندگان جوائز بزرگ

(بقیه ازصفحه ۳)

بوده‌اند که فقط نسبت به محیط وهمکاران خود رجحیت داشته‌اند.

در خاتمه از انتقاد نسبت به طرز کار بعضی از اعضای هیئت ژوری نیز نمیتوان خودداری کرد. یکی دو نفر از این آقایان محترم بدون در نظر گرفتن وظیفه سنگین ودشوار خود که میبایست با دقت ومداقه کامل صورت گیرد، بجای تعیین برندگان جوائز بطور قاطع، دچار تردید ودودلی شده ویکی از آنها دو هنر پیشه را به نسبت مساوی بهترین هنر پیشه شناخته بودند! یکی دیگر بجای اظهار نظر قطعی، حاشیه رفته و بهنر پیشگان — بدون توجه به شرایط تعیین برندگان — نمرات مخصوصی داده بودند وبدتر از هم اینکه یکنفر بکلی از اظهار نظر خود داری کرد و ناچار رای ایشان از هیئت ژوری حذف گردید

قبل از اینکه به گفتار خود خاتمه دهیم، ناگزیر از ذکر این نکته هستیم که ممکن است تذکرات دوستانه وبی شائبه ما در بعضی ها تولید ناراحتی و کدورت نماید ولی در ضمن باید توجه داشت که ما هرچه میگوئیم ومینویسیم فقط بخاطر اعتلای هنر سینما توگرافی ایران بمعنی حقیقی آنست وگرنه هرگز قصد و غرض خاصی نداشته وامیدواریم کسانیکه دراین مقاله روی سخن ما با آنها بوده است از ما نرنجند وبا عزم راسخ و دلی امیدوار

سینه راما

(بقیه از صفحه ٦)

تحریریه روزنامه نیویورك هرالدتریبیون میباشد پس‌از مراجعت بامریکا ومشاهده « سینه‌راما » بمن گفت

« من تاکنون بعنوان خبرنگار و مقاله نویس ردردنیا سیاحت بسیار کرده‌ام و اخیراً دوبار نیز دوردنیا مسافرت نموده‌ام و پس‌از مشاهده سینه راما با کمال جرأت میتوانم بگویم که تماشای پرده « سینه‌راما » عینا مثل اینستکه انسان شخصا دردنیامشغول سیاحت است.

« فرانك پیرس » وزیرسابق نیروی زمینی امریکا میگوید« سینه‌راما» بعقیده من برای تفریح مردم نباید بکاررود بلکه بایستی برای تعلیم وتربیت وبالا بردن سطح معلومات واخلاق مردم مورداستفاده قرار گیرد اکنون ما میخواهیم درفیلم آینده خود مردم امریکا رابمسافرت نقاط زیبا ودیدنی خاورمیانه وخاور دور ببریم تااینکه امریکائی ها بتوانند از نزدیك سرزمین گل وبلبل ومساجد و مناره‌های حیرت انگیز شرق‌را به بینند و ازمشاهده آن لذت ببرند. ازماه ژانویه گذشته تا کنون فرزند من « لاول » درامریکای

راه‌آینده‌خودرا انتخاب کرده وبدون توجه به‌مشکلات گامهای بزرگتری‌برداردند.

••• چنانچه از چاپ عکس بعضی برندگان خودداری شده باین جهت بوده است که عکس آنها هنگام تنظیم این مقاله در دسترس نبوده است.

جنوبی و افریقاو آسیامشغول تهیه‌مقدمات فیلمبرداری میباشد ویك هواپیمای حامل دوربینهای « سینه‌راما » و متخصصین دنبال وی درحرکت است.

« لول دوروشون » اخیراًدومین فیلم « سینه‌راما » را بنام « تعطیلات سینه‌راما » تهیه کرده است و من بااینکه شخصا درتهیه اولین فیلم شرکت داشتم‌و معمولا غرور نباید بمن‌اجازه دهد که هنر دیگران راستایم، معهذا باکمال‌شهامت وخوشوقتی میتوانم اعلام کنم که این‌فیلم دوم یعنی « تعطیلات سینه‌راما » بمراتب ازفیلم اول جالبتر وبهتر تهیه‌شده‌والبته علتش نیزاین بوده که‌هم تکنیك «سینه‌راما» پیشرفت کرده‌وهم‌اینکه «لولی دوروشون» بااشکالاتیکه من درمرحله اول با آنها روبرو بوده‌ام، سروکار نداشته‌است. در هرصورت بزودی سومین‌فیلم «سینه‌راما» نیز تهیه خواهدشد ومن‌امیدوار هستم که کمپانیهای معظم هالیوود از این طریقه -هرچندمشکل وپرخرج است- استفاده برده و فیلم « برجسته » بمعنی حقیقی بسازند.

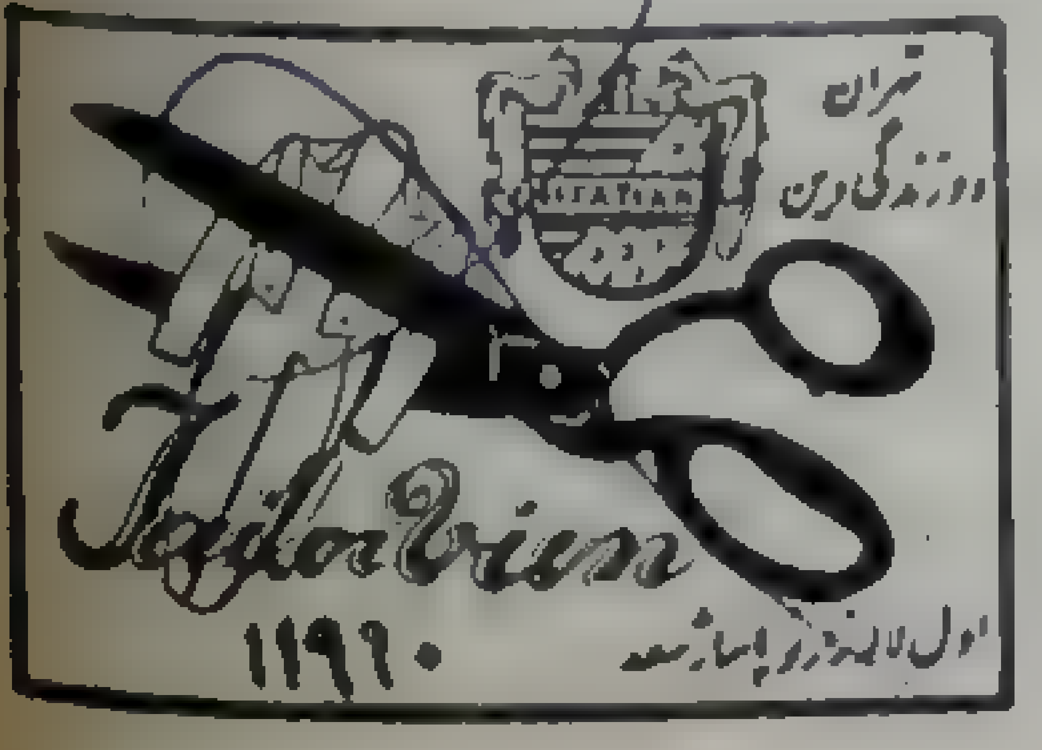

آقای جمشید سوفر

ای کمال تاسف است که آن وعده های را نتوانستیم انجام دهیم ولی باز قول میدهیم آن رپورتاژرا حتما درج کنیم.

آقای فریدون زندی

۱ – آن وعده نیز عمل خواهد شد ۲- تا آنجائیکه ما اطلاع داریم ناصر ملک مطیعی کلاس هنرپیشگی را ندیده است ۳- فیلم «خون و شرف» نیز بزودی جلوی دوربین خواهد رفت ۴ – شرایط ورود به هنرستان هنرپیشگی نیز در شماره‌های آینده…

آقای منصور هندی

۱ – هنوز که جایزه اسکار به استر ویلیامز تعلق نگرفته تا خدا بعدا چه بخواهد ۲ – شماره‌های اول و دوم چنانچه نو و تمیز و قابل استفاده باشد به قیمت آگهی شده خریداری خواهد شد و اگر کثیف باشد البته قیمت آن نیز کمتر خواهد بود.

آقای حسین شعبانی

از اینکه در مسابقه مذکور برنده نشده‌اید، مایوس نشوید. شما هنوز جوان هستید و دنیا بامید است.

آقای م - مرندیان

برای شما و کسانیکه می خواهند به حرفه هنرپیشگی اشتغال ورزند در صفحه ۳۰ همین شماره طریقه جدیدی ابتکار شده است. به آن صفحه مراجعه بفرمائید فستیوال سینمائی هم که بیمنت و مبارکی برگزار گردید چاپ عکس جینا لولو بریجیدا راهم بشماره‌های بعد موکول میکنیم.

آقای ایرج طلوعی

ما هرچه بیشتر بتوانیم در باره فیلمهای خوب بحث مصور خواهیم کرد. مطمئن باشید از (ارنو گریزا) نیز خبر جدیدی در دست نیست که برای خاطر شما چاپ کنیم البته میبخشید.

آقای اسمعیل سنجد آبادی (آبادان)

۱ – شماره بعدی مجله همیشه درست دو هفته بعد از انتشار هر شماره روزهای چهارشنبه عصر منتشر میشود ۲ - از اوا – گاردنر نیز غافل نمانده‌ایم. در شماره بعد فیلم (موگامبو)ی او را برای شما و عدهٔ بی‌شمار خواستارانش درج خواهیم کرد ۳ - بین ستاره و هنرپیشه فرقی نیست فقط در امریکا بهنرپیشگان محبوب و معروفشان (ستاره) میگویند ٤ - از آدرس صحیح و بدانهرمانی نبرسید که فعلا اوضاع مساعد نیست و اگر مکاتبه خود را چندی بعقب بیاندازید بهتر است

آقای ا - کاویانی

کاریکاتور (ویکتور میچر) نسبتا خوب بود ولی عیبی که داشت این بود که از روی عکس کشیده شده و در خطوط برجسته صورتش مبالغه نکرده بودید امیدواریم در کاریکاتور های بعدی که خواهید فرستاد این نکته مهم را فراموش نفرمائید.

آقای سیدعلی معینی

باور بفرمائید این اولین نامه شماست که بدست ما میرسد. در مورد اشتراک مجله نیز با آن قسمت مذاکره شد خودشان مستقیما بشما اطلاع خواهند داد

آقای جعفر هندخاله‌ای (بندر پهلوی)

۱ – کلارک گیبل ٥٤ سال و تیرون پاور ٤۲ سال دارد ۲ – تعیین اینکه کدام هنرپیشه بیش از همه فیلم بازی کرده تا اندازه‌ای مشکل میباشد ولی مثل اینکه چارلی چاپلین و لورل و هاردی در این مورد رکورد را شکسته‌اند ۳ – شرح حال هنرپیشگان شما در آلبوم مخصوص آنها از این شماره بتدریج بچاپ خواهد رسید ٤- پیشنهاد شما بسیار بجا و منطقی بود. از شماره آینده اسم و مشخصات فیلمهائی را که در تهران نمایش داده خواهد شد درج خواهیم کرد.

آقای عبدالرحیم جزائی و بقیه امضاهای ناخوانا!

تصدیق بفرمائید چاپ عکس (ماریا - مونتز) روی جلد مجله دیگر لطفی ندارد ولی بخاطر دل داغدیده شما و سایر هوا خواهان آن «مرحومه مغفوره!» عکس او در این صفحه بزیور طبع آراسته گشت!

دوشیزه مهدخت قشقائی

مطمئن باشید که ما حتما بقول خود وفا می کنیم منتها گاهی اوقات در اثر بعضی عوامل اشکالاتی پیش می آید ولی در هر حال چاپ عکس ستاره محبوب شما فراموش نخواهد شد

آقای ع - ت (شیراز)

صحت نظر به شما در باره سینماهای شیراز از آن قطعه آگهی که فرستاده بودید بخوبی روشن و معلوم میگردد و اینک پاسخ سئوالات شما: ۱ - (تاریخ سینما) تالیف (لودوکا) جزوه بی ارزش و سراپا غلطی است که مطالبش فاقد صحت میباشد ۲ - بر صفحات مجله و داستانهای آن نیز طبق خواهش شما وعده کثیر دیگری افزوده شده است ۳ – ادعای آن آقای شیرازی صحیح نیست و نباید زیاد به آن توجه کنید جواب شما قابل قبول تر است ٤ – مجلات صدور صد سینمائی که در ایران منتشر شده‌اند عبارتند از هالیوود (۳۰ شماره)، جهان سینما (۱۹ شماره)، سینما تئاتر (٦ شماره)، ستارگان سینما (یکشماره) سینما (۳ شماره) - پیک سینما (۱۱ شماره) ستاره سینما (۳۳ شماره) ٥ – آقای نهاری فعلا با ما همکاری ندارند.

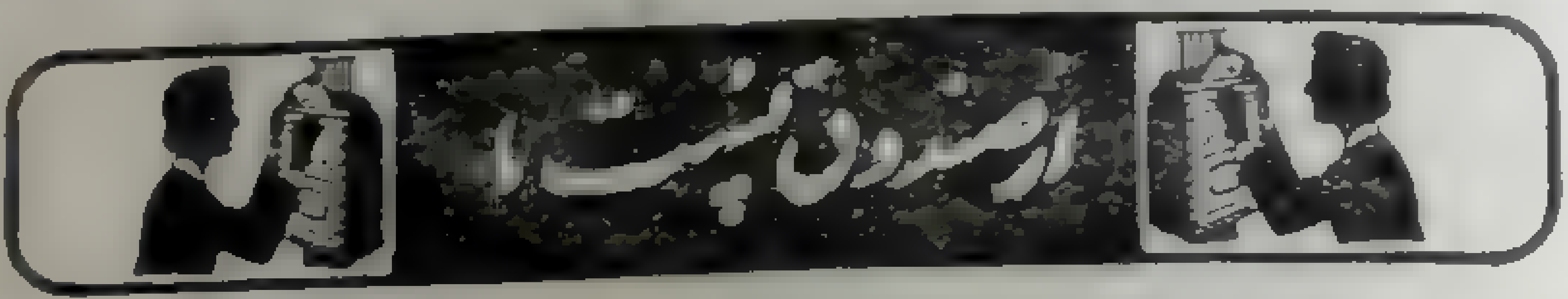

آقای ابوالقاسم خرسندی

آن خبر صحیح بوده و بایستی مطمئن باشید که سیلوانا منگانو در فیلمهایش آواز نمی خواند زیرا صدایش خوب نیست بلکه کس دیگری این زحمت را بعهده می گیرد درضمن چون یکبار روی جلد شماره ٦ و برای بار دوم شماره ١٤ و بار سوم شماره ۲۷ مجله ما عکس سیلوانا منگانو بچاپ رسیده است. لذا تا مدتی ما را از تکرار این عمل معاف دارید.

دوستدار مجله ستاره سینما

۱ – عکس شهلا را هم چاپ می کنیم البته بشرطی که کمی حوصله داشته باشید ۲ – ملاحظه می فرمائید که چاپ کردن عکس رنگی روی جلد، هم دستتان را رنگی می کند و هم رنگ از رخ اسکناسهای جیبتان می پراند!

آقا یا دوشیزه اسب - ضیائی (اهواز)

۱ – (لیک کراوات) اصلا لال است و لالبازیهایش در فیلمها صحت دارد ۲– خبر کشته شدن ایوون دو کارلو نیز دروغ بوده. مگر فیلمهای اخیر او را ندیده‌اید!

مسابقات

برندگان مسابقه آیا این هنرپیشه را میشناسید ؟ (شماره ۴۰)

۱ - آقای جواد غضنفری (تلهك)
۲ - » محمود میرمظفری (تهران)
۳ - » منوچهر میرزاده (خوی)
۴ - » حمید راشدی (مرند)
۵ - دوشیزه هما اسدزاده (تهران)
۶ - » هلن داویدیان (تبریز)

جواب صحیح - برت لنکستر

پاسخ معلومات سینمائی شماره قبل

۱ - ۱۹۰۰ ۲ - دوبار ۳ - ویر - جینامابو - جولی مکری ۴ - دالول والش ۵ - دلبران حسود

صنعت سینمای کدام کشور رامیپسندید و بچه دلیل ؟

پاسخ های رسیده بنوبت چاپ خواهدشد و مدت این مسابقه دوازده شماره است

جواب ششم آمریکا

در تمام مدت عمر خود باسینما سروکار داشته ام و از همان موقعی که خود را شناخته ام پرده سینما را اهم از مدنظر گذرانیده ام . میتوانم بگویم که باصنعت سینمای تمام کشورها آشنا هستم و در این میان فقط صنعت سینمای هالیوود نظر مرا بخود متوجه نموده است . البته نمیشود گفت که سینمای آمریکا زندگانی واقعی را مجسم میسازد یا فیلمهای درام و حساسی ازروی زندگی حقیقی برمیدارد بلکه در اینراه بیشتر فیلمهای ایتالیائی مربی و پیشقدم بوده اند ولی بطور کلی چون موضوع بحث در اطراف صنعت سینماها است لذا گمان می کنم همه براین عقیده باشند که تاکنون صنعت سینمائی هیچ کشوری همطراز سینمای امریکا نشده است .

علاوه بر پیشرفت صنعت دقیق فیلمبرداری این کشور موسیقی را نیز یکی از ارکان ثابت این صنعت قرارداده است . آمریکا تنها کشوریست که موزیك فیلمهایش با داستان مطابقت داشته و بادقت زیادی همراه صحنه ها تماشاچی را محظوظ مینماید

استعداد هنرپیشگان نیز بخوبی نمایان میباشد وتاکنون هیچ کشوری نتوانسته فیلمی برابر فیلمهای پرخرج آمریکائی تهیه کند . در اینگونه فیلمهای پرخرج تهیه کنندگان سعی کرده اند تمام موارد را در یك فیلم جمع نمایند چنانکه در فیلمهای (سامسون ودلیله) و (هوسهای امپراطور) صحنه های تاریخی - جنگی - عشقی - کمدی مجلل بفراوانی یافت میشود و از این گذشته کی منکر آهنگهای دلپذیر (ویکتور یانك) یا آهنگهای مهیج «میکلوس روزا» ایست .

گودرز خضرائی (تهران)

عکاسی البرز

عکاس مخصوص هنرپیشگان و استودیوهای ایرانی عالیترین و زیباترین عکسها را در اسرع وقت دراختیار شما میگذارد

نشانی : چهار راه عزیزخان

تلفن ۴۴۳۱۰

شرکت سهامی چاپ گهر

جدول سینمائی

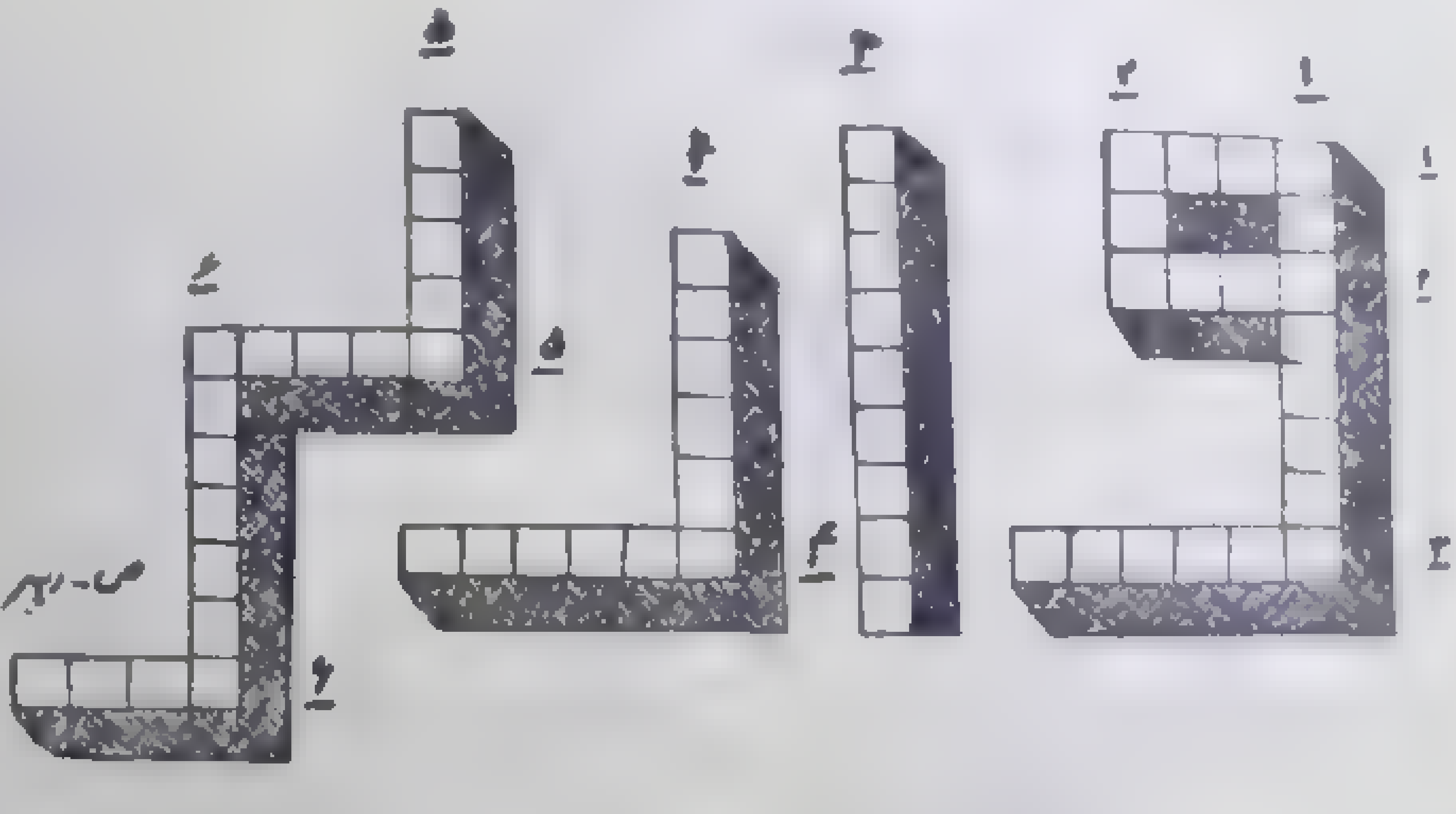

افقی

۱ - اگرباول فامیل آن (ه) اضافه کنیم نام یکی از کارگردانان مشهور آمریکائی میشود که شاهکاری بنام «بیگانگان» نتیجه زحمات اوست.
۲ - (... ادی) هنرپیشه معروف که چندی قبل بایران آمده بود .
۳ - امسال (مارلون براندو) و (گریس کلی) برنده آن بودند .
۴ - یکی ازمحصولات فرانسه که بزبان فارسی دوبله شده بود و چندی پیش سینما متروپل آنرا نمایش داد .
۵ - نام یکی از بزرگترین کمپانیهای آمریکا.
۶ - یکی از آثار (چارلز دیکنز) نویسنده مشهور که فیلم آنرا سینمارکس دوبار نمایش داده است .

عمودی

۱ - (ربو کالیندفورس) با بازی در آن فیلم شهرت زیادی درایران بدست آورد.
۲ - یکی از فیلمهای سیلوانا پامپانینی که سینمارکس آنرا نمایش داد.
۳ - مبتکر وسازنده فیلمهای (مولتی پلیکاسیون) یا مضحك قلمی ا
۴ - نام یکی از هنرمندترین کارگردانان فرانسه .
۵ - نوعی رنگ آمیزی بنام .... کالر .
۶ - نام شوهر (اینگرید برگمن) ویکی ازبزرگترین کارگردانان ایتالیا.

خوانندگان گرامی درصورتیکه توانستید جدول فوق را حل نمائید جواب صحیح را همراه با دوریال تمبر باطل نشده بدفتر مجله دائره مسابقات ارسال دارید به نفر بشرکت کنندگان مقیم تهران ۳ بلیط درجه اول سینما و به سه نفر از برندگان شهرستانها هریك یکماه مجله جایزه داده خواهد شد .

ماجراجو SOLDIER of FORTUNE

باشتراک: کلارک گیبل (هانک‌لی) - سوزان هیوارد (جین‌هویت) مایکل رنی (مری‌ویتر) - کارگردان: ادوارد دیمتریک - محصول تمام رنگی و سینما سکوپ سال ۱۹۵۵ کمپانی فوکس قرن بیستم

تنها سخنی که بوی گفت، این بود «من میس جین‌هویت هستم» ولی ادای همان جملات هم کافی بود که علائم دستپاچگی و خجلت درچهره جوان بلند قد انگلیسی که لحظه‌ای قبل خویشتن را (مری‌ویتر) بازرس پلیس هنگ کنگ معرفی کرده بود، آشکار شود. کارآگاه گفت: خیلی غریب است. شما اینجا... «جین‌هویت» سخنانش را بریده گفت: آقای بازرس میدانید برای چه من اینجا آمده‌ام؟

اوه پس این کابین اوشگفته «جین هویت» میباشد. این زیبا صنم طناز متناسب‌الاندام فتان که جلال‌وجبروت یک ملکه را دارد هم اوست؟ مری‌ویتر از این تناقض آشکار در فکر فرو رفت زیرا این زن خوبروی اراده آهنینی داشت او دور دنیا را برای منظوری پیموده بود که نه دولت متبوع و نه حکومت بریتانیا قادر وبلکه مایل بانجام آن نبودند. مری‌ویتر بسستی گفت: از اظهار تأسف نسبت بشوهر شما نمیتوانم خودداری کنم من آرزومند بودم که شوهرتان قبل از مبادرت بفیلمبرداری‌در چین بامامشورت میکرد. شایدمیتوانستیم اورا ازاین اندیشه منصرف سازیم «جین هوبت» درمقام ادای توضیحات گفت:

- اوفقط میخواست فیلمی از وضع کنونی زندگانی اجتماعی چینی ها تهیه نماید.

کارآگاه پرسید: آیا هیچوقت از عکاسی مواضع نظامی ونقاط سوق‌الجیشی صحبتی بمیان نمیآورد؟

- هرگز چنین افکاری را در سر نمی‌پروراند.

بازرس باچشمان نیم‌بسته خود بخود میگفت: «شایداو چنین نظر باتی نداشته ولی چطور ممکن‌است شواهدوبراهینی برای اقناع حکومت چین ارائه داد که عملیات متهورانه یک عکاس امریکائی که بطور غیرقانونی و بقیمت بمخاطره انداختن جان‌شیرینش تمام میشد صرفاً بمنظور برداشتن چندعکس جالب توجه وبدون مقاصد خاص‌سیاسی بوده. نه غیر ممکن است تنهایک توجیه برای حکومت چین قانع کننده‌است: «جاسوس اسرار نظامی» بنابراین آنها خیلی بیشتر ترجیح میدادند سراورا بانضمام بکوبند و با عذاب و شکنجه بلای بسراو آورند که هرلحظه درآرزوی مرگ دقیقه شماری نماید اما مشکل‌تر تشریح حقایق بزوجه اوست» بعدیکمرتبه چشمان خودرا گشوده گفت تنها اثر وبرگه‌ای که‌از گشده‌شمابدست آمده است پیدا شدن دوربین عکاسی او دریکی از قایقهای بزرگ موتوری بندر میباشد.

جین مأیوسانه پرسید: کاپیتن کشتی کوچک را نیافتید که دراین مورد ازاو تحقیقاتی بعمل آورید؟

(مری‌ویتر) بالحنی که گوئی هر کلامش بمنزله میخی است که با سندان بتابوت مردمفقود کوبیده میشود، گفت: دربندر هزاران قایق میباشد که‌مرتبادر نقل‌وانتقال میباشند بعلاوه کاپیتن‌های‌این زورقهـا هیچگاه حرف راست نمیزنند اصولا عدم تشریک مساعی دربانوردان بندر هنگ کنگ مطلب روشنی است‌واز همه بدتر اینکه تعداد زیادی از آنان فرمانبردار وباجزو کارکنان «هانک‌لی» میباشند. نخستین بار بود که‌این‌نام بگوش جین‌میخورد. در آن‌لحظه‌این‌نام‌هیچگونه اثری دروی باقی نگذارد مع‌الوصف از او سئوال کرد: این شخص کیست؟

- یک‌مرد ماجراجو، یک گانگستر که‌برای بدست آوردن یکدلار تن بهر کاری‌میدهد (یک‌لحظه مکث کردو بگفتار خود ادامه‌داد) متأسفانه این شخص آدم باهوش وباذکاوتی است ماتا بحال‌موفق به‌ثبوت یکی‌از اتهامات وارده باو نشده‌ایم.

جین بابی‌قیدی شانه‌های زیبای‌خود رابالا انداخته گفت: باتمام این معایب اگر (هانک‌لی) دوشاخ ودوسم‌هم‌داشته باشد، اگربتواند اطلاعاتی بدهدکه منجر بحصول موفقیت شود من‌حاضر بملاقات اومیباشم. آیاشما میتوانید ترتیب این کار رافراهم آورید؟

مری‌ویتر لبخندی برلب آورد: او باپلیسها میانه‌ای ندارد ومن‌قادر بانجام کاری نیستم.

ولی از دیدن چهره رنگ‌پریده و محنت‌زده جین که‌خطوط آشفتگی برآنها نقش‌بسته بود مری‌ویتر نتوانست ازادای مطلبی که بالنتیجه کمکی باوشودخودداری نماید لذا گفت: شما میتوانید تفحصات خود را درباره شوهرتان «لوئی» در اطراف محلی بنام «تودی» شروع کنید.

• • •

آنشب جین برستوران‌وبار «تودی» که درجاده «ناتان» واقع شده‌بودوروی آورد و موقعیکه تنهاوارد رستوران‌شد «تودی» بمجرد مشاهده اوجهت‌اخراج مؤدبانه خانم ماهروئی که به‌تنهائی‌وارد رستوران شده بود، بطرف‌او پیش‌آمد ولی مردی‌فرانسوی بنام «رنه‌دوکس» که‌شغل سابق او خلبانی بود براو سبقت جسته درکنار میز «جین» نشست وسر صحبت راباز کرد. اندکی نگذشته بود که‌جین دانست «رنه‌دوکس» شبی با شوهرش ومردی بنام «فرناندوروچا» مشروب صرف نموده و لوئی‌وروچا نقشه و هدفی راتعقیب‌میکردندکه رنه‌دوکس دراثر افراط درآشامیدن مشروب‌بمقصد آنان پی‌نبرده بود ضمناً جین پی‌برد که رنه‌دوکس برای «هانک‌لی» کار میکند. جین پرسید: این «هانک‌لی» کیست؟

رنه‌گفت: یکنفر امریکائی که از زمان وقوع جنگ تاحال دراینجابسرمیبرد او ترک امریکا را نموده است و بمثابه کاتولیکی‌است که‌دیگر برای‌انجام‌فرائض مذهبی بکلیسا نمی‌رود.

مردفرانسوی همچنین اطلاع‌داد که «لوئی‌هویت» بادختری بنام (مکزین چان) رابطه‌داشت‌مستی ومیگساری‌بیحد مرد فرانسوی‌را کم‌کم ازخـود بیخود مینمود دراین هنگام بودکه «تودی» مدیر رستوران قدم فرانهاد ولی پیش‌از اینکه جین‌را نـادم ودرمشایعت کند جین آدرس مکزین‌چان را ازاو سئوال نمود وآگاه‌شد که «مکزین چان» صاحب مغازه‌ای در جاده «هانکو» میباشد. از لبان لرزان ومرتعش‌جین جمله‌دیگری هم بیرون جست: آیاشما «لوئی‌هویت» رامیشناسید؟

تودی مزور که بخوبی از هرخبری در هنگ‌کنگ‌اطلاع داشت بآرامی‌پاسخ داد: بلی من‌او را میشناختم، گاهی او دچار مشکلاتی‌میشد - جد بدنبال کلامش افزود: «او مرده است»

احساس وحشتناکی سراپای جین را فراگرفت گوئی گرداب‌عمیق‌وهراسناکی برابرش دهان گشوده ومنتظر سقوط او است و یادراوقیانوسی‌متلاطم وسهمناکی غوطه‌ور شده وتلاش‌فراوانی برای‌نجات خود بخرج میدهد ولی رفته‌رفته‌قوای او درسطح‌مواج‌آب روبتحلیل‌میرود. اندکی خود را کنترل‌نموده گفت: بطور حتم‌شما

[illegible] ... ظاهر شد [illegible] چشمش [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هویت [illegible]

[illegible] این موضوع [illegible] [illegible] برای [illegible] بعد [illegible] در جاده پرهیاهوی [illegible] مسبود آگاه شد که بك شخص غریب در سرزمین بیگانه تا چه حد ناراحت و معذب است. جمعیت با نگاههای آمیخته بحسرت باو مینگریستند.

• • •

آخرالامر محل مذکور را پیدا نموده وارد شد. از یك گوشه نیمه تاریك مغازه دختر زیبای مشرق‌زمینی که ملاحت منظر و نضارت پوستش از گلبرگهای شکوفه لطیفتر بود و مانند اینکه از غوش قلاب دوری فرو بیفتد پا بعرصه نهاده سوی او گام فرا نهاد. جین از اینکه فهمید دخترك در کالیفرنیای امریکا تحصیل نموده و زبان انگلیسی را بخوبی و روانی تکلم مینماید دچار شگفتی شد. او لولی را فقط بعنوان یکنفر آشنا میشناخت همچنین اطلاع داشت که با زوجه اولی طرف صحبت است برای اینکه جین هویت را از عکسی که لولی هویت باو نشان داده بود میشناخت معهذا وقتیکه دانست که لولی بچین رفته و در آنجا مفقود شده بتشویش افتاد و بچین گفت من تصور میکنم «فرناندوچا» بتواند پرده ابهام را در این قضیه بیکسو زند و شما... جین بتندی میان کلامش دویده گفت: او کجا اقامت دارد؟

مکزین اظهار بی‌اطلاعی کرد و فقط میدانست که روچا سابقاً برای هانك‌لی کار میکرد. برای سومین مرتبه در دو روز جین سئوال خود را تکرار نمود این هانك‌لی کیست؟

ولی سومین جواب هم پاسخی منافی با نظر دیگران و اظهار نظری علیحده و مخصوص بخود بود.

- من تصور میکنم که او دلپسندترین و جالب‌ترین مردان دنیا است.

در موقع ادای این سخنان چنان بشور و هیجان افتاده بود که اگر چنانچه این جملات بزبان انگلیسی هم نبود لحن کلام و چهره برافروخته او بجین ثابت می نمود که اینگونه سخن فقط از دل هوسناك عاشق پیشه‌ای تراوش مینماید. پس از اینکه جین درخواست ملاقات با «هانك‌لی» را نمود و مکزین چانی [illegible] باو تماس گرفت تا وسائل ملاقات آندو را فراهم سازد، معلوم شد که این عشق عشقی یکطرفه است «هانك‌لی» هرگز [illegible] بوده معلوم میشد از آن مردانی است که نامش در نظر دیگران مترادف با تنفر ترس و یا عشق است. اما فی‌الواقع شخصیت حقیقی او چیست؟ در این حالات بود که اتومبیل شخصی «هانك‌لی» که بوسیله شوفر او رانده میشد برای بردن او بمنزل «لی» مقابل مغازه مکزین چانی متوقف شد. جین سوار آن شد در بین راه فکر میکرد آیا قادر است که هانك‌لی را برای پیدا نمودن شوهرش ترغیب نماید؟

قصر خیال‌انگیز «هانك‌لی» در روی تپه بلندی بصورت بهشتی خیال‌انگیز

اشك در چشمان جین هویت حلقه‌زد...

درمیان گلهای داودی قرار داشت. تماشای آن همه زیبائی و بدایع، دلپذیر و هوس انگیز بود جین بهدایت مرد پیری که کت سفیدی در بر داشت از پله کان سالن بالا رفته وارد اطاق پذیرائی شد از مشاهده شکوه و زرق و برق و تزئینات اثاث گران‌قیمت و تشعشع اشیاء نفیس که جای آنها حقا در موزه بود و ظروف عتیقه چینی که گوئی دریای مواجی از نور پدید آورده و فرشهای زیبا که از فرط لطافت و ظرافت جای آن داشت که چون تابلوهای زربفت بدر و دیوار کوبیده شود بحیرت عمیقی فرو رفت دفعتاً مشاهده لوله طپانچه‌ای که مستقیما از پشت پرده سر او را هدف قرار داده بود، گردش خون را در عروقش منجمد ساخت سردی فوق‌العاده‌ای سراپای وجودش را فرا گرفت و نظرش از لوله طپانچه بر نمیگرفت پس از یك لحظه دیگر قیافه جدی پسر خردسالی از پشت پرده نمایان شد در حالیکه شش‌لول بچه گانه خود را بطرف طپانچه جای میداد گفت: من میتوانستم شما را از بین ببرم ولی تیراندازی بزنان که موجودات ضعیفی هستند، دور از جنبت و مردانگی است!

جین آهی از روی تسلی و آرامش خاطر کشید و لحظه‌ای بعد بزبان کودکان گفتگو با بچه خردسال را که خودش را «بیلی‌لی» معرفی کرد آغاز نمود و وقتیکه جین باو گفت که من امریکائی هستم بیلی پرسید: آیا هرگز سوار کالسکه شده و بسرخ‌پوستان تیراندازی کرده‌اید یا خیر؛ و بلافاصله ادامه داد: اگر پایم بامریکا برسد کلیه دزدان را بازداشت و معروفترین آنان را اعدام مینمایم!

«بیلی، اینقدر تشنه بخون نباش»

انعکاس این صدا از پله کانها، ضمن اینکه هانك‌لی از آنها پائین میآمد، بگوش جین رسید. او مردی قوی هیکل بنظر میرسید که قدرت یك درخت بلوط را که ریشه‌های محکم خود را در زمین دوانیده، داشت اندام برانداره و سیمای یك امریکائی کامل‌العیار را دارا بود با چشمان پرمحبت خود چهره‌ی پسر را نگریسته سپس به جین خیره شد.

درخشش دیدگان بافراستش چون الکتریسته جاذب و هوس‌آلود و از طبعی هوسناك و زن‌پسند سرچشمه میگرفت. همین یك نگاه کار جین را ساخت و نه فقط نگاه بلکه عکس‌العمل بآن نگاه... و در یك طرفة‌العین حس عدم اعتماد و اطمینانی نسبت بخود ادراك نمود ولی خویشتن را جمع‌آوری نموده نخستین سئوالی که بمغزش خطور نمود برلب آورد. - آقای لی شما دارای چند اولاد میباشید؟

- سه تا، بیلی هشت ساله و یکدختر دور که هفت سال و نیم بنام لوسی و یك پسر سیزده ساله که برای تحصیل بامریکا فرستاده‌ام. پس از مختصری بحث چنین فهمید که هانك‌لی تا کنون ازدواج نکرده بیلی خردسال طفل سر راهی بوده که هانك وظیفه خود را در سرپرستی و مواظبت او دیده لوسی دختر یکی از دوستانش در بانکوك بود که هانك سرپرستی او را هم بعهده گرفته و بالاخره پسر بزرگتر هم از زمان اختتام جنگ بین‌المللی دوم بعلت اینکه یتیم و بدون سرپرست بود هانك‌لی از او مواظبت میکرد. در سر میز نهارخوری جین مبهوت رفتار و سکنات این مرد بود اگر این شخص در امریکا میزیست بیش از یك راننده ساده کامیون نبود.

در هنك کنك تعداد زیادی از قایقهای بندر باو تعلق داشت و با حمل کالا ثروت خود را روز افزون میساخت و قایق بزرگی

...ودرحفاظت کشتی کوچکی بود بنام «شنگ کو» برداشت که مخصوص خود او بود. جین بزودی دانست که هفت هزار دلاری که اندوخته و متعلق به لوئی میباشد او جنایتی ارزشی در نظر هانك لی ندارد اگر ناراحت شده که برای یافتن شوهرش او مساعدتی نماید صرفا از نظر ترحم و دلسوزی میباشد جین برای لحظه‌ای فراموش کرده بود که عوامل دیگری هم برای کمك او ممکن است باعث شود هانك لی او را خاطر نشان ساخت، چرا بشما کمك کنم؟ چرا زندگی خودرا برای خاطر زوجه کس دیگری به مهلکه بیاندازم؟ تضمین و وظیفه این کار چیست؟

بعد خودش بسئوالات خود چنین جواب داد که آرام آرام باو نزدیك شد و دستان پرقوت خودرا بدور کمرش حلقه زد. جین حیوان را طعمه خود در اشکار میکرد چون جسمش بعقب زد از زور خشم چهره‌اش گلگون شده فریاد زنان گفت:

- آقای «لی» من باید بهتر میفهمیدم. برای مدت کمی امشب تصور میکردم یك مرد حقیقی را ملاقات کرده‌ام یك مرد با گذشت، باحمیت و جوانمرد ولی دچار اشتباه شده بودم. تو یك آدم ضعیفی هستی که خوی حیوانی چون دیگران در کالبدت جریان دارد. تو خودت را مانند یك سرباز مزدور که همای اقبال بر تارك سرت جای گرفته و خوش شانسی برویت لبخند زده، میدانی فعلا هم بعلت اینکه در کشور بیگانه هستی باتو یار و غار است ولی در نظر من تو مانند راهزنان دیگر میباشی امیدوارم تو با پولت و خودت بخوشی زندگانی کنی!

جین چون آهوی گریز پای از خانه بیرون گریخت خشم و غضب چنان سراپای وجودش را تسخیر کرده بود که سراسر آسمان و زمین را یکپارچه شعله فروزنده میدید ولی بمجرد لمیدن درعقب ماشین سواری و گدازش اندکی فرونشست بفکر فرورفت که آیا اشتعال وجودش از خشم وغضب برای تنفر از حرکت هانك لی بود و یا برای انزجار از خودش؟ از فکر اخیر برخود لرزید و پیش خود گفت «آیا من تا اینحد مقهور و مغلوب آرزوی سرکش و نفس آزمند خود شده‌ام و تا اینحد دل بمهر او سپرده‌ام که خود از آن وقوفی ندارم؟»

• • •

جین با خودش عهد کرده بود که هرگز بدیدار این مرد نرود. ولی روز بعد واقعیت تلخی در مد نظرش تجلی نمود یعنی او راه دیگری نداشت هیچکس دیگر قادر بکمك نبود وی عکسی از لوئی به باشگاه اوقیانوس کبیر، بباشگاه هشت روزنامه نگاران خارجی، سکاوپ امریکائی ها و بالاخره هرکجا که امیدی داشت لوئی را بیابد همراه برد ولی تمام مجاهداتش بی فایده و نقش بر آب شد عاقبت الامر با انزجار و تنفر و بر حسب اجبار باداره کوچکی که در جاده کولون واقع شده روی آورد تابلوئی در خارج اداره نصب شده که روی آن این عبارت نوشته شده بود (هانك لی - واردات صادرات) منشی او را داخل دفتر کرد هانك لی پاهای خودرا بروی میز انداخته بمجرد مشاهده جین تبسمی حاکی از رضایت باطنی نموده گفت دیروز شما خیلی عصبانی شده بودید.

اداره جای صحبت و مکاشفه و مکالمه نبود. هانك لی او را برای صرف نهار به رستوران برد این بار هر دو بالحن آرامتر و مهربانتری با یکدیگر شروع بمذاکره نمودند هانك عمیقانه او را نگریسته با عصبیت

«هانك لی» مردی بانفوذ بود...

گفت: تو بمن پناه آورده‌ای برای اینکه فکر میکنی من می توانم بشوهرت کمك نمایم من دلم میخواست که لوئی اکنون در اینجا بود تا من می توانستم تکلیفم را با تو یکسره نمایم ممکن است آنطوری که تو مرا یك جنتلمن میدانی نباشم. بعد نگاهی پر آرزو بچهره و گیسوان افشان او انداخته ادامه داد: من نسبت بتو احساساتی در خود حس می نمایم حال همه چیز برایت روشن است؟

ودر همان لحظه هانك دست خود را بسوی او دراز کرد و جین آنرا فشرد و از ملامسه آن قلبش بنای طپیدن را گذاشت چند گام آنطرفتر در گوشه رستوران مردی که آنها متوجه او نبودند با دوربین کوچکی از این منظره دست بهم دادن عکس گرفت. صبح روز بعد هنگامیکه جین اطاق نهارخوری هتل را ترك مینمود خلبان سابق فرانسوی رنه دوکسن را مشاهده نمود. جین او بیاد آورد که شبی راجع به فرانسا مدوچا صحبت کرده و خلبان فرانسوی از فرط افراط در میگساری نتوانسته بود که آدرس محل اقامت روچا را باو بدهد

مرد فرانسوی در حالی که می خواست بهانه‌ای از مسدود شدن خط بیاورد گفت در (ماکوا) جین او را خودش را بنقطه‌ای رسانده و در منزل هانك لی را گرفت ولی بوی گفته شد که هانك خانه را ترك نموده و تا روز بعد مراجعت نخواهد کرد. در حقیقت هانك لی هم شروع بکار کرده مشغول تحقیقاتی در اطراف لوئی هویت شد ولی او از هتل کنك خارج شد هشت بلاقات در منش کاهنه پیر بودائی رفت و از او درخواست کرد که برای پی بردن بسر نوشت لوئی هویت مساعی خودرا در کلیه معابد چین بکار برد سپس بطرف میخانه (تودی) روی آورد ولی باطرز عملی کاملا متفاوت زیرا بمحض دخول بمیخانه ضربه محکم کاری بسر (تودی) وارد ساخت گوشهای او را گرفته و از او پرسید

- چه مبلغ پول او لوئی هویت را داد؟

(تودی) نفس زنان و ناله کنان گفت:

- ۵۰۰ دلار

هانك او را نگاهی داده گفت، ادامه بده. بوسیله چه کسی او را بدام انداختی؟

- (لیم چوآ) او یك قایق موتوری داشت. او پول را برای من بکانتون برد

- آیا تو ضامن شدی که لوئی از چین خلاص بشود؟

تودی سر خودرا بعلامت مثبت فرود آورد

- کی بتو گفت که لوئی مرده؟

- «لیم چوآ» ولی من هیچ دلیلی در دست ندارم که بدانم «لیم چوآ» دروغ گفته است. هانك با تحکم گفت حقیقت موضوع را کشف کن. اگر لوئی مرده دلیلی که مشعر بر ثبوت فوت او است ارائه بده و درغیر اینصورت محلی که اکنون بسر میبرد. فهمیدی؟ ساعت ۹ صبح روز پنجشنبه بمن تلفن کن و نتیجه را اطلاع بده و الامن دسته گلی خریده خود را برای تشییع جنازه‌ات آماده میکنم!

•••

شب بود که جین خودرا بخانه فرانانه روچا واقع در جزیره ماکوا رساند و او را مردی آرام و بامحبت دید که بلافاصله و بسهولت حاضر شد هرگونه اطلاعی را که راجع بلوئی هویت دارد در اختیار جین بگذارد. وی گفت: لوئی در کانتون میباشد و او میهمان حکومت چین است.

البته محدودیتهائی نسبت بمراجعت او ایجاد شده ولی اگر رهائیش بخواهید صورت او کاری بس سهل و ساده است و در مقام ادای توضیحات علاوه کرد انتقال پول

کارآگاه «مری ویتر» و «هانک لی» و «لوئی هویت» باکشتی فرار کردند

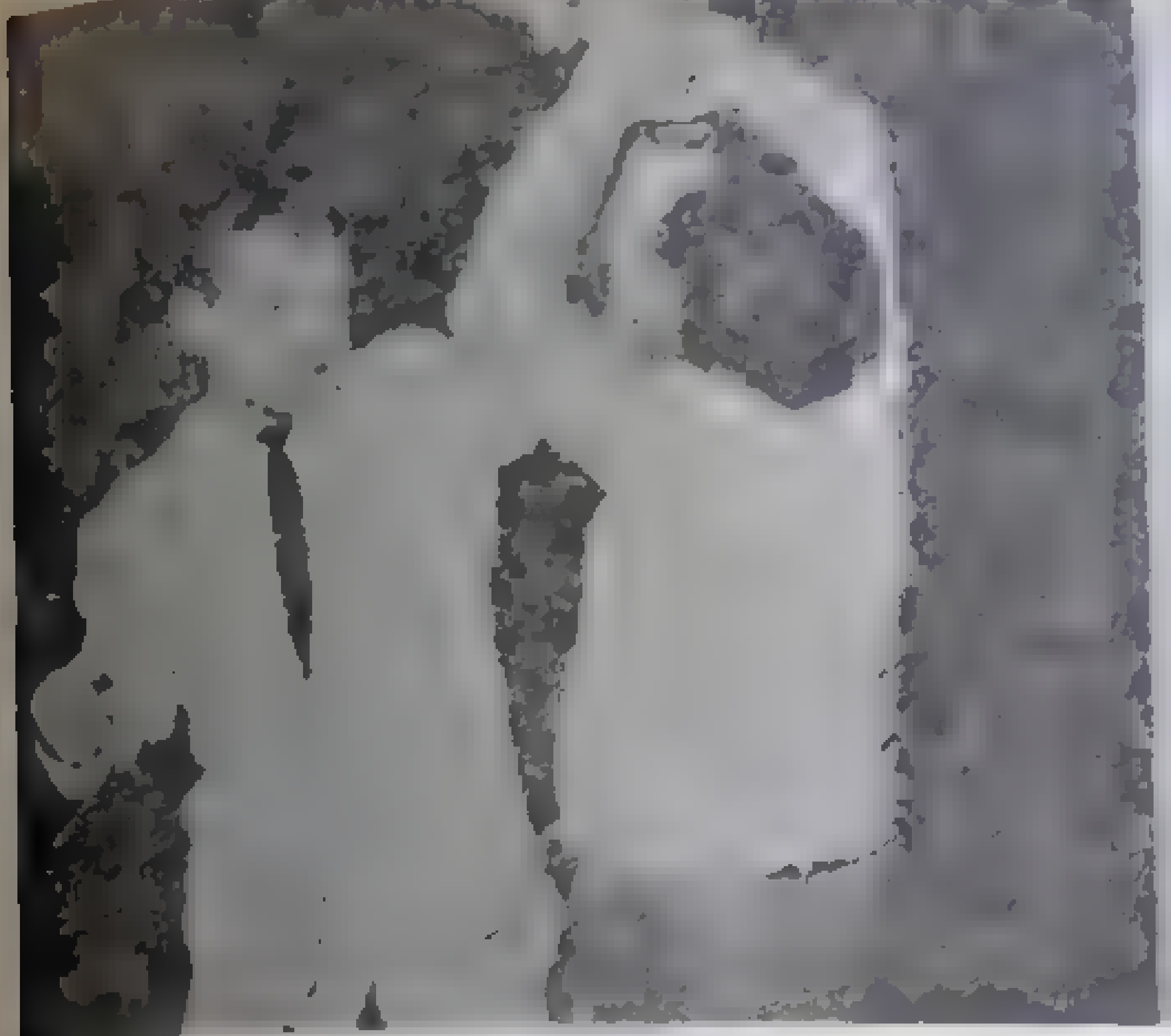

«هانک لی» دست «روچا» را گرفت وتیغ را بیرون آورد

وپرداخت آن بعده مفر از مامورین حکومت لوئی را صحیح وسالم تحویل شما میدهد و این پول برای فدیه نیست بلکه در حقیقت جریمه عبور غیر قانونی از مرز میباشد ومن شخصه بعنوان یک میانجی در قبال اخذ ۵۰۰ دلار جهت حاضرم اخبار صحیح وموثقی از او در عرض چند ساعت بشما بدهم و در خلال این مدت شما می توانید در اطاق دیگر استراحت نمائید و مستخدمه چینی من (لون) شما را باطاقتان راهنمائی می نماید.

جین چک را نوشته به (روچا) داد و بدنبال مستخدمه براه افتاد از راهرو باریکی عبور نموده بدرب اطاقی رسیدند. مستخدمه مؤدبانه خودرا بکناری کشید جین وارد اطاق شد ولی بمجرد دخول صدائی بگوشش رسید. صدای بستن درو چرخش کلید در قفل بود. مأیوسانه و بدون امید شروع بکوفتن درب نمود تا دستان ظریفش کوفته و درمانده شد آنگاه شروع بگریستن نمود گریه او ناشی از ترس نبود بلکه بعلت یک نوع حس تحقیری بود که نسبت بخود احساس می کرد که چرا باین سهولت فریب خورده ودردام افتاده است.

روچا که از صدای کوفتن درب مشعوف بنظر میرسید رو به مستخدمه خود نموده گفت. پس از اینکه ساکت شد یک چای مخصوص باو داده و مابقی پولهایش را از او بگیر. آنگاه خودرا برای قمار شبانه در کازینو آماده نمود روز بعد مراکز اطلاعات هانک لی شروع بگزارشات حقایق بوی نمودند یک کشیک کاتولیکی که با کاهنه پیر آشنائی داشت و بنازکی هم از سرزمین اصلی چین آمده بود بهانک اطلاع داد که (لوئی هویت) زندانی و نزدیک صومعه بزرگ قدیمی شهر محبوس است و (تودی) هم بوی اطلاع داد که شب گذشته فرناند روچا درسرمیز قمار چکی بامضاء (جین هویت) کشیده است با اینکه ملوانان قایق بزرگ شیکاگو در مرخصی بودند هانک فرمان داد تاهر ملوان وملاحی که دسترسی بدانها امکان دارد درعرض یکساعت بکشتی کوچک منتقل شوند همچنین رنه دو کسن را احضار نمود.

هنگامی که هانک لی ورنه دو کسن در اطاق بالین کشتی مشغول کار بودند (نیک فی) اوکر هانک، با اشاره شخصی را که در آن موقع بهیچوجه انتظار دیدنش را نداشتند به آنها نشان داد. شخص مزبور مشغول معاینه توپ (شیکاگو) بود. این شخص همان بازرس پلیس هنگ کنگ (مری ویتر) بود و از آنجائی که توپ وتفنگ جزو سلاحهای بدون پروانه وغیر مجاز بودند ناچار حرکت شیکاگو بتعویق می افتاد هانک فوراً دو گیلاس مشروب ریخته و رولوری از کشو میز در آورده درعقب گیلاس مشروبی که بطرف (مری ویتر) دراز میکرد قرارداد بعد تبسم کنان گفت: آقای کارآگاه زبانم الکن است که نهایت شعف ومسرت خود را از اینکه ناچار می شوم مدتی مهمان نوازی نموده از شما پذیرائی کنم ابراز نمایم!

(مری ویتر) نخست نگاهی بدریچه عقب شیکاگو که یواش یواش از بندر هنگ کنگ دور می شد انداخته وسپس نظری بلوله طپانچه دوخت آنگاه درحالیکه شانه خودرا تکان میداد گیلاس مشروب را از دست او گرفت، تبسم هانک در این لحظه بیش از پیش محسوس تر می شد.

•••

مسافرت به (ماکوا) یک مسافرت راحت وبدون پیش آمدی بود. لنگر شیکاگو را دورتر از ساحل انداختند تا مری ویتر نتواند با شنا خودرا نجات دهد جاشوان کشتی که از نقشه هانک اطلاع حاصل کرده بودند که می خواهد بکانتون برود، اعلام کردند که حاضر نیستند از اینجا قدمی فراتر نهاده و وارد آب های چین کمونیست شوند. هانک به (نیک فی) دستور داد که مزد آنان را پرداخته و مرخصشان نماید بعد زیر لب غرش کنان گفت: ما خودمان بدانصوب حرکت خواهیم کرد. سپس خودش ومرد فرانسوی داخل قایق کوچکی شده بطرف ساحل حرکت وفی الفور بسوی منزل فرناند روچا عزیمت نمودند و بدون سروصدا وارد آنجا گردیدند.

از دیدن آنها علائم اضطراب و تشویش برچهره روچا نقش بست ولی برای اختفاء تشویش خود بالبخندی مصنوعی به هانک لی خوش آمد گفت و در مقابل پرسش هانک که ازمحل جین جویا شده بود اظهار کرد که هیچگونه خبری از جین هویت ندارد ولی در این اثناء مستخدمه حسود او فریاد کشید او دروغ میگوید جین در اطاق من خفته است! روچا فریادزنان گفت: یک دقیقه تامل کن. من فکر اینرا کردم که این دختر معشوقه تواست. در همانجا که هستی ایستاده تکان مخور. بعد بسرعت خودش را بتیغه برهنه ای که روی روشوئی واقع شده بود رسانده مثل ببری گرسنه بسوی هانک جستن کرد. ولی هانک مچ دست اورا بادست پولادین خود گرفت و چنان فشاری بدان وارد ساخت که دستش بعصب وتیغه از انگشتانش بکف زمین در غلطید آنگاه حمله باشدت هرچه تمامتر از دو جانب شروع شد هانک با کندهٔ زانو ضربه ای بشکم ومشتی مرکبار بر چانه او کوفت که چون تل بیروحی بزمین افتاد.

سپس روی به مستخدمه او کرد و گفت: پس از اینکه ما از اینجا رفتیم برای بردنش بیمارستان آمبولانسی خبر کن.

بقیه داستان

... دستور داد که دو عدد ... کانک آشام بیاید ... که حس دردوی ... اطاقی ... شد . هانک ز ... زده ... خودرا ... موهای ایشان او آشنا ... ارهم ... گشوده گشت ... لباس نمود و ... چه روزهای شیرین و ... که ... آمیزی گفت روزهای ... بوده است !

...

... کوچك «شیکاگو» ... «هانك لی» و (مری و پتر) ... «نیك فی» روز ... شده کشتی ایستاده و آلده و مرد ... در اطاقك کشتی پنهان شده بود ... «شیکاگو» را کاملا نزدیك کانتون ... نگاهداشت و ... بتنهائی وخیلی خونسرد ... درموقع شب بود که به ... شیکاگو بار گشته گفت : همه چیز حاضر و صندوقها در ساحلند . معهذا اکنون همه جارا فرا گرفته . بدختران پول زیادی بدهید . دو دختر جوان که راننده کامیون ... بودند دومرد را بجائی که یك ... مباشر محلی هانك لی کامیون بزرگی را نگاهداشته بود ، رسانیدند . هانك و مری و پتر خودرا بداخل دوصندوق که بار یکتر از تابوت بودند جای دادند . پاسداران بندر اجازه عبور کامیون را صادر نمودند و ... مدخل محلی هم که اقامتگاه لولی بود اجازه گذشتن ماشین را دادند نزدیك محل معبد سابق کاتولیکها یعنی جائی که لولی هویت زندانی شده بود ، موتور کامیون متوقف شد . «نیك فی» پیاده گشت و ... درست نمودن آن شروع بود رفتن ... سربازی جلو آمده و سر خودرا پیش آورد که بداند چه اتفاقی رخ داده است (نیك فی) با چماقی که قبلا آماده کرده بود ... بسر او کوبید ودرظرف چند دقیقه خودرا ملبس بلباس نظامی سرباز مدهوش گردانید دو سرباز دیگر هم باقی مانده بودند که میبایستی تکلیف آنها هم ... نیك فی بعنوان رفیق قراولان دیگر شروع بسر گرم نمودن و اغفال آنها نمود . هانك لی و مری و پتر از فرصت استفاده کرده ازپشت سر بروی آندو سرباز جسته ضربات مهلك و مرگباری بر آندو وارد ساختند نیك فی فورا بسوی زندان لولی رفت و وارد آنجا گشت . «لولی هویت» پرسید : چه خبر است ؟

نیك فی که وقتی برای ادای توضیحات نداشت گفت : خواهش می کنم زود باشید

و لولی را بسرعت بخارج هدایت نمودند هانك لی و مری و پتر مشغول پنهان ساختن اجساد سربازان درپشت پرچین بودند لحظه ی بعد اتومبیل باسرعت فوق العاده ای بحرکت درآمد و آنها بدون اینکه حتی گلوله ای هم شلیك شود بکشتی مراجعت کردند

ولی تازه آغاز دامح و مصیبت مشقت ودردسر بود . اشعه نورافکن های ساحل برای جستجوی فراریان تازه شروع بکار کرده بود ضمنا مه غلیظ کشتیرانی را صعب و دشوار ساخته بود هانك اذعان داشت که هیچ آدم عاقلی دراین هوای مه آلود سفر نمیکند ولی آنها توقف وماندن آنها هم در آنجا کاری عاقلانه نبود ؛ درحالیکه کار - آگاه مری و پتر مرتب خارج و نیك فی مشغول پر نمودن تفنگها و لولی مراقب خواندن قطب نما بودند هانك لی سکان کشتی را بدست گرفته و آنرا درطول رودخانه حرکت در آورد درضمن عبور از دل بندر گاه خداوند استغاثه مینمود که بخت یا آنرا یار شده بتوانند از نقاط کم عمق و صخره های عظیم که در دوطرف مانند دندانهای سگ ماهی آماده بلعیدن آنان بود ، بسلامت عبور نمایند . «شیکاگو» در سکوت محض حرکت میکرد که ناگهان «لولی» سئوال کرد : شما هانك لی هستید ؟

هانك پرسید از ... شده ؛
گفت : آنها عکس ... از شما و چین بمن نشان داده ... سعی کرده اند زود ولی نگاه کردن به آن عکس برای من خیلی آسان بود

هانك توجه خودرا معطوف حرکت کشتی نمود و لولی هویت . مجددا چشمان خود را بقطب نما دوخت ولی هر دو از عصبیت شدید بکدیگر آگاه بودند چند دقیقه ای گذشته بود که لولی بآرامی گفت من هنوز راجع به آن عکس فکر میکنم بنظر من تا شما خودرا بخطر ومهلکه برای نجات یك شخص کاملا بیگانه انداخته اید ... میکنم شما فریفته و دلباخته چین شده اید هانك گفت چرا افکارت را متمرکز به قطب نما نمی کنی .

— چشمان من مراقب آن هست من از آن عکس چیزهای دیگری میفهمم احساسات او درباره شما چیست ؟

— چرا از خودش سئوال نمیکنی ؟

برای مدت کوتاهی دیدگان هویت سیمای هانك را بدقت وارسی کرده سپس باصدای خفه ئی گفت : من تصور نمیکنم که محتاج یك چنین سئوالی باشم

...

تازه «شیکاگو» از رودخانه گذشته و

جین هویت خود را در آغوش هانك لی انداخت

و [illegible] آزاد شده بود که مری و پیتر ما [illegible] گفت [illegible] کشتی جنگی [illegible]

گرچه چند [illegible] بود [illegible] ولی [illegible] احساس مشئوم [illegible] آورد [illegible] درحالیکه هوبت [illegible] هانك فكر [illegible] بود او میدانست که [illegible] با آن کشتی [illegible] قرار هم میباشد کشتی دشمن هردم به آنها نزدیکتر میشد و [illegible] توپهای خود بدون لحظه‌ای توقف شلیك میکرد. ظلمت شوم مرك برسر آنان سایه افکنده بود درهمین موقع بود که تعداد زیادی قایقهای موتوری بزرك وزورقهای کوچك از جانب هنك كنك سوی شیکاگو روی آورده بودند. تیك فی باوجد و سرور بی پایان فریاد کشید: کاپیتن، ملاحان شجاع بسوی ما پیش می آیند

درحالیکه کشتی دشمن لحظه بلحظه نزدیکتر میشد، قایقها بسرعت خود را نزدیك نموده بمجرد اینکه «شیکاگو» به آنها رسید قایقها معبر باریکی مانند کانال برای او باز کرده و شیکاگو بسرعت خود را دردرون آن کانال انداخته لحظه ای بعد قایقها خلاء را مجددا پر نمودند کشتی دشمن برای جلوگیری از تصادم با زورقها مسیر خود را عوض نمود ولی دیگر طعمه خود را ازچنك داده بود زیرا شیکاگو از نظر محو شده بود.

مری و پیتر نگاهی ازروی حق شناسی بهانك انداخته گفت: من نمیدانستم تو یك نیروی دریائی کامل داری. گفت: نه من ندارم ولی برخی از اوقات رفقا بدرد انسان میخورند.

لوئی هوبت به آنها نگاهی کرده پرسید: آیا این هوای آزاد است که من استنشاق مینمایم؟ هانك تبسمی به آن سه تن نموده گفت: حتما و هر سه درحالیکه کشتی کوچك ببندر هنك كنك نزدیك میشد نفسی براحتی کشیدند.

شب بعدهم هانك لی ببندر هنك كنك چشم دوخته و احساس تنهائی او را رنج میداد او جین و شوهرش را دیده بود که سوار اتوبوس شده بفرودگاه هواپیما میروند دنیا برابر چشمش سیاه شده و مشاهده این منظره او را مات و مبهوت کرده بود.

درهمین وقت درقفای او ماشینی متوقف شده و جین از آن پیاده شد. بعد آرام آرام خود را بشت شانه های عریض او رسانده به ملاطفت گفت: اگر دری وجود داشت من دق‌الباب میکردم.

هانك برگشته و چشمان حیرت‌زده خود را که ازیك قلب برهیجان و مسرت آلود حکایت میکرد، باو دوخته گفت: من فکر میکردم تو بامریکا باز گشته‌ای.

– من فقط تا فرودگاه رفتم.

– لوئی کجاست؟

جین دیدگان مخمورش را بکوههای دوردست اطراف انداخته و گفت. او بمن خاطر نشان ساخت که حلقه ازدواج برای او مانند قلاده سنگین زندان است چهره هانك مجدداً تیره شده گفت: تو هنوز او را دوست داری؟

جین درحالیکه دیدگان نافذ او را تعاقب مینمود گفت: من همواره او را دوست خواهم داشت ولی حالا فرق دوست داشتن یکنفر و عاشق شدن بکسی دیگر را بخوبی درك مینمایم. سپس خود را در آغوش هانك انداخت ... (پایان)

امشب

امشب

در سینما رکس و هما (سالن تابستانی)

یك فیلم کمدی موزیکال - یك داستان مفرح و شیرین

فیلمی که مدت دو ساعت شما را در وجد و سرور فرو میبرد

زندانی مهرویان - تمام رنگی

YOU KNOW WHAT SAILORS ARE

باشتراك هنرپیشگان مشهور و محبوب

آکیم تامیروف - دونالد سیندن - سارا لاوسون

و عده‌ای از زیباترین مهرویان جهان که

برای اولین بار در این فیلم انگلیسی

شرکت کرده‌اند

فیلم مصور «اولیس»

باشتراک کرک دو گلاس (اولیس) — سیلوانا منگانو (در دو رل «پنه لوپ» زوجه اولیس — «چیرچه» جادوگر — «کالیپسو» الهه جوانی پایدار) — آنتونی کوئین — روسانا پودستا تهیه کننده: پونتی دو لورنتیس — کارگردان: ماریو کامرینی محصول مشترک کمپانی لوکس فیلم ایتالیا و کمپانی پارامونت آمریکا.

خلاصه‌ای از مقدمه داستان — «پاریس» پسر «پریام» سلطان «تروی» همسر «منه لائوس» پادشاه یونان را که «هلن» نام دارد میدزدد. منه لائوس رفقایش را جمع میکند و به تروی لشکر میکشد که همسرش را بازیابد. درمیان رفقای وی «اولیس» پادشاه «ایتاک» نیز وجود دارد که مردی شجاع و زیرک است. ده سال محاصره طول میکشد تا اینکه یونانیان یک اسب بزرگ چوبی ساخته و لشکریان در شکم آن پنهان میشوند. واینک شروع داستان:

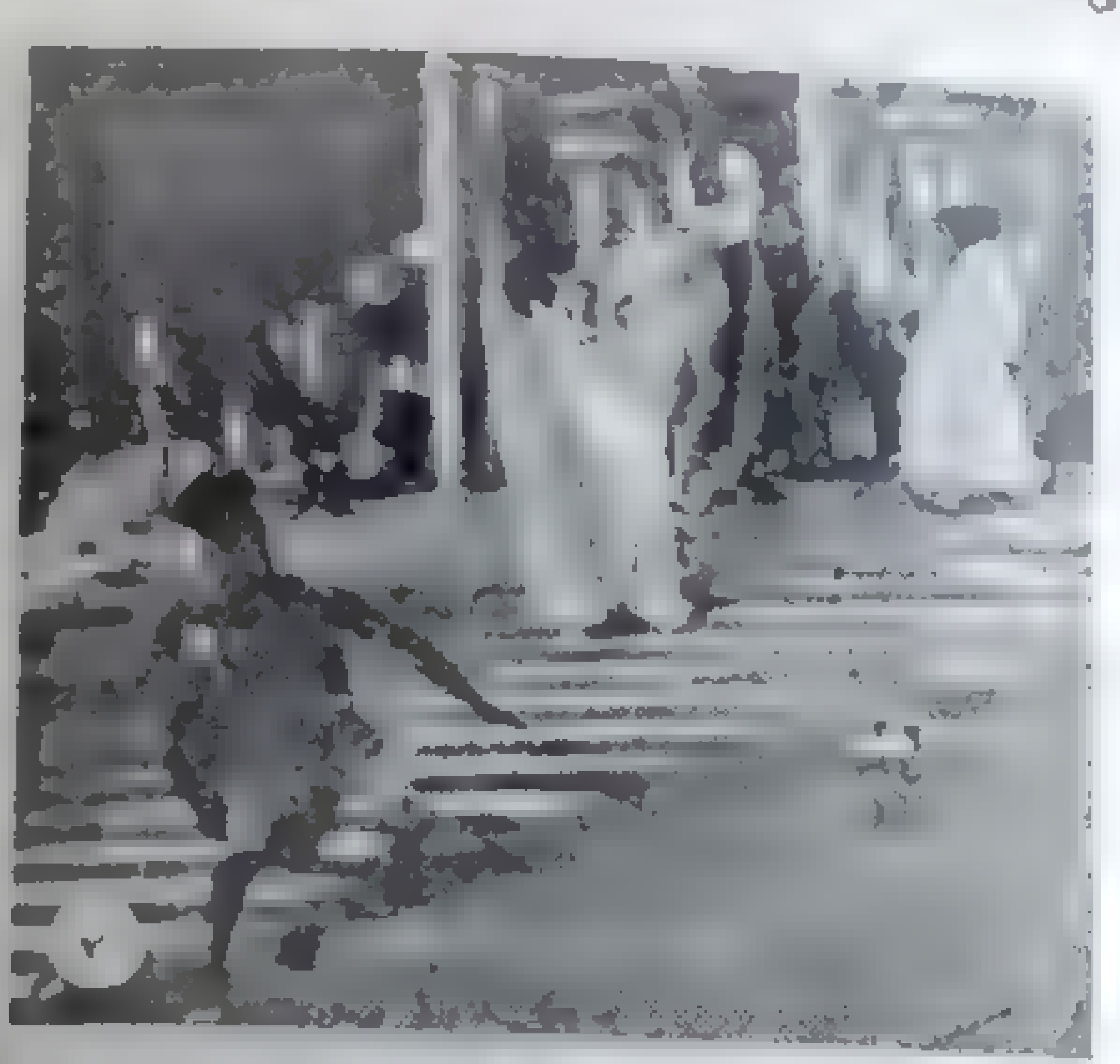

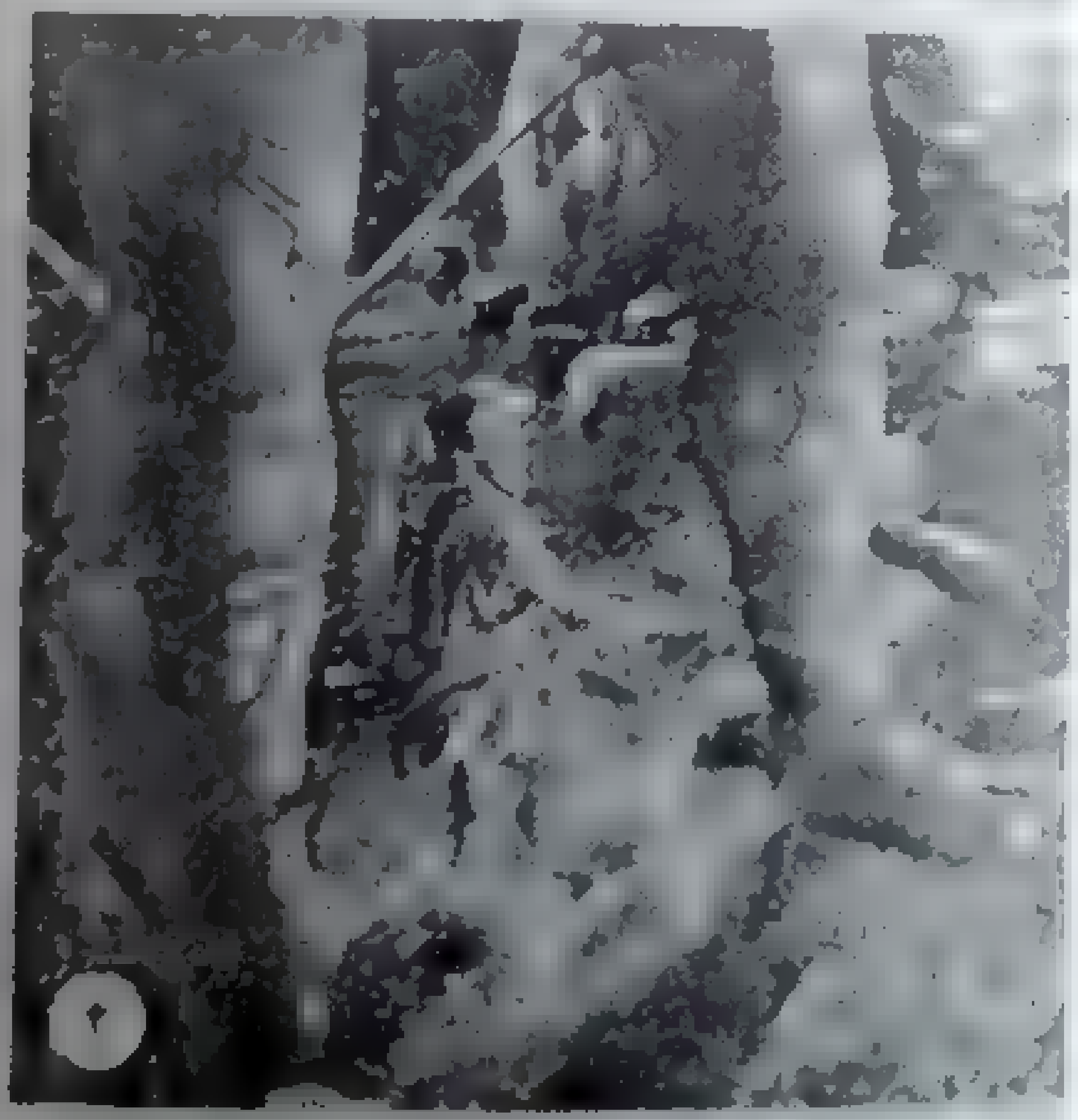

۱ — (اولیس) با عده‌ای از شجاعترین مردان خود در شکم اسب بزرگ چوبی مخفی شده و اهالی شهر (تروی) که تصور میکنند دشمن آنها یونانی‌ها پس از ده سال از محاصره خسته شده‌اند، با کمال خوشحالی اسب بزرگ چوبی را با زحمات زیاد از دروازه وارد (تروی) میکنند می خواهند جشن و سرور بپا کنند ولی ...

۲ — وقتی که شب فرا میرسد، اولیس و سردارانش از شکم اسب بیرون آمده و دروازه شهر را بروی سربازان یونانی که اهالی تروی خیال میکنند عقب نشینی کرده‌اند باز نموده و بشهر حمله مینمایند. بزودی عمارات شهر طعمه حریق شده و سربازان یونانی مردم را از دم تیغ بیدریغ میگذرانند و چون بمعبد (نپتون) حمله مینمایند، نپتون آنها را نفرین میکند که ...

۳ — هرگز به یار و وطن خود نخواهید رسید و سپس طوفانی مهیب برای از بین بردن آنها برپا میکند و زمین و زمان را تیره و تار میسازد عده‌ای از سربازان یونانی که جان سالم بدر برده‌اند براهنمائی اولیس در جزیره دورافتاده‌ای بغاری پناه میبرند ولی خبر ندارند که این غار، مسکن (پولیفموس) غول آسا و یکتاچشم (نپتون) دشمن سوگندخورده آنهاست.

٤ — یونانی‌ها که بر مرگ خود اطمینان یافته‌اند در حال نومیدی بسر میبرند ولی اولیس زیرک بفکرش میرسد که آن غول عظیم الجثه را در عالم مستی از بین ببرد لذا شرابهای خود را به پولیفموس میدهند و چون شرابشان تمام میشود اولیس و یارانش از انگور شرابهای جدیدی تهیه میکنند و غول نیز شرابها را مینوشد و هر لحظه با بی‌صبری تقاضای شراب بیشتری میکند.

۵ — بالاخره مستی کار خود را کرده و (پولیفموس) از پای در می‌آید. اولیس به یارانش دستور میدهد که تنها چشم پولیفموس را با سیخ داغ کور کنند و از نعمت بینائی محرومش نمایند. یونانی‌ها بدستور او عمل مینمایند و موقعی که غول عظیم الجثه در اثر سوزش چشم دیوانه‌وار در غار به حرکت در می‌آید یونانی‌ها فرصت را غنیمت شمرده از غار فرار میکنند ...

(بقیه دارد)

بزودی　　در سینما کریستال و مایاک　　بزودی

عالیترین شاهکار تاریخی که در دنیا نظیرش دیده نشده است

سالومه

(تمام رنگی)

باشتراك: ریتاهیورث ـ استوارت گرینجر ـ چارلز لافتون

صحنه‌های باعظمت وحیرت انگیز این فیلم بطورمسلم همه‌را مجذوب خواهد کرد

چشمانم‌را گرفته بود وتنها لحظه‌ای که توانستم چیزی ببینم ، اتومبیلم بود . آنها اتومبیل‌مرا کنارصخره آورده وبوسیله «جك» قسمت عقب را اززمین بلند کرده بودند . چراغهای عقب‌وجلوی اتومبیل‌روشن بود . نقشه آنها خیلی‌دقیق وماهرانه بود . هرکس ازآنجا عبورمیکرد ، تصورمینمود که اتومبیل خراب‌شده‌وراننده‌اش آنرا بآن‌صورت درآورده‌و برای‌طلب کمك بشهررفته است . باز افکارم را پرده سیاهی فراگرفت وتامدتی چیزی‌نفهمیدم .

وقتیکه بحال‌آمدم ، مثل کسی که ازخواب عمیق‌و ترسناکی بیدار شده‌باشد تا چندلحظه مات ومبهوت باطراف مینگریستم و آنوقت باوحشتناکترین منظره عمرم روبروشدم . دخترناشناس پهلوی‌من روی‌صندلی نشسته‌وسرش روی‌پشتی‌قرار داشت . چشمان بیحرکتش بسقف اتومبیل دوخته‌شده‌بود و آثارحیات در آن دیده نمیشد . آنگاه حرکتی‌در اومشاهده‌شد وهیکل سنگینش روی بدن‌من افتاد اما نه از آنجهت که‌زنده‌بود بلکه باین دلیل که اتومبیل را ازعقب فشار میدادنـد و اتومبیل بجلومیرفت .

بهرجان کندنی بود در اتومبیل‌را باز کردم و ازبالای‌دل‌به بیرون نگاهـی انداختم . درمقابل من ، لبه‌صخره‌بلندی که‌مشرف بر دره کنار دریا بود ، در نور چراغهای اتومبیل هرلحظه نزدیك‌ترمیشد ودرهمان لحظه که‌میخواستم خودرا از اتومبیل بیرون‌بیاندازم ، چرخهای جلو از روی لبه‌صخره عبور کرد ومن در برابر خودمغاك‌تیره‌ووحشت‌انگیزی‌دیدم که هرلحظه‌مرا بیشتر بدرون خود میکشید ...

میکی اسپیلین

بوسه خونین

مترجم :
کاظم اسماعیلی

دومین نشریه مجله « ستاره سینما »

شرکت سهامی چاپ گهر

فصل اول

تنها چیزی که ناگهان درمقابل چشمانم هویدا شد ، هیکل دختر ناشناس بود که وسط جاده درمسیر نورچراغهای اتومبیل من ایستاده ودستهایش راتکان میداد فحشهائی که زیرلب دادم یك لحظه فضای اتومبیل راپر کرد و صدای آن در گوشهایم پیچید بفوریت رل راچرخاندم و پایم را روی ترمز فشار دادم. قسمت عقب اتومبیل دراثر ترمز ناگهانی بسوی چپ لغزید و اتومبیل باصدای شدیدی که دراثر برخورد لاستیکها بااسفالت جاده تولید شده بود ، کنارجاده بالای صخره‌ای که مشرف بدریا بود ، ایستاد . هرچند من نگذاشتم که دخترك زیر اتومبیل برود ولی اوهمچنان وسط جاده ایستاده و ازجایش تکان نمیخورد . تمام بدنم میلرزید و ته سیگاری که ازدهانم افتاده بود ، داشت شلوارم را میسوزاند . ته سیگاررا برداشتم و ازپنجره به بیرون انداختم . بوی لاستیك گرم شامه مرا پر کرده بود ومن در آنحال هرچه فحش بلد بودم ، نزدخودم تمرین میکردم که بمجرد رو روشدن باآن دختر دیوانه همه را باو بگویم . ولی آرزوی من جامه عمل بخود نپوشید زیرا درهمین موقع دخترك در اتومبیل را باز کرد و کنارمن نشست و گفت : آقا خیلی متشکرم .

باخود گفتم : « عصبانی نشو . چیزی باو نگو . چنددقیقه نفس تازه کن و بعد چند ضربه به کفل اوبزن و ازاتومبیل بیرونش کن و بگذار بقیه راه را پیاده برود تادیگر اینطور باعث وحشت مردم نشود »

یك سیگار دیگر کنار لبم گذاردم ولی او پیشدستی کرد و سیگار را از دهان من برداشت. دراین لحظه بود که متوجه شدم دستان او مثل دستان من بشدت میلرزد . سیگار او راروشن کردم وسیگاری نیز برای خودم آتش زدم و گفتم : واقعاً که کار احمقانه‌ای کردید !

گفت : آری ، احمقانه بود .

پشت سراتومبیل من، چراغهای اتومبیل دیگری روشن بود . دخترك چون نور چراغها را احساس کرد ، وحشت بیسابقه‌ای درچشمانش هویدا شد و پرسید : آیا میخواهید تمام شب اینجا بایستید ؟

گفتم : هنوز تصمیم بحرکت نگرفته‌ام و داشتم فکرمیکردم که شما را از بالای این صخره بدریا پرتاب کنم !

نور چراغهای اتومبیل عقبی از پنجره پشت بدرون اتومبیل من تابیدودایره آن درآئینه بالای سرم منعکس شد و بعد اتومبیل بسرعت از کنار اتومبیل من عبور

گرفتند وازجا بلندم کردند . در این لحظه صداها تخفیف یافته وصدای فریاد دیگر شنیده نمیشد ولی درعوض حرکات ورفت‌وآمد زیادتر گردیده بود . در این نوع مواقع معمولا مغز انسان خوب کار نمیکند لیکن شخص ضربت خورده سعی مینماید افکارخودرا متمرکز کرده و بداند درچه حالتی است وچطورشده که این بلا بسرش آمده است و البته بمقصود نمیرسد زیرا تنفر وخشمی که بر انسان مستولی میشود بقدری شدید است که حتی درد کشنده‌را تحت‌الشعاع قرارداده وانسان میل میکند یکنفررا با بیرحمی خاصی بکشد اما باین کارهم موفق نمیشود و آتشی که دروجود انسان مشتعل میشود قوای فکری وعقلی وحتی بدنی اورا بکارانداخته واورا بهوش میآورد . . .

آنها مرا روی کف اطاق انداخته بودند وموقعیکه چشمانم‌را باز کردم‌اولین چیزی که احساس نمودم دستها و آستین‌های خونین وچسبنده‌ام بود . این چسبندگی حتی درمیان دندانهایم نیز وجودداشت . صدائی بگوشم رسید وبعد یك جفت کفش در مقابل چشمانم هویداشد و فهمیدم که تنها نیستم . کم کم چند جفت دیگر کفش دیدم وقتی شمردم دیدم چهار نفر هستند . نوك تمام کفشها در یك جهت قرار گرفته بود . من نیز آن جهت‌را تعقیب کردم و بفوریت علت توجه آنهارا بآن گوشه فهمیدم دخترك ، بدون کت ولخت مادرزاد ، روی یك صندلی افتاده وتمام صورتش خونین بود . گاهگاهی ناله‌ضعیفی از میان لبان خون‌آلود او بیرون می‌آمد . مردانی که در اطراف اوحلقه‌زده بودند ، خسته بنظر میرسیدند ویکی ازآنها ضربات محکمی به صورت وبدن دختر ناشناس مینواخت . در اینوقت صدائی فریادزد: کافی است .

یکی دیگر گفت : هنوز میتواند حرف بزند .

- نه ، من در این‌باره تجربیاتی دارم و میدانم که در مورد او افراط کرده‌ایم .

— گوش کن ...

— در اینجا من فرمان‌میدهم و بقیه باید گوش کنند .

— بسیارخوب . پس‌شروع کن چون دیگر نمیتوانیم‌ازاو حرفی بیرون بکشیم . آیا همه‌چیزحاضر است ؟

— آری ، این‌مردرا نیز باید بکیفرش برسانیم آنهارا زودبجاده ببرید زیرا بیش ازحدمعمول درباره آنها وقت‌صرف کرده‌ایم .

سعی کردم دهانم‌را باز کنم وچیزی بگویم . هرچه‌فحش بلدبودم در گلویم منعقد شده‌بود . من نمیتوانستم بالاتر از زانوی آنهارا ببینم لذا تمام‌هوش‌وحواس خودرا جمع کردم‌تا باصدای آنها آشنا شوم زیرا میخواستم موقعیکه‌دوباره باآنها روبرومیشوم ازصدای آنها بهویتشان پی ببرم و بدانم باچه مردم پست و بیشرفی طرف‌معامله‌هستم . چندنفر زیردست‌وپای مرا گرفتند و بلندم کردند . میخواستم چشمانم‌را باز کنم‌وقیافه آنهارا ببینم ولی خشم‌ونفرتی که‌درمغزم موج‌میزد ، باعث شد که‌خون بصورتم صعود کند ودردپیشانیم را بیشتر نماید . پرده سیاهی جلوی

را بست پنج دقیقه بعد چشمانش را باز کرد و گفت : سیگار دارید ؟

یك سیگار باو دادم و فندك اتومبیل را نشانش دادم . سیگارش را آتش زد و پس از اینکه چند حلقه دود در فضای محدود اتومبیل پخش کرد گفت : آیا هیچ تعجب نمیکنید که من کی هستم و در اینوقت شب یکه و تنها در این جاده چه میکنم؟

گفتم : نه چندان ...

بالکنت زبان گفت : من در آسایشگاه بیماران روحی بودم زیرا مرا مجبور کرده بودند که آنجا بروم . آنها لباسهایم را ازمن گرفتند که مانع فرارمن بشوند.

سرم را تکان دادم بعنوان اینکه حرف اورا باور کرده ام . او نیز فهمید که من حرفش را باور نکرده ام . گفت : شاید کسی را پیدا کنم که حرف مرا باور کند . فکر میکردم که شما آن شخص هستید .

دهانم را باز کردم که جواب اورا بدهم ولی هرگز کلمه ای ازدهان من خارج نشد . ماه که تا این لحظه در پس ابرهای تیره و تار پنهان شده بود ، بتندی در آسمان نمایان شد و انوار نقره ای رنك خودرا روی جاده پخش کرد . درهمین لحظه اتومبیل سیاه رنگی ازعقب باتومبیل من نزدیك شد ودرحالیکه بدنه خودرا به بدنه اتومبیل من فشار میداد مرا مجبور کرد که رل را بسمت راست جاده بچرخانم صدای برخورد فلز با فلز وفریاد دخترك مخلوط شده و گوش مرا کر کرد . پایم را روی ترمز فشار دادم و اتومبیل ازحرکت باز ایستاد . بسرعت دررا باز کردم و از اتومبیل پیاده شدم . درهمین لحظه عده زیادی از اتومبیل اولی پیاده شده و بسوی من دویدند. من میدانستم با نجات دادن دختر ناشناس ازدست پلیس کار خطرناکی کرده ام ولی نمیدانستم مجبور میشوم تا این اندازه خطررا استقبال کنم . ازهفت تیری که دردست اولین نفر بود ، شعله نارنجی رنگی بیرون جهید و گلوله آن صفیرزنان درون بدنه اتومبیل من فرو رفت . گلوله دوم هرگز ازلوله طپانچه خارج نشد زیرا با مشت قوی خود ضربه محکمی بصورت آن مرد نواختم که در اثر آن نقش زمین شد و من بسوی نفر دوم هجوم بردم اما درهمین لحظه شیئی در پشت سرمن صدا کرد و درد دفعه دوم ضربه محکمی روی شانه چپم احساس کردم . دست چپ من بکلی بحس شده و بسرعت برگشتم که ضاربرا بکیفر برسانم ولی نتوانستم زیرا آن شیئی سنگین این بار روی پیشانی من خورد و تا چند لحظه احساس زمان و مکان را از من گرفت . دردی که روی شانه و پیشانی خود احساس میکردم بقدری سوزنده و کشنده بود که فکر کردم دیگر نخواهم توانست زنده باشم . باهر نفس ضعیفی که میکشیدم ، صورت و شانه ام را دردشدیدی فرا میگرفت و سعی میکردم هرچه میتوانم آهسته تر تنفس کنم . بااینکه چشمانم بسته بود ولی کاملا هوش و حواس خودرا ازدست نداده بودم و در آن حالت رقت آور ، صدای فریاد و نعش و ضربات مشت را بطور محسوسی میشنیدم . صدای موتور اتومبیلی باصدای قبلی مخلوط شد و بازطنین برخورد فلز بافلز بگوشم رسید. سعی کردم ازجا بلند شوم ولی فقط فکرم کار میکرد و اعضای بدنم ازمن پیروی نمی کردند . وقتی که حرکت کردم باراده خودم نبود بلکه چندین نفر دست و پایم را

کرد . دراین لحظه نگاه دقیقی به چهره دخترك انداختم ودیدم که وحشت صورت او را بیحرکت وسفید رنك کرده وتمام بدنش میلرزد . تا موقعیکه اتومبیل از ما دور نشد ، آن ترس عجیب برتمام بدن دخترك حکمفرمائی میکرد . بعد نفس عمیقی ازسینه برکشید و به پشتی صندلی تکیه داد . هرچند زیاد زیبا نبود امادرتمام چهره اش یك حالت عجیب که انسان را بخودجلب میکرد ، وجودداشت . چشمانش درشت و دهانش خوش ترکیب بود وموهای فندقی رنگش روی شانه های سفیدش ریخته بود . یك کت بلند دوربدنش پیچیده شده وآستین های کت بپچ دستش با ریسمانی بسته شده بود . پس ازچند دقیقه اتومبیل را بحرکت درآوردم وموقعیکه صدای یکنواخت موتوردوباره درگوشم طنین انداز شد ، افکارم نیز متمرکز گردید ، پنجره اتومبیل را پائین کشیدم و مقداری از هوای مرطوب وخنك کناردریا را بلعیدم و بعد ازدخترك پرسیدم : دراین وقت شب در این جاده دور افتاده چکار میکردید ؟ شانه هایش رابالا انداخت وپرسید : عقیده شما چیست ؟

گفتم: بعقیده من شمااشتباها مردی رابتور زده و او پس ازکام دل گرفتن ، شمارا وسط جاده پیاده کرده است .

ازگوشه چشم دیدم که زبانش را روی لبان خشکش کشید وبعد گفت : دفعه دیگر بیش از اینها دقت خواهم کرد .

باتندی گفتم : ولی اگر یکبار دیگر اینطور وسط جاده درمقابل اتومبیلها بایستید ، دفعه دومی برای شما وجودنخواهد داشت زیرانزدیك بود که زیراتومبیل من رفته وقطعه ای ازمنظره این اطراف بشوید !

باتمسخر گفت : ازنصیحت شما متشکرم . سعی میکنم دفعه آینده اینکار تکرار نشود .

بعد سیگار را ازکنار لبانش برداشت و دود آنرا بسقف اتومبیل فوت کرد و گفت : خیلی متشکرم از اینکه مراسوار اتومبیل خود کردید و در ضمن خیلی متأسفم که باعث مزاحمت شما شدم . حالا یامرا ازاتومبیل پیاده کنید یااینکه به نقطه پرجمعیتی ببرید ولی درهرحال ساکت باشید واینقدر حرف نزنید!

ازخنده نتوانستم خودداری کنم . ظاهراً دختر مصمم وبااراده ای بود ومن فکر کردم شاید درمورد شغل او باشتباه رفته باشم .

گفتم : بسیار خوب منهم بتوبه خوداز شما معذرت میخواهم و هیچ میل ندارم نه مزاحم کسی بشوم و نه کسی مزاحم من شود .

ـ بگوئید ببینم شما کجا پیاده میشوید ؟

ـ شما کجا میروید ؟

ـ نیویورك .

ـ بسیار خوب ، مرا هم در نیویورك پیاده کنید .

ـ نیویورك شهر بزرگی است . آدرس خانه خود را بدهید که بدانم کجا باید بروم .

بطوریکه چهره‌اش درهم رفت و گفت: در اولین ایستگاه ترن زیرزمینی پیاده میشوم. همین برای من کافی است. لحن صدای او تبسم را از لبان من دور کرد و گفتم: میترسید که مبادا بخواهم بخانه شما وارد شده و بناموس شما تجاوز کنم؟ خیال کردید که منهم مثل آن رفیق پست و بیشرف شما هستم؟

دهانش را باز کرد و گفت: من...

حرف او را قطع کردم و باعصبانیت گفتم: کافی است. ساکت باشید.

سرش را برگرداند و بیرون را نگریست. بعد با گوشه آستینش اشکهای خود را پاك کرد. البته من از تشدد خود تا اندازه‌ای ناراحت بودم ولی این برای او درس عبرتی میشد که هر وقت مجانا سوار اتومبیل اشخاص غریبه گردید، بیش از اینها مؤدب باشد. اتومبیل کم کم بشهر کوچکی نزدیك میگردید و چند دقیقه بعد در کنار دروازه شهر تابلوئی دیدم که نوشته بود: «شهر هانافیلد - دارای ۳۶۰۰ نفر جمعیت - حداکثر سرعت ٤۰ کیلومتر» از سرعت اتومبیل کاستم و چون در وسط جاده چشمم بچراغ قرمزی افتاد، کم کم پایم را روی ترمز فشار دادم. این چراغ مخصوص اتومبیل پلیس بود و دو پاسبانی که مأمور آن بودند با دست بمن اشاره کردند که توقف کنم. نگاهی بدخترك انداختم و دیدم که در گوشه اتومبیل کز کرده و با چشمان وحشت‌زده بجاده مسدود و اتومبیل پلیس مینگرد. اتومبیل را نگهداشتم و سرم را از پنجره بیرون بردم. در همین وقت نور چراغ دستی پاسبانی بصورتم افتاد و من چند لحظه جائی را ندیدم. بعد پرسیدم: آقای پاسبان، چه اتفاقی افتاده که جاده را مسدود کرده‌اید؟

پاسبان که بسبك کلانتران غرب امریکا کلاهش را بعقب زده و ته‌سیگاری میان لبانش دود میکرد، چراغ دستی خود را پائین آورد و پرسید: از کجا میآئید؟

گفتم: از «آلبانی»، مگر خبری شده؟ (توضیح - در امریکا شهری است بنام آلبانی و نباید آنرا با کشور آلبانی اشتباه کرد - مترجم)

پاسبان پرسید: در جاده کسی را ندیدید؟

قبل از اینکه بتوانم جواب پاسبان را بدهم احساس کردم که دخترك دست راست مرا گرفت و درحالیکه آنرا فشار میداد، میان رانهای برهنه‌اش نگهداشت. گفتم: آقای پاسبان، نه من و نه همسرم در جاده کسی را ندیدیم. جریان چیست؟

پاسبان گفت: ما در جستجوی دختری هستیم که از یك آسایشگاه بیماران روحی فرار کرده و بطوریکه بما خبر رسیده در این حوالی سوار اتومبیل یك رهگذر شده زیرا میدانسته است که بوسیله رادیو مشخصات او بتمام نقاط این جاده خبر داده شده است.

گفتم: خیلی عجیب است! آیا از جانب این دختر خطری متوجه کسی میشود؟

گفت: تمام این بیماران روحی خطرناك هستند.

پرسیدم: چگونه دختری ست؟

گفت: دختری قدبلند و موطلائی است ولی کسی نمیداند چه لباسی بتن دارد.

پرسیدم: اگر من براه خود ادامه بدهم اشکالی ندارد؟

گفت: نه، میتوانید بروید.

پاسبان کنار رفت و من اتومبیل را بحرکت درآوردم و دست راستم را از میان رانهای او بیرون کشیدم. وقتیکه از شهر خارج شدیم، دخترك آهسته آهسته خود را بکنار من رسانید و بازویم را در دست گرفت. گفتم: خودتان را از من کنار بکشید زیرا قرار نبود چنین کاری بکنید.

گفت: من منظور بدی نداشتم.

— متشکرم، لازم نبود با این حیله‌ها مرا از گفتن حقیقت بازدارید

— اگر میل ندارید مرا همراه ببرید، میتوانید همینجا پیاده‌ام کنید.

— نه، من شما را بمقصد میرسانم.

دخترك با پای خود پای مرا از روی گاز برداشت و گفت: نگاه کنید

از سرعت اتومبیل کاسته شد و من سرم را برگرداندم. او دکمه‌های کت بلند خود را باز کرده و تبسم مینمود. تماشای کت چیز تازه‌ای نبود ولی نکته‌ای که قلب مرا از حرکت باز ایستاند این بود که دخترك بجز کت بلند لباس دیگری تن نداشت و لخت مادرزاد بود! تبسم دخترك از روی عمد و قصد بود. این نوع تبسم‌ها معمولا گرم و تحریك کننده است ولی باطن ندارد. دستم را جلو بردم و دامن کت را روی پاهای او انداختم و گفتم: ممکن است سرما بخورید!

تبسم او حالت جدیدی بخود گرفت و گفت: شاید تصور میکنید که من دیوانه هستم؟

گفتم: من باین کارها کاری ندارم ساکت شوید.

پرسید: پس چرا حقیقت را بپاسبان نگفتید؟

گفتم: موقعیکه بچه بودم روزی یکی از مامورین جمع‌آوری سگهای ولگرد میخواست سگ توله‌ای را از کوچه ما بگیرد. من سگ توله را برداشتم و فرار کردم. هرچند موقع دویدن سگ توله دست مرا گاز گرفت ولی من قلبا از عمل خود خوشحال بودم. حالا خواهش میکنم ساکت باشید و بگذارید حواس من جمع باشد.

در اینوقت بیك پمپ بنزین نزدیك شدیم و من اتومبیل را در مقابل پمپ نگهداشتم. مامور پمپ درحالیکه چشمانش را میمالید از اطاق خود خارج شد و من باو گفتم که «باك» را پر کند. دختر ناشناس از اتومبیل پیاده گردید و داخل ساختمان پمپ شد و تا موقعیکه کار مامور پمپ تمام نگردید، از عمارت خارج نشد. پس از پرداخت قیمت بنزین، اتومبیل را بحرکت درآوردم. چهره دخترك این بار عوض شده و از آن وحشت و ترس خفه کننده نیم ساعت پیش اثری در وی دیده نمیشد. اتومبیل دیگری که این بار از پهلوی ما رد شد، او را نترسانید و تبسمی که روی لبانش میلغزید، این بار حقیقی بود. سرش را روی پشتی صندلی گذارد و چشمانش